

سعدی، شاعر زندگی، عشق و شفقت؛ مُحمّدعلی همایون کاتوزیان؛ ترجمه کاظم فیروزمند؛ چ: ۱، تهران: نشر نامک، ۱۳۹۴ق، ۱۷۲ ص، زُفعی.

سَفَرِ پُرْخَطَرِ سَعَدِي شِيرَازِي، از آگسford تا پرينستون!

جويا جهانبخش

قَلَمِ از دَسْتِ مَنْ نَمِي افْتَد
بَوِي كَلِّ از سَخْنِ نَمِي افْتَد
سَبْزِي از سَبْزِه پاك مِي نَشُوْد
شُرْخِي از نَسْتَرَنْ نَمِي افْتَد
تا كه رُوغْنِ دَرِيْن چِرَاغِ بُود
خُوِيَشِ شِمِ از خُوِيَشِ شَنْ نَمِي افْتَد
نَفْسَمِ حَبْسِ شُدْ به سَيْنِه وَ باز
دَهْتَمِ از سَخْنِ نَمِي افْتَد ... [!]

(همایون کاتوزیان)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

به فُتُوحِ فَالِي وَ فَيروزمندی ...

دَمْدَمه‌های بهار ۱۳۹۵ هـ. ش.، بازار فرهنگ و کتاب، «به فُتُوحِ فَالِي وَ فَيروزمندی»،^۳ - انتشارِ مَجْموعهٔ تازه‌ای را دربارهٔ «سازندگان جهان ایرانی - اسلامی» و تَحْتِ هَمِينِ عَنوَانِ، به نظاره نشست، و نَحْصِ تینِ حلقه‌های این زنجیرهٔ جدیدالانتشار را خوشآمد گُفت. - از نَحْصِ تینِ اَجْزایِ این سِلْسِلِه که هر دَفْتَرِ آن به یک شَخْص^۴ یا گروه^۵ مؤثّر در تاریخ و فرهنگ و تمدن ایران و اسلام اختصاص خواهد داشت، دَفْتَرِی است در مُعَرَفِي شَيْخِ شَيْرِيْنِ شُخْنِ شِيرَازِ، «سعدی» ی بی‌هنباز؛ کتابی زیر نام سعدی، شاعر زندگی، عشق و

چکیده:

از نخستین اجزای سلسله انتشارات «سازندگان جهان ایرانی اسلامی»، دفتري در معرفي سعدی شیرازی تحت عنوان «سعدی، شاعر زندگی، عشق و شفقت» است. اثر مذکور، به قلم محمدعلی همایون کاتوزیان و ترجمه کاظم فیروزمند به رشته تحریر درآمده و توسط نشر نارمک منتشر شده است. این سلسله در اصل، ترجمه فارسی دفتري است از مجموعه سازندگان جهان اسلام که در فرهنگستان به سرپرستی پاتریشیا کرون انتشار یافت. نشر نارمک، بخش‌های مرتبط با فرهنگ ایرانی را از آن انتزاع کرده و پس از ترجمه به زبان فارسی، به عنوان مجموعه «سازندگان جهانی ایرانی اسلامی» انتشار می‌دهد. نویسنده در نوشتار حاضر، دفتري که مربوط به سعدی است را در بوته نقد و بررسی قرار داده است و کاستی‌های آن را در جنبه‌های مختلف محتوایی، ترجمه و نشر متذکر می‌شود.

کلیدواژه:

سعدی شیرازی، کتاب سعدی، شاعر زندگی، عشق و شفقت، محمدعلی همایون کاتوزیان، کاظم فیروزمند، مجموعه سازندگان جهان ایرانی اسلامی، نقد کتاب.

۱. نمی‌خواهم اَوَّلِ بَسْمِ اللّهِ قَالِ كَرْدِه باشم؛ ولی برخلاف فرموده شاعر والاهقام، «نسترن» سپید و صورتی و زرد هم شهرتی داشته و در آدب فارسی بویژه نسترن سپید مورد توجه سرائندگان بوده است. مُرَاجَعَه به همین لُغْتِ ناهمی دهخدا که معهود وضع و شریف است، در این باب، کُلِّي معلومات دانش‌آموزانی چون داعی را ارتقا تواند داد.

۲. استاد همایون کاتوزیان این «سروده» را در «آگسford» «انشا» فرموده، و با افزایش آن برگنجینه آدب فارسی همگان را قرین‌امینان ساخته‌اند. شاید نسترن‌های آنجا همه «شرح» است و نسترن غیرشرح را به رسمیت نمی‌شناسند. ما که نبوده‌ایم و ترفته‌ایم و ندیده‌ایم!

۳. مَجْلَهٔ کَلک، مُرداد ۱۳۷۲ هـ. ش.، ص ۴۱، ص ۱۰۳.

۴. «به فُتُوحِ فَالِي وَ فَيروزمندی / سخن را دادم از دولت بُلندی ...» (نظامی گنجه‌ای).

۵. مثلاً: کریم خان زند، ابن عربی، ...

۶. مثلاً: - اِخْوَانُ الصَّفَا.

شفقت، که آقای «دکتر مُحَمَّد عَلِي هُمَايُون کاتوزيان» به زبان انگلیسی نوشته و آقای «کاظم فیروزمند» برای ما فارسی زبانان ترجمه کرده‌اند.

این سلسله، در اصل، ترجمه فارسی دَفاتری است از مجموعه «سازندگان جهان اسلام» که در فرنگستان «به سرپرستی استاد فقید خانم پاتریشیا کرون [استاد درگذشته «مؤسسه مطالعات پیشرفته دانشگاه پرینستون»] انتشار یافت و «بعد از درگذشت ایشان، خانم زابین اشمیتکه و [آقای] مُحَمَّد الزهیب سرپرستی مجموعه را بر عهده گرفتند»؛ (ص ۵) اینک، نشر نامک، بخشهای «مرتبط با فرهنگ ایرانی» را از آن انتزاع کرده پس از ترجمه به زبان فارسی، به عنوان مجموعه «سازندگان جهان ایرانی - اسلامی» انتشار می‌دهد، تا من و امثال من قدری از این عوامی به درآییم و چشممان به دنیای علم و ادراک باز شود! ... شوخی و لاغ نمی‌کنم. ... اینکه گفتم، بی‌پرده و بی‌تعارف کلام آقای «مرتضی هاشمی پور»، دبیر مجموعه «سازندگان جهان ایرانی - اسلامی»، است که در آغاز یادداشتی که به عنوان «دبیر مجموعه» نوشته‌اند، چنین آورده‌اند:

«هَدَفِ مَجْمُوعَةِ سَازَنَدگانِ جِهَانِ اِیرَانِی - اِسلامی اَشناساختنِ اِفرادِ غَیرِمَتَخَصِّصِ و عِلاقه‌مَند بَهِ پُژوهش‌هایِ مَسْتند و دَقیق دِربارهٔ تَاریخ و تَمَدِنِ اِیران و اِسلام است.» (ص ۵)

ایشان سپس ترتصیح کرده‌اند:

«درست است که این مجموعه به دست متخصص و صاحب نظر در هر موضوع فراهم آمده است ولی ... علاوه بر پژوهشگران علاقه‌مندان و غیرمتخصصان هم از آن بهره‌مند می‌شوند. روش درست و کاویدن منابع و اسناد از جمله ویژگی‌های کتاب‌های مجموعه سازندگان جهان ایرانی - اسلامی است.» (ص ۵)

باز سپس توافزوده‌اند:

«امید است مجموعه حاضر هم اطلاعات و دانش خوانندگان علاقه‌مند را بیفزاید و هم دانشجویان را درسی در روش تحقیق باشد.» (ص ۵ و ۶)^۶

باور بفرمایید این همه برشمردن مزایا و محاسن، اغواگرست، حتی برای این قلم‌نویس مسکین - عَفَا اللهُ عَنْهُ! - که صابون مراتب سعدی‌شناسی استاد دکتر هُمایون کاتوزیان سابق بر این هم به تنش خورده است و تحریرات فارسی نامبرده را در باب شیخ شیراز خوانده و می‌داند مُسألاً اَلیه، لأَقَلِّ در این موضوع، به هیچ روی، «متخصص و صاحب نظر» نیست، و اگرچه پاره‌ای تَفَطُّن‌های مُفید و تَنْبَهاتِ گهگاهی در باب سعدی دارد، و نه بیشتر، - راست چونان خورد مُخلِص!! - از دُرُسْت خوانی و دُرُسْت فَهْمی آثار شیخ سخت عاجز است! ... خود «شرح این هجران و این خون جگر» را در مکتوبی زیر نام سعدی خوانی در آکسفورد^۷ که عُمَدَةٌ به نقد تالیف فارسی دکتر مُحَمَّد عَلِي هُمَايُون کاتوزیان تحت عنوان سعدی: شاعر عشق و زندگی^۸ می‌پرداخت - به قلم آورده‌ام که پیش‌ترها انتشار یافته است و لابد خواهندگانش خواهند یافت. باری، از شما چه پنهان که با ملاحظه این دَفْتَرِ نوپدید و تُحَفَه نوسید، با خود گفتم: «نکند اینجا چون دکتر از برای اَجَانِب و به اَلْسِنَه اِفْرَنْجِيَه قَلَم فرسوده است، متاعی که عرضه شده از لونی دیگر باشد؟! ... این کتاب را برای از ما بهتران نوشته‌اند و لابد طوری از آب درآورده‌اند که میان سر و همسر مایه سرشکستگی نباشد! ... تازه گیریم دکتر کاتوزیان باز آبروی آکسفورد را کم و زیاد کرده باشد؛ پاتریشیا کرون، استاد «مؤسسه مطالعات پیشرفته دانشگاه پرینستون» (والبتّه مُستشرقی بسیار اسلام‌ستیز و ...!)^۹ که نمی‌آید - با این

۶. تأکیدها، از ماست.

۷. چاپ شده در اطلاعات حکمت و معرفت (ماهنامه)، س ۹، ش ۱۰۰، مُرداد ۱۳۹۳ هـ. ش، صص ۴۲ - ۴۸.

۸. ج: ۱، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۵ هـ. ش.

۹. داستان کیستی «پاتریشیا کرون» (Patricia Crone - ۱۹۴۵ - ۲۰۱۵ م.) و چستی آراء وی و قضه این که چه سان جماعتی در ایران، از پیش از مرگ او، برای تبلیغ و ترویج این مُستشرق مُتَعَصِب و آنازش آستین همت تِرَزْدند و چه‌ها که نگفتند و چه‌ها که نمی‌کنند، یکی داستانست پُر آب چشم که هم اکنون ما را مجال بازپرداختن بدان نیست.

این سلسله، در اصل، ترجمه فارسی دَفاتری است از مجموعه «سازندگان جهان اسلام» که در فرنگستان «به سرپرستی استاد فقید خانم پاتریشیا کرون [استاد درگذشته «مؤسسه مطالعات پیشرفته دانشگاه پرینستون»] انتشار یافت و «بعد از درگذشت ایشان، خانم زابین اشمیتکه و [آقای] مُحَمَّد الزهیب سرپرستی مجموعه را بر عهده گرفتند»

کاش لأقل آنها کاری می‌کردند که ساده‌لوحی چون داعی خیال ننگد به هر گُجا که روی آسمان همین رنگست و در کتابتیب آکسفورد و دورالعلم پرينستون هم که باشی، با صد من ادعای ادبیت و چه و چه‌ها، باز ای بسا از روخوانی چند بیت شعر و چند سطر نثر مورد پژوهش عاجز باشی یا در آرزویی کتاب گم‌آرز و عامیانه‌ای که به اسم نوشتار تخصصی به چاپ می‌سپاری و اِدْن انتشارش می‌دهی گُمیتت لنگ برند!

کتاب سعدی، شاعر زندگی، عشق و شفقت، احتمالاً به مدد تبلیغات گیرا و توزیع موفق، و بر سِری، همان حُسن ظنّ ما جماعت کتابخَر - که من خود بدان دُچارم!، و شاید پیش از همه و بیش از همه، از قِبَل محبوبیتی که شیخ شیراز دارد، در بازار کاسد کتاب ایران، متاعی رونق‌مند در شمار آمده؛ و آنسان که بعضی جرائد خبر دادند - و العُهدَةُ عَلَي الْمُخْبِر - در برخی کتابفروشی‌های تهران در زمره کتابهای «پُر فروش» قرار گرفته است.^{۱۵}

هر چند قآنی گفته است:

جایی که پُشک و مُشک به یک نِرختست
عَظّار گو ببیند دُگان را!

باز نوید نباید بود. چه، شاید تصفح مُتأملانه همین کتاب، دست گم به کار «بیدارباش» بیاید. شاید!

آنچه خواهید خواند، یادداشتهائی است پراکنده که از رهگذر چُنین تأملی فراهم آمده است. مُشترکات بسیار زیاد این تألیف انگلیسی فارسی شده استاد کاتوزیان - یعنی: سعدی، شاعر زندگی، عشق و شفقت - با آن تألیف فارسی وی - یعنی: سعدی: شاعر عشق و زندگی، گاه مراً به گفت و گویی دوباره در آنچه زین پیش در سعدی خوانی در آکسفورد مورد بحث قرار داده‌ام، گشانیده است. در این باره، سرشت مُکَررگونه کتاب استاد، نگارنده را ناگزیر از عود و إعادت ساخت؛ و اختیار با راقم نبود.

تو هم در آینه حیران حُسن خویشتینی!^{۱۶}

از من است آنچه بر من است، آری،

جز من از من به من نمی‌افتد!^{۱۷} [!]

(هُمایون کاتوزیان)

۱۵. به گزارش هفته نامه صدا (شنبه، ۲ مرداد ۱۳۹۵ هـ. ش.، ص ۸۲)، در حاصل جمع گزارش پُر فروش‌های هفته چهارم تیرماه سه «شهر کتاب» در تهران، کتاب یادشده، در میان ده کتاب پُر فروش، حضور داشته است، البته با ژنته دهم. ژنته نهم، از آن بی‌شعوری خودکاردارا، و ژنته ششم، از آن ده روز با داعش!! بوده است؛ فاعثیروا یا اولی الأُصْوار!

۱۶. «عجب در آن نه که آفاق در تو حیرانند / تو هم در آینه حیران حُسن خویشتینی!» (سعدی).

۱۷. مَجَلَّة کَلک، مُرداد ۱۳۷۲، ش ۴۱، ص ۱۰۳.

این بیت «پنج منی» را استاد کاتوزیان به سال ۱۹۸۸ م. در آکسفورد سُروده‌اند؛ و مُخلص، اگر چه برادوار شِعْر کلاسیک فارسی اِشْرافی کاتوزیان وار ندارد، خیال می‌کند شما هم تصدیق بفرمایید که یک چنین بیت‌های قَبیل پنج منی را نادر کسانانی به ریش ادبیات ایرانی بسته باشند!... زهی اِبداع پهلوانانه!!!

و جَاهَت جهانگیر پرينستونی اش! - خود را باز چه کُند و اعتبار یک مَجْموعه - مثلاً - علمی را تحت الشُّعاع مُسامحات جناب دکتَر قرار دهد!... آری! خام طَمعی کُردم و به سودای آن که «دُرسی در روش تحقیق» بیاموزم و «روش درست و کاویدن منابع و اَسناد» را یاد بگیرم و چه و چه‌ها، این - به اصطلاح - «پژوهش ... مستند و دقیق» را در مُطالعه گرفتم^{۱۸} و تازه فهمیدم حکایت «سعدی خوانی» حَضرات، خواه در آکسفورد و خواه در پرينستون و خواه در هر گُجای دیگر، پُر توفیر ندارد! بی‌اطلاعی، بی‌اطلاعی است، و کاهلی، کاهلی؛ آکسفورد و پرينستون و دورقوزآباد نمی‌شناسند!

در کتاب سعدی، شاعر زندگی، عشق و شفقت، که نویسنده اش ایرانی است - یا لأقل زمانی ایرانی بوده است! -، «می‌خوانیم که یک جا (ص ۱۸)، گویا طرداً لالباب و لا بُد از برای آدای حَقّ زادبوم خویش، فرموده‌اند:

«... ایرانیان اصولاً در اظهار نظرها و ارزیابی‌های خود درباره هر موضوعی اعم از ادبی، سیاسی و اجتماعی، به نگرش معتدل، سنجیده و انتقادی شهرت ندارند».^{۱۹}

خلاصه کلام: الفاتیحه!!^{۲۰}

روسیاهی اُمثال بنده و اینکه خیلی چیزها در این ممالک محروسه «بو می‌دهد»، تعارف بردار نیست. لیک آنها که عُمری آب آن و ر آب را خورده و مقادیری - به قول سعدی - «از هیأت نَحُستین بگردیده و سُرخ و سپید برآمده»^{۲۱} اند، همان کسانانی که این دُرفشانی‌های آکسفوردی را طبق طبق به چاپ می‌زنند و خیال می‌کنند چیزی بودار ندارند، ای

شاید زمانی در بازگفت حکایت «مُسْتَفْرَنگ» بازی‌های بعضی همروزگارمان در عالم «اسلام شناسی»، درباره «پاترنیسیا کرون» و آثار و افکارش و این که چه قدر «اسلام شناسی» این مُسْتَفْرَنی بلند آوازه با «سعدی شناسی» دکتَر کاتوزیان خودمان اشتراک منهج دارد!، سخنی بشُخ گفته شود.

۱۰. استاد کاتوزیان، جایی، از اِقْدان نقد در ایران فرموده‌اند (نگر: آیین - مَجَلَّة، بهمن و اسفند ۱۳۸۸ هـ. ش.، ص ۲۶ و ۲۷، ص ۳۳). جای کلام استاد که البته روی چشم ماست؛ ولی مسأله، فقط اِقْدان نقد نیست. آنجا هم که خود من ساده‌دل، مکتوبی ناقدانه در باب شاهکار پیشین استاد می‌نویشم و انتشار می‌دهم، باز وقتی این شاهکار پسین را می‌بینم و آن حرفها را می‌شنوم، خیال بزم می‌دازد و می‌خُرم و می‌خوانم، به هوای آن که لابد این چیز دیگریست!
۱۱. استاد دیرسالهاست که از این خاک پاک دور افتاده‌اند. در مقاله‌ای که بیش از یک دهه پیش اِنتِشار داده‌اند، به مُناسبتی فرموده‌اند:

«... من در عرض سی و هفت سالی که در انگلیس زندگی کرده‌ام، بیش از چهار بار به ایران سفر نکرده‌ام، و اینک بیش از بیست و یک سال است که خاک ایران را ندیده‌ام...» (مَجَلَّة بخارا، مهر ۱۳۸۳ هـ. ش.، ص ۳۸، ص ۸۳).

۱۲. استاد، جاهای دیگر هم به همین نحو، در باب خُلُقَات ما ایرانیان، روشنگری (!) فرموده‌اند. نمونه را، نگر: آیین (مَجَلَّة)، بهمن و اسفند ۱۳۸۸ هـ. ش.، ص ۲۶ و ۲۷، ص ۳۳.

۱۳. چُنین فاتحه‌خوانی‌ها، در کلمات دُربار استاد، نادر نیست. در یک گفت و گوی مطبوعاتی، نه گذاشته‌اند و نه برداشته‌اند، و - دور از جان خودشان و مُتَعَلِّقین مُحْتَرَم! - فرموده‌اند:

«ما ملتی هستیم که منطق سِرمان نمی‌شود» (آیین - مَجَلَّة، بهمن و اسفند ۱۳۸۸ هـ. ش.، ص ۲۶ و ۲۷، ص ۳۴)!

۱۴. کُلِبَات سعدی، به اِهِتِمَام مُخَدَعِلی فُروغی [یا همکاری: حبیب یغمائی]، [باز چاپ زیر نظَر تِهاه الدین خُرمشاهی]، ج: ۱۵، تهران: مؤسسه اِنتِشارات امیرکبیر، ۱۳۸۹ هـ. ش.، ص ۹۰.

قَسَم و آيه اديب بودنش را به رُخ اين و آن بگشود. كتابش را، شِعْرَش را، تَصْحِيحْش را، تَحْلِيلْش را، مي خوانيد؛ خودش داد مي زند شَفِيعِي كَدَكْنِي كيست و چه مايه اي از فَضْل و چه پايه اي از هُنْر دازد. حالا كتاب آقاي كاتوزيان داد نمي زند؛ ايشان نَفْسِ نَفِيسْشان را زَنجِه كرده اند و از اوّل دازند فرياد مي زنند كه عالم، بَلْ عَلامَهْ اين فُنُون اند!

خَيْرَ مَقْدَمٍ! حَبِّذَا! أَهْلًا! هَلَا!
لَوْحَشِ اللهُ! بَارَكَ اللهُ! مَرْحَبًا!^{۲۰}

استاد كاتوزيان خود جايي فرموده اند:

«... أَصْلُ مَعْرُوفِ رِوَاشِناختي است كه آدمهايي كه مرتب دربارۀ ارزشهاي خودشان حرف مي زنند، دچار خودكَمّ بيني هستند و هي بوق مي زنند تا خودشان را بنماينند...»^{۲۱}

شيخ شيراز در «كالج سنت آنتوني»

«روايت» دكتور هُمَايُونِ كاتوزيان از سَعْدِي شيرازي، روايتي است بسيار بديع و گاه مُنْحصِر بَقَرْد (و أحياناً مُشْتَمِل بر مُهمَلاتي سَخيف كه بيشتر به كار تَفْرِيحِ خاطر مي آيد تا تَقْد و بَرزسي عالِمانه!).

در كتاب سَعْدِي، شاعرِ زندگي، عشق و شفقت، از آن «مطالعه عميق و نيز انتقادي آثار سَعْدِي» كه آقاي كاتوزيان مُدّعي آن است (ص ۱۱)، بُدْرَتِ نشانۀ روشني به چشم مي آيد. در مُقَابِل، شتاژدگي زيانبار خواننده اي مُتَفَتِن كه بِضَاعَت و حوصلۀ خواندنِ دُرُستِ آثار سَعْدِي را نداشته است و در بازخواني و بازگويي ساده ترين چيزها مَسَامَحَاتِ غريب مي كُند (و گويا - از بُن - «روش درست [تحقيق] و [آئين] كاويدن منابع و اسناد» را نمي داند)، چشمگير است. مُسامِحه از سر و كول اين كتاب بالا مي رُود - حتّي در صَبْطِ نامها و نقل و تَقْرِيرِ قولها!

آقاي كاتوزيان بَتَكَرّار (ص ۲۴ و ۳۰) از حِكَايَتِ سَفَرِ سَعْدِي به «بلخ» و «باميان» سَخْنِ كُفته و مَزِيدِ اِفَادَتِ را فرموده اند كه «بلخ و باميان» در افغانستان امروزي است.

ايشان اگَر در اين - به اِصْطِلاخ - «پژوهش... مستند و دقيق»، در حَدِّ نَظَرِ انداختن به ويرانستهاي نَسَبَهْ مُعْتَبَر تر گِلستان، نَفْسِ نَفِيسِ خويش را زَنجِه فرموده بودند، بُوْضُوحِ ميديدند و درمي يافتند كه سَخْنِ سَعْدِي از «بلخ و باميان»،^{۲۲} نه «بلخ و باميان» كه در بَعْضِ چاپها به نَظَرِ حَضْرَتِ اُستادِي رَسِيدِه. نيز مي آموختند كه اِضْفَاتِ «بلخ» به «باميان» از باب

۲۰. نشاط اصغهباني.

۲۱. آيين (مَجَلَه)، بهمن و اسفند ۱۳۸۸ هـ. ش. ۲۶ و ۲۷، ص ۳۴.

۲۲. من بنده مي افزايم: به قول آينه بَغَلِ اتوموبيل ها، «أشياء آنچه مي بينيد به شما نزديك ترند»... !!!

۲۳. كَلِيّاتِ سَعْدِي، ج اميركبير، ص ۱۶۲؛ و گِلستانِ سَعْدِي، تَصْحِيح و تَوْضِيح: دكتور غلامحسين يوشفي، ج: ۱۰، تهران: شركت سهامی انتشارات خوارزمي، ۱۳۹۱ هـ. ش. ص ۱۶۱.

اُستاد «كالج سنت آنتوني و انستيتوي مطالعات شرقي» «دانشگاه آكسفورد»، آقاي دكتور مُحَمَّد علي هُمَايُونِ كاتوزيان، با اِعْتِماد به نَفْسِ زَائِدِ الوَصْفِي كه در آثار و اقوال ايشان موج مي زند (و شايد برخي، بي رودر بايستي، آن را «خودپسندي» بخوانند و «بزرگي فروختن» بدانند؛ و داعي نيز با اين تَلَقّي هَمداستان است)، كتاب خويش را با بيان مَرَاتِبِ اَهْلِيَّت و مَدَارِجِ فَضْل و فَضِيلَتِ فَرَهَنگِي و اَدَبِي خود مي آغازند:

«من با اَدَبِيّاتِ كهن و نوين فارسي بزرگ شدم». (ص ۱۱)

در ادامه نيز كتاب خودشان را مُكْتَبِي بر «مطالعه عميق و نيز انتقادي آثار سَعْدِي» قَلَمداد کرده و بي هيچ حَفْضِ جَنَاح «آشنائي نزديك» خويشتن را با «كلّ پيكرۀ اَدَبِيّاتِ كلاسِيكِ فارسي» و «تاريخچه آن، قالب ها و محتواها، ژانرها و سبکها، عروض، صنايع بدیعی و صنايع ادبی آن» (ص ۱۱) مورد تَصْرِيحِ قَرار داده اند.^{۱۸}

شايد كسي بگويد: اين همه مَن مَنَم كَرْدن و خودستايي، بيجاست، و به قولِ سَعْدِي، «مَشْكَ اَنْسَت كه ببويد، نه آنكه عَطَار بگويد».^{۱۹}

خواهم كُفت: خيّر! آنچه بيجاست، هَمِين اِشْكالهاي نيش غولي و قياسهاي مَعِ الفَارِقِ و هَمِي است! آقاي كاتوزيان حَق دازد اين همه از دانيش اَدَبِي دَم بَرَنَد و بر اَدِيبِ بُوْدنِ خود اِضْرار و اِلْحاح كُند؛ چرا كه اگَر خودش نگويد، كتابش هرگز بندين معني گواهي نمي دهد. وقتي مُشْكَ خودش نمي بويد، عَطَارِ بيچاره مَجبور مي شُود سُخْنَرانِي هاي عَرّا كُند. هَمِين جاست كه مي گويم: قياس «مُستشْكِل»، مَعِ الفَارِقِ و هَمِي است! كسي مثلِ دكتور شَفِيعِي كَدَكْنِي مَجبور نيست، با

۱۸. استاد كاتوزيان، هَضْمِ نَفْسِ كرده و روي آورد ن فرموده اند كه بَرسَر اِين همه هُنْر، خود در زُمَره «شاعران» مُعاصر اند؛ دَقْتَرِ شِعْرِي دازند؛ گَهگاه مَجَلات را به نمونه شُروده هاي خود مَزِين فرموده اند: ...

ما اگَر چه بيئي چند از يكي از شُروده هاي اُستاد را در مُفْتَحِ هَمِين مَقال آورده ايم، سزاي مي بينيم متن كامل يكي ديگر از شُروده هاي ايشان را كه در ۱۰ سپتامبر ۱۹۸۸ م. در آكسفورد شُروده شده و وزير نام «صبح شد» در مَجَلَه كَلْكَ (بَهْمَن و اسفند ۱۳۲۷ هـ. ش. ص ۲۷ و ۴۸، ص ۱۲۳ و ۱۲۴) به چاپ رسيده است، هَمِين جا بياوريم تا خواننده ارجمند، هم از چون و چَنَدِ هُنْرِ شاعري دكتور كاتوزيان آگاه تر شُود و هم - در صورت تَمَايل - با زَنابِ آن همه تَخْصُص و تَوَعُّلِ اَدَبِي را خود در شُروده اُستاد بازكاود:

«چهره در چهره، جان به جان آيد
گردی از شَمِ اسب در افق است
زنگ زنگوله شتر هر شب
خواندم از سايه هاي بر ديوار
ديدم از بيچ و تاب گل كامروز
در بيابان ستاره باران است
يوسفي كويه چاه گم شده بود
پسران رسیده خوشحال اند
مي رسد هر زمان خبر كه به شهر
گر به خواب است يا به بيداري
(مَوَاطِنَتِ بِر حَفْظ و قِرَائَتِ اِين شاهكارِ اَدَبِي بي تدبيل، به اَكابِر و اَصَاغِر و اَعَالِي و اَدَانِي فارسي دانان جهان، عَلِي اَلْخُصُوصِ هَمَان اَقابِر هاري رَسِيدِه كه از براي چَنان اِسْتِشْمَا مَها وِل مي چَزْد و خوشحالي مي كُند و آن دختر خانه هاي بُواده مُذْكَور در شِعْرِ اُستاد، اَكِيدًا سَفارِش مي شُود!).

۱۹. كَلِيّاتِ سَعْدِي، ج اميركبير، ص ۱۸۲.

اِقْتِرَابِ وَاِنْتِسَابِ، يا اِضَافَةُ مَوْصُوفِ اِست به صِفَتِ. ۲۴

دیرسالهاست که اهل تحقیق، جاینام مسطور در حکایت سعدی را، «بلخ بامیان» - و نه «بلخ و بامیان» - می خوانند و اگر آقای کاتوزیان، همان - سعدی نامه عصر پهلوی اول (مجله - تعلیم و تربیت، س ۷، ش ۱۱ و ۱۲، بهمن و اسفند ۱۳۱۶ هـ. ش.) را که از معدود مراجع جدی سعدی شناختی است که در کار خود دیده و - باختمال - خوانده اند، و همان مقاله بدیع الزمان فروزانفر را که بدان ارجاع کرده اند، لختی متأملانه تر از نظر می گذرانند،^{۲۵} می دیدند که در آنجا هم «بلخ بامیان» آمده است، نه «بلخ و بامیان».

چند ده سال پیش از این، زنده یاد استاد مجتبی میثوی در مقاله ای که در انتقاد از بانگی نای محمد علی جمالزاده نوشت، گفت:

«... چرا علمائی مثل مرحوم قزوینی و مرحوم نیکلسن و مرحوم ژول مهل و مرحوم فروغی باید زحمت بکشند و متون کتب بزرگ تاریخی و ادبی ما را تصحیح و طبع کنند و نشر بدهند و ما این قدر قدر خدمت و زحمت ایشان را نشناسیم که از متون تصحیح شده ایشان استفاده کنیم و هنوز هم همان کتابهای چاپی پیش پا افتاده بازاری را به کار ببریم و شاهنامه خاور و گلستان قریب و مثنوی علاءالدوله و حافظ قدسی یا حکیم را ملاک کار خود قرار دهیم؟ پس فایده بودن این چاپها چیست؟...»^{۲۶}

شاید در مخیله استاد زنده یاد میثوی هم نمی گنجید که روزی مجبور شویم با استاد جلالت مآبی که دهها سال عمر خود را در ممالک راقیه در دانشگاه سپری کرده است^{۲۷} - و پنداری - «مُرشد کامل» شده، بر سر همین معانی پیش پا افتاده، گفت و گو، بل احتجاج، کنیم!

استاد کاتوزیان یک جا با استناد به حکایت مشهور گلستان شیخ فرموده اند: «... راوی ... در سالی که محمد خوارزمشاه کاشغرا را از ختا گرفته بود، به آن دیار رفته بود» و «تاریخ این رویداد سال ۶۱۰ / ۱۲۱۳ م است» (ص ۲۵).

آنچه در گلستان مُصرَح است، ضلح خوارزمشاه است با ختا و رفتن راوی به کاشغر، نه گرفتن کاشغرا!^{۲۸}

جای دیگر (ص ۲۹) از قول آن بازرگان سودائی که شبی در جزیره کیش سعدی داستان را به حُجره خویش درآورده بود، آورده اند: «... پس از انجام دادن آن نقشه ها دگانی برای خود تهیه می کند و در آن خواهد نشست و از سفر و گشت و گذار خواهد آسود».

نمی دانم ماجرای «تهیه» دگان (!) از کجا آب خورده است. آنچه در گلستان آمده، این است: «... تَرکِ تِجَارَتِ کُنْم و به دگانی بنشینم».^{۲۹} این که آن دگان چه ویژگیهایی داشته و بازرگان مزبور می خواسته در دگانی که از پیش داشته بنشیند یا دگان تازه ای - به اصطلاح این کتاب - «تهیه» کند، بگلی مسکوت است و شاید خود سعدی هم به آن نیندیشیده باشد!

از همین دست است تعیین محل «عزا در فرنگ»:

۲۴. سنج: گلستان سعدی، تصحیح یوسفی، ج: ۱۰، ص ۴۹۱ و ۶۷۷.

۲۵. سنج: سعدی نامه (مجله - تعلیم و تربیت، س ۷، ش ۱۱ و ۱۲، بهمن و اسفند)، ۱۳۱۶ هـ. ش.، ص ۶۸۸.

۲۶. مجله یغما، ۱۳۳۸ هـ. ش.، ص ۲۰۰.

استاد مجتبی میثوی، این مقاله را، با نام مستعار «علینقی شریعتمداری» نوشته بود. به یاد داشته باشیم که میثوی از اُخفادِ عالمِ دینی شهیر، شریعتمدارِ اسرآبادی، بود.

۲۷. دکتر کاتوزیان خود فرموده اند: «همه این سالهایی که خارج ایران بودم، عمرم در دانشگاه گذشته است» (آیین، بهمن و اسفند ۱۳۸۸ هـ. ش.، ش ۲۶ و ۲۷، ص ۳۳).

۲۸. سنج: گلیات سعدی، ج امیرکبیر، ص ۱۳۹؛ و: گلستان سعدی، تصحیح یوسفی، ج: ۱۰، ص ۱۴۱.

۲۹. سنج: گلیات سعدی، ج امیرکبیر، ص ۱۰۹؛ و: گلستان سعدی، تصحیح یوسفی، ج: ۱۰، ص ۱۱۷.

دیرسالهاست که اهل تحقیق، جاینام مسطور در حکایت سعدی را، «بلخ بامیان» - و نه «بلخ و بامیان» - می خوانند و اگر آقای کاتوزیان، همان - سعدی نامه عصر پهلوی اول (مجله - تعلیم و تربیت، س ۷، ش ۱۱ و ۱۲، بهمن و اسفند ۱۳۱۶ هـ. ش.) را که از معدود مراجع جدی سعدی شناختی است که در کار خود دیده و - باختمال - خوانده اند، و همان مقاله بدیع الزمان فروزانفر را که بدان ارجاع کرده اند، لختی متأملانه تر از نظر می گذرانند، می دیدند که در آنجا هم «بلخ بامیان» آمده است، نه «بلخ و بامیان».

سعدی می‌گوید:

کسی گفتش: ای یار شـوریده رنگ!
تو هرگز غـزا کـرده‌ای در فـرنگ؟^{۳۰}

آری، می‌گوید: «تو هرگز غزا کرده‌ای در فرنگ؟». آنگاه در کتاب اُستاد کاتوزیان محلّ غزا را (p. ۱۱۰) the Holy Land تعیین کرده‌اند که مقصود از آن «سرزمین فلسطین» است و مترجم کتاب آن را به «ارض اقدس» (ص ۱۲۷) برگردانیده. ... سرو کله فلسطین از کجا پیدا شد؟! ... احتمالاً از آنجا که خواش اُستاد پی جنگ‌های صلیبی است و سرزمین قدس، و دیگری کاری ندارد که سعدی شیرازی به روشنی گفته است: «در فرنگ»، نه در شام یا ...

در همین کتاب می‌خوانیم:

«[سعدی] در باب دوم گلستان می‌گوید روزگاری در جامع بعلبک (اکنون در لبنان) حلقه درس داشت و احساس می‌کرد که شاگردانش بی‌فکر و بصیرت و عاری از عمق روحی و فکری اند ...» (ص ۳۲).

آنچه در گلستان آمده است، نه حلقه درس، که مجلس وعظ و تذکیر است؛ مخاطبان نیز شرکت‌کنندگان متعارف چنین مجالسی اند، نه شاگردانِ دُروسِ رسمی.

از سعدی بشتوید:

در جامع بعلبک وقتی کلمه‌ای همی گفتم به طریقی وعظ با جماعتی افشردۀ دلمُرده رۀ از عالم صورت به عالم معنی نُبرده. دیدم که نفسم در نمی‌گیرد و آتشم در هیژم ترأثر نمی‌کند. دریغ آمدم تربیت ستوران و آینه‌داری در محلت کوران؛ ولیکن در معنی باز بود و بسلسله سخن دراز، در معانی این آیت که ﴿وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾، سخن به جایی رسانیده که گفتم:

دوست نزدیک‌تر از من به منست
وینت مشکِ کُلّ که من از وی دورم
چه گُفتم؟! با که توان گُفت که او
در کنار من و من مهجورم!؟

من از شراب این سخن مست و فضاله قدح در دست، که رَوَندۀ ای بر کنار مجلس گذر کرد و دور آخر درو اثر کرد و نعره‌ای زد که دیگران به موافقت او در خروش آمدند و خامان مجلس به جوش. گفتم: ای شبحان الله! دوران باخبر در حضور و نزدیکان بی‌بصر دور!

فَهَم سُخَن چُون نَكُنْد مُسْتَمِع

۳۰. سنخ: گلنایات سعدی، ج ۱، ص ۳۵۲؛ بوستان سعدی (سعدی نامه)، تصحیح و توضیح: دکتر غلامحسین یوسفی، ج ۱۱، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۹۲ هـ. ش، ص ۱۶۰.

فُؤتِ طَبْنَعِ از مُتَكَلِّمِ مَجْوِي

فُشَحَتِ مِيْئِدَانِ اِرَادَتِ بِنَارِ
تَا بَرَنَدِ مَرْدِ سُخَنگُوِي گُوِي.^{۳۱}

خَبط و خطای آقای کاتوزیان وقتی نمایان‌تر می‌شود که می‌بینیم این مُدعی آشنائی با زیرو بزم ادب مدرسی، در متن انگلیسی (p. ۱۷)، واژه «جامع» را در تعبیر «جامع بعلبک»، به university ترجمه فرموده و ذریافته است که «جامع» در اینجا همان «مسجد جامع» است و «جامع دمشق» و «جامع کوفه» و «جامع کاشغر» و ...، در سخن سعدی و غیر سعدی، بارها به همین معنای بسیار شایع آمده.^{۳۲}

نمونه‌ای نمایان از همین لاقیدی روایت پَریشان آقای کاتوزیان از سعدی و کُلنایاتش، گزارشی است که از رساله موسوم به «سؤال خواجه شمس الدین صاحب‌دیوان» به دست داده‌اند (صص ۱۳۳ - ۱۳۵): در این رساله که از مُلَحَقَاتِ کُلنایاتِ سعدی^{۳۳} است، چهار سؤال و یک درخواست مطرح می‌شود؛ در کتاب کاتوزیان، «سه سؤال و یک درخواست». در رساله پُرسشها ترتیبی دارد، و در کتاب کاتوزیان ترتیبی متفاوت به متن رساله نسبت داده می‌شود، و سؤال سوم متن، سؤال دُوم می‌شود و سؤال دُوم متن، آخرین سؤال. در کتاب کاتوزیان، صاحب‌دیوان، «پانصد دینار سیم» برای سعدی می‌فرستد و خواننده درمی‌ماند که «دینار» که پولی است زرّین، اینجا از سیم است!^{۳۴} ولی در رساله سخن از «دینار زر» است. در کتاب کاتوزیان گفته شده است که «در نامه ... مقدار پول از روی ادب مشخص نشده»، ولی در رساله مُشَخَّص و مُصَرَّح است. در کتاب کاتوزیان گفته شده که در نامه مبلغ ارسالی را «برای تهیه دانه مرغان» قلم داده‌اند؛ ولی بنا بر رساله، این معنی در نامه نیامده، بلکه از چیزهایی است که در ذهن آورنده نامه گذشته است. در کتاب کاتوزیان، و زیر، در فرجام، پنجاه هزار «درهم زر» برای سعدی روانه می‌کند و باز خواننده درمی‌ماند که «درهم» که پولی است سیمین، چرا اینجا از زر است! ولی در متن رساله سخن از پنجاه هزار «درم» است و در نسخه بدل «دینار زر». معنایی که در کتاب کاتوزیان به واپسین شعر رساله نسبت داده شده، در آن نیامده؛ کما اینکه دو بیت سعدی درباره آن علوی که خمر می‌خورده و کعبتین می‌باخته^{۳۵} و به همین جهت نیز سخت محتاج شفاعت بوده است،

۳۱. کُلنایات سعدی، ج ۱، ص ۷۵ و ۷۶؛ و گلستان سعدی، تصحیح یوسفی، ج ۱۰، ص ۹۰ و ۹۱ (با پاره‌ای دیگران).

۳۲. عجب است مُشرف نُشر کتاب و ویراستار ناظران، «پاتریسیا کرون»، که انتظار می‌رود لا اقل به اندازه یک نصاب الضمیان! بیش از اُستاد کاتوزیان غربی بداند، و دست کم به قدر معهود در قَصصِ آلف کِلِه و کِلِه! با مُصطلحات شهری اسلامی آشنا باشد، «جامع بعلبک» را برای اُستاد معنی نکرده، یا خود نیز نفهمیده و تن به تأیید و نُشر این برداشتِ سخیف داده است!

۳۳. نک: کُلنایات سعدی، ج ۱، ص ۹۱۷ - ۹۱۹.

۳۴. به قول آن «هجونامه» گذانی: «... به جای طلا نُقره‌ام داده است!!!»

۳۵. کعبتین: دو طاس بازی نرد.

«دانشگاه ييل»، تاريخ ايران مي نويسند،^{۳۹} به اندازه بينندگان پيگيرو گنجكاو بعضي مجموعه هاي تاريخي تلويزيون هم بر ضبط بعضي اعلام و ألقاب و وقوف حاصل نكرده باشند؟! -

«اختصاصات سعدی» به روایت مدعی

دکتر کاتوزیان، باب بحثی را حول «نمونه هایی از خصوصیات ویژه غزل» سعدی - مفتوح داشته و به گفت و گوی از «جنبه هایی از غزلیات که - دست کم به لحاظ تداول و رواج شان - ویژه شعر اویند» (ص ۸۱)، اهِتمام فرموده اند.

أَهْلًا وَسَهْلًا وَمَرْحَبًا!... أمّا این - «خصوصیات ویژه غزل» شیخ شیراز که استاد عالی قدر دانشگاه آکسفورد، پس از «مطالعه عمیق و نیز انتقادی آثار سعدی» (ص ۱۱) به آنها پی برده اند، کدام اند؟!... اولین اش به روایت کتاب سعدی، شاعر زندگی، عشق و شفقت این است که «فتنه هم به معنی آشوبگری و هم سرکشی است» و «سعدی آن را همواره به معشوق و به نتیجه کارهای او نسبت می دهد!» (ص ۸۱)

می دانم که از بداعت اختیار استاد در حیرت شده اید و لاجول کُنان از برای وقوف بر دیگر «خصوصیات ویژه غزل» سعدی لَحظه شماری می کنید؛ لیک از آنجا که «شَرط اِکرام اِتمام است»، این را نیز ناگفته نمی گذارم که در ادامه فرموده اند: «... گاهی او را فتنه می نامد به این معنی که جوهره آشوبگری است:

من چنان عاشق رویت که ز خود بی خبرم
تو چنان فتنه خویشی که ز ما بی خبری». (ص ۸۱)

ماشاء الله! ماشاء الله! ... من نمی دانم در آکسفورد و پرينستون اسفند گپ می آید که برای صیانت کمالات حضرت استادی از اصابت عین الکمال دود کنند یا نه؟! ... به هر حال، ما عوام الناس عمری خیال می کردیم واژه «فتنه» در این بیت به معنای «فریفته» و «مفتون» است که بسیار از بسیار در شعر فارسی به کار رفته و در فرهنگها هم آمده؛ ولی حالا به مدد بخت کار ساز شیر فهم شدیم که سعدی به محبوب خود می گفته است: ... تو چنان «جوهره آشوبگری» خودت هستی که از ما بی خبری!!! ... آقای کاتوزیان شاید از باب فروتنی جیلی شان تصریح نکرده اند، ولی به مدد کتاب ایشان ما کم کم از بعضی راپورتها تلویحی و مخفیانه سعدی به پُلِیس سیاسی شیراز هم مطلع می شویم و درمی یابیم که سعدی ما نیز (اگرچه افتاده و آزاده بوده) زیر پوشش شاعری و تَعَزُّل، مُشَحَّصات «سَران فتنه» را برای مأموران اُمَنیتی وقت اِفشا می کرده است... ای سعدی ناقلاً!

در کتاب کاتوزیان به طور کلی بازگفته فهمیده شده است!^{۳۶} ... با این همه بیش و کم، این خیال در ذهن خواننده جان می گیرد که آیا براستی آقای کاتوزیان درباره همین سعدی خودمان و کلیاتش حرف می زنند یا سعدی ایشان بگلی سعدی دیگری است!!؟

استاد کاتوزیان، هم در «أدب» و هم در «تاریخ» ما داعیه دارند. با این همه از دُرُست خوانی بعضی اعلام نه چندان پُر شمار آثار سعدی هم که خود را خواننده زُرف بین و عیار سنج آن می پندارند (سنج: ص ۱۱) عاجزند و نمونه این عجز را در خوانش نام یکی از ممدوحان برجسته سعدی، یعنی: «تُرکان خاتون» (به زبَر تاء نَحْست)، می توان دید که استاد کاتوزیان آن را، مثل عموم عوام «تُرکان خاتون» (به پیش تاء نَحْست) می خوانند (در متن انگلیسی: Turkan Khatun / p. ۲۳). عَجَب است که مُشْرِف اِنْتِشار تَألیف مُستشرق پَسَنِد ایشان، و استاد «مؤسسه مطالعات پیشرفته دانشگاه پرينستون»، «پاتریشیا کرون» - که در شناخت صدر تا ذیل تاریخ اسلام و اسلامیان، اِدعاهای بسیار داشت و سَخْترویی های زبانه زد! - نیز، یا خود هم به خوانش دُرُست این لَقَب شایع تاریخی راه نُبُرده بوده است و یا همکار آکسفوردی خویش را زهنمون نشده!

به هر روی، علامه مُحَمَّد قزوینی و دیگر کسان بشَرخ نوشته اند که:

«تُرکان» (که معنای «ملکه» دارد)، در اسماء زنان یا ألقاب ایشان، قَطْعاً به زبَر (فَتْح) تاء است، نه پیش (/صَم) آن و اینکه برخی به تَوْهَم اِشْتِقاق آن از واژه «تُرک»، آن را «تُرکان» بخوانند، خَطاست؛ و اصل آن هم، کَلِمه تُرکي «تُرکن» است.^{۳۷}

شاید دسترس به آگاهیهای جزئی و وقوف بر ریزه کاری های کار بُرد واژه ای چون «تُرکان»، در حوصله مُعَلِّمان بُلد مرتبه کتاتیب آکسفورد نَگنجد؛ ولی آیا دیدن ضبط دُرُست این واژه در غیاب اللغات یا لُغْتنامه دِه خدانیز، - به اصطلاح ظفره رَوندگان رَسانه ای! - «نیاز به عزم ملی داشته است» و در توان استادی چون کاتوزیان نیست و نبوده؟! ... آیا شگفت نیست که استاد کاتوزیان که به قول خودشان، به «تاریخ»، «علاقه ذاتی» دارند و از نوجوانی در سرگذشت کسانی چون جلال الدین منکبَرنی تَوَعَّل می فرموده اند،^{۳۸} و به سفارش اِنْتِشارات

۳۶. آقای کاتوزیان، تقریر سقیم و خوانش مغلوَط خویش را از این مکتوب مُلَحَق به کُلّیات سعدی، در کتاب ایرانیان: دوران باستان تا دوره معاصر (ترجمه حسین شهیدی، ج: ۹، تهران: نشر مَرکز، ۱۳۹۵ هـ. ش.، ص ۱۱۶ و ۱۱۷) نیز به خورد خواننده داده است و عَجَب این که یک نفر نبوده است پُرسد: استاد! گزارش مبسوط این رساله کدانی که حتی در یک تَکَنگاری موجز در باب سعدی نیز شاید نیامدش راجح باشد، در کتابی که قرار است - به سفارش دانشگاه ییل - در یک دفتر فشرده کُل تاریخ ایران و سرگذشت ایرانیان را روایت کند، چه ضرورتی، بل چه توجیهی دازد؟!؟

باز بفرمایید: «عربی جماعت کازش حساب و کتاب دازد و هر مُهملی را نمی توان به او قالب کرد!»
۳۷. سنج: یادداشت های قزوینی، به کوشش ایرج افشار، ج: ۳، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۳ هـ. ش. ۲۰ / ۶۲ و ۶۳؛ و دایرة المعارف فارسی، به سرپرستی غلامحسین مُصَاحِب و...، ج: ۲، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۸۰ هـ. ش. ۱۰ / ۶۲۸.
۳۸. نکر: مَجَله بُخارا، بهمن و اسفند ۱۳۸۸ هـ. ش.، ص ۷۴، ۳۸۳.

۳۹. سنج: ایرانیان: دوران باستان تا دوره معاصر، ترجمه حسین شهیدی، ج: ۹، تهران: نشر مَرکز، ۱۳۹۵ هـ. ش. «یادداشتی بر ترجمه فارسی» (بی صفحه شمار).

و زندگی، به اظهار نظر هائی در باب «حَطِّ» شاهدان و زیارویان در شعرِ سُنَّتِي و سُنَّتِ شِعْرِي فارسی پرداخته بود. در این کتاب هم، «حَطِّ» که وصف آن در شعرِ سَعْدِي و دیگران بسیار آمده است، مورد بحث واقع شده و با «موهای نوزسته بر پشت لب نوجوانان که به هنگام بلوغ به سبیل تبدیل می‌شود» تطبیق گردیده و نشانه آن دانسته شده که «معشوق، مرد جوانی است». (ص ۶۳)

آنسان که در سَعْدِي خوانی در آکسفورد^{۴۱} هم به قلم آورده‌ام، «حَطِّ» که در ادبیات عاشقانه ما از نمودهای زیبایی محبوب، و مطلوب دلدادگان است، تنها بر موی تازه رسته پشت لب اطلاق نمی‌شود، بلکه - چنان که در فرهنگها و شروح متون ادبی هم بارها ذکر شده است - بر «موی تازه رسته کنار گوش» به طور خاص و «موی لطیف رُخسار» به طور عام هم اطلاق می‌شود. از همین روی نیز همه اشعارِ مُشْتَمِل بر وصف «حَطِّ» و «نوحط» را به قلمرو عشقِ مُدکَّر ناظر دیدن، جای «لِم» و «لأنسَلِم» دارد.

خود آقای کاتوزیان بدین شعرِ سَعْدِي استیهاد کرده‌اند:

سَعْدِي حَطِّ سَبْزِ دُوسْت دَارِد
پیرامنِ حَکْدِ ارغوانی. (ص ۶۴)

آیا لبان این معشوق، هیولوار، برگرد گونه‌هایش تاب خورده بوده است؟! یا سُخْنِ بَرَسَرِ سَبْلَتِي شاه عَبَّاسِي و پُرپُشت است که گرد رُخساره می‌پیچیده؟! ... آیا استاد کاتوزیان به راستی معانی شعرِ مدرسی فارسی را درمی‌یابند یا ...؟!

در سَعْدِي خوانی در آکسفورد هم نوشته بودم که: سَعْدِي، وقتی از «حَطِّ سَبْزِ پیرامنِ حَکْدِ ارغوانی» سخن می‌گوید، بی‌تردید، مقصودش، موی نوزسته کنار چهره و موی لطیف عذار است، نه موی پشت لب! و گویا استاد آکسفوردنشین ما، در باب «حَطِّ»، زیاد حَبْط کرده‌اند!!

حتی اگر شیاطین جن و انس و زُمره ابالیس و سوسه‌گر مجالی دهند و سینه‌دلی چون من بخواهد زنگار انکار از دلی که با همین «لِم» و «لأنسَلِم» ها مسکنِ اِدبار گردیده است فروشوید و بی‌چک و چانه لاقبل بدین افاضات از آب گذشته آکسفوردی - پرینستونی گردن نهد، باز این «عقل» بلفُضول مُحال اندیش نمی‌گذارد و تفتین می‌کند که: آخر - پدریامرزا! استاد کاتوزیان عزیز! - تو که از پیش‌پا افتاده‌ترین مُصطلحات غزل فارسی سر در نمی‌آوری، درباره سَعْدِي کتاب نوشتنت پیشکش، این لاف و گراف «من با کُل پیکره ادب چُنینم و چنانم» ت دیگر چیست؟! ...

فَهْمِي غَبَارُ لُودِ از حَطِّ غَبَار!

در همان مقام که استاد کاتوزیان در حَطِّ «حَطِّ» افتاده‌اند و در ادامه

از «شاهدبازی» تا «شاگردبازی»!

«نظربازی» و «شاهدبازی» از موضوعات اصلی شعر و تغزل سَعْدِي است؛ آن سان که سخن گفتن از سَعْدِي شاعر عاشق، بدون پرداختن بدین مقوله، ناشدنی است. آقای کاتوزیان هم، در کتاب خود، این مقوله را که اختصاصی به معشوق مؤنث نداشته است، از قلم نینداخته‌اند؛ و به ویژه برای خوانندگان غربی که ممکن است «شاهدبازی» های صوفیان قدیم را با همه گونه فسق و فُجور جنسی همراه و با «همجنس بازی» های امروزی همسان بینگارند، بدزست توضیح داده‌اند که آن عشق به زیباپسران که در آن فضا مطرح بوده است، «معمولاً با روابط جنسی همراه نبود». (ص ۶۳)

این البته سخنی است دُرُست، و شواهد تاریخی دارد؛ ولی آنچه آقای کاتوزیان در مقام روشنگری بیشتر فرموده‌اند، محل کلام است. نوشته‌اند: «این نه با سنت یونانی باستان، نه همجنس‌گرایی معاصر غربی، و نه با کودک دوستی و کودک‌بارگی، بلکه با عشق و شیفتگی به شاگردان مدرسه تطبیق می‌کند و عشقی بالاتراز عشق به زنان انگاشته می‌شد و به ندرت با روابط جنسی عملی همراه بود. این بدان معنی نیست که این گونه روابط جسمانی هرگز وجود نداشت، بلکه به این معنی است که عشق این شاعران و فیلسوفان معمولاً با چنین تجربیاتی همراه نبود». (ص ۶۳)

اینکه از «شاهدبازی» به «شاگردبازی» رسیده‌اند، به راستی جای تأمل است! ... به هر روی، دُرُست آن است که به جای چُنین تأویلهای غلیل، به تبیین اصل مقوله جمال پرستی صوفیانه پردازیم و اینکه در روزگار سَعْدِي، آن نظریه‌های جمال پرستانه صوفیانه - که از بُر با شریعت عَزاء تلا نمی‌داشت، در قالب نظربازی و شاهدبازی، تبلور عینی و محسوس یافته بود، و بی‌تردید، همان گونه که آقای کاتوزیان هم دریافته‌اند و شواهد تاریخی برمی‌نماید، بیشترین بُرگان در این باب به مُراعات حدودی قائل بودند و جُز شَرِذمه‌ای از اوساط ناس، بل اجناس آنجاس!، دامان این عوالم را به «همجنس بازی» های فاسقانه معهود نمی‌آلودند.

جای این بحث فراخ دامنه، در این مختصر نیست. تنها می‌خواستم یادآور شوم تطبیق ایستارها و رفتار هائی که بر مکتب جمال پرستی صوفیانه ایستاده است و نمایندگان و سخنگویان مشهور و شناخته شده‌ای در تصوّف قدیم دارد (از اُوحد الدین کِرمانی^{۴۲} بگیر تا ...)، با «شاگردبازی»، مبالغی نامربوط است!!!

«حَطِّ» و رِبْط!

دکتر کاتوزیان، در تألیف فارسی اش تحت عنوان سَعْدِي: شاعرِ عشق

۴۰. سنخ: - احوال و آثار اُوحد الدین حامد بن ابی الفخر کِرمانی عارف نامور و شیخ الشیوخ دارالخلافه بغداد، دکتر مُخْتَلِد وَفائی، به کوشش احمد کرمی، ج: ۱، تهران: انتشارات ما، - ۱۳۷۵ ه. ش.، صص ۳۶۰ - ۳۷۶.

۴۱. چاپ شده در: اطلاعات حکمت و معرفت (ماهنامه)، س: ۹، ش: ۱۰۰، مرداد ۱۳۹۳ ه. ش.، صص ۴۲ - ۴۸.

افاداتشان در این باره، از جمله، فرموده‌اند: «سعدی در شعری آن [= موهایی نورسته پشت لب] را به خطی تشبیه کرده است که با قلمی کشیده شده که به جای جوهر با غبار^{۴۲} می‌نویسد». (ص ۶۳)

می‌گوییم:

حَيْفَ وَ صَدَّ حَيْفٌ كَيْفَ كَيْفٌ بِرُؤْيُهِ بِرُؤْيِهِ مُسْتَنْدِ نَوَيْسٍ، بَيْتٍ مَوْرِدٍ نَظَرَ خُودَ رَا تَعْيِينَ نَقْرَمُودَةَ اَنْدَا تَا بَتَوَانِيمِ
دانست در توضیح بدایع کدام کلام شیخ چنین قلم می‌فرسایند!

به احتمالی، نظر آقای دکتر بدین بیت مُتَعَرِّضاً از چکامه‌های سعدی بوده است که در وصفِ حَطِّ سَبْزِ عِدَارِ شَاهِدِ شُكْرُ كُفْتَارِ می‌فرماید:

بِه مَشْكِي سَوْدُهُ مَحْلُولِ دَر عَرَقِ مَانَدِ
كِه بَر حَرِيرِ نَوَيْسِدِ كَسِي بِه خَطِّ غُبَارِ^{۴۳}

وانگهی، بیان استاد به گونه‌ای است که ای بسا - معاذ الله! - ناتمامی چون من بیندازد فهم حضرت ایشان از لطف کلام شیخ تمام نیست!

آنچه شیخ بدان اشارت می‌دارد، «خط غبار» است که در عین تداعی دانه‌های ریز و سیاهی ناثر اکرم غبار و گرد، ناظر به نام خطی است از خطوط هنرمندانه مشهور خوشنویسان و دبیران جهان اسلام؛ خطی ریزنوشت ظریف و نازک و باریک و گاه بسیار زیبا که به زحمت خوانده می‌شده است.^{۴۴}

لا بد استاد کاتوزیان که روایتگر تاریخ و فرهنگ ایران‌اند، باید «خط غبار» را بس به از این هیچ‌مندان بشناسند!... و به هر روی، امیدوارم خوانندگان کتاب سعدی، شاعر زندگی، عشق و شفقت،^{۴۵} ملتفت نازکیهای شعر شیخ باشند و خیال نکنند سعدی پشت لب یار گرد و خاک بیهوده کرده است!

حلقه فرنگی چیست؟

در بحث از «شاهد، نظر، نظربازی و صاحب نظر» می‌خوانیم:

«در بیت زیر «ترک» به معنی زیبا و سفیدپوست و فرنگی به معنی اروپایی است:

چو ترکِ دلبر من شاهدهی به شننگی نیست
چو زلف پر شنکنش^{۴۶} حلقه فرنگی نیست». (ص ۶۵)

از این توضیحات بسیار عمیق و انتقادی البته ممنونیم، ولی راستش نمی‌دانم چرا دانستن اینکه «ترک» به معنی زیبا و سفیدپوست و فرنگی به معنی اروپایی است، گریه از مشکلی ما عوام الناس نمی‌گشاید. شاید کسی بگوید: «فرنگی به معنی اروپایی است»، که باشد؛ که چه؟!... این «فرنگی»، برخلاف آنچه از ظاهر سیاق توضیح ایشان متبادر می‌گردد، مانند «ترک» و صف آدمیزاد که نیست. اگر وصف آدمیزاد و معشوق فرنگی بود، - رویم به دیوار! بی ادبی می‌شود! جسارتست! - یک شیر پاک خورده پاچه ورمالیده‌ای

۴۲. در متن انگلیسی (p. ۴۶)، واژه «dust» به کار رفته است.

۴۳. گلیات سعدی، ج امیرکبیر، ص ۷۲۲.

- سعدی جای دیگر فرموده است:

حَطِّ مُشْكَبُوبِ وَ خَالْتِ، بِه مَنَاسِبَتِ تَوَكُّوبِي

قَلَمِ غُبَارِ مِي رَفْتِ وَ فُرُوجِكِي خَالِي!

(گلیات سعدی، ج امیرکبیر، ص ۶۳۲، ع ۵۹۳).

۴۴. درباره «خط غبار»، عجلاله، نک: شرح شوق (شرح و تحلیل اشعار حافظ)، دکتر سعید حمیدیان، ج ۲، تهران: نشر قطره، ۱۳۹۲ هـ. ش، ص ۴۰ /

۳۱۹۵ و ۳۱۹۶.

۴۵. علی الخصوص خوانندگان متن انگلیسی که با «dust» سرو کار دارند و زمینه سوء تفاهمشان مهیاتر است.

۴۶. در کتاب: «شکن اش»!

نمونه‌ای نمایان از همین

لاقیدی روایت پریشان

آقای کاتوزیان از سعدی

و گلیاتش، گزارشی است

که از رساله موسوم به

«سؤال خواجه شمس الدین

صاحب دیوان» به دست

داده‌اند (صص ۱۳۳ - ۱۳۵):

در این رساله که از ملحقات

گلیات سعدی است، چهار

سؤال و یک درخواست

مطرح می‌شود؛ در کتاب

کاتوزیان، «سه سؤال و یک

درخواست».

می توانست بپرسد: مقصود از «حلقه فرنگی» چه چیز یا چه جای این فرنگی است؟! ... هرگز، هرگز! ... «فرنگی» را آقای کاتوزیان صفت «حلقه» گرفته اند. البته این را ما از همین کتاب مُستطابِ سعدی، شاعرِ زندگی، عشق و شفقت نَشَرِ نامک و ترجمه فیروزمندان اش در نیافته ایم؛ بلکه قَدَم رَنجه کرده ایم و در متن انگلیسی تألیف مُستشرقِ پَسِنْد نامبرده (p. ۴۸) دیده ایم که مرقوم فرموده اند: Frankish loop؛ یعنی همان «حلقه فرنگی»؛ ... حالا دوباره می توانیم بپرسیم: «حلقه فرنگی» یعنی چه؟! ... و روز از نو، روزی از نو!

غافل از صوفیان شاهدباز!

در همان بحث شیرین «شاهد، نظر، نظربازی و صاحب نظر»^{۴۷} می خوانیم:
«در این بیت، حتا»^{۴۸} محتسب، مأمور اجرای قانون شرع، در ارتباط با شیفتگان نوجوانان به یاد می آید:

محتسب در قفای زندان است
غافل از صوفیان شاهدباز». (ص ۶۵)

باور بفرمایید جهد جهید کردم، ولی هیچ نفهمیدم چه ربط و ارتباطی میان «محتسب» شعرِ سعدی با «شیفتگان نوجوانان» بر استاد مکشوف گردیده است که این گونه به تأکید و تأمل آن را به رخ کشیده اند! آنچه معلوم است، اشارتِ زندانه سعدی است به شاهدبازی جماعتی از صوفیان زمان و عقلت (یا: تغافل) محتسب از این فسقِ هویدا (و تمرکزِ جهود او بر تعقیبِ زندان). آیا محتسب در این میان نقشِ مهم دیگری ایفا کرده است که استاد فرموده اند: «... حتا»^{۴۹} محتسب، مأمور اجرای قانون شرع، در ارتباط با شیفتگان نوجوانان به یاد می آید؟! ... من در نمی یابم، یا - العیاذُ بالله - قلم حضرت ایشان الکن است!؟

بازی بازی!

در بحث «شاهد، نظر، نظربازی و صاحب نظر» می خوانیم:
«... در اینجا شاعر با اصطلاح نظر بازی بازی می کند:

نظر از مدعیان بر تو نمی اندازم
تا نگویند که من با تو نظر می بازم» (ص ۶۶)

بازی می خوانیم:

«همان بازی با کلمه نظر [و نگاه] در بیت زیر هم دیده می شود:
من اگر نظر حرام است، بسی گناه دارم
چه کنم نمی توانم که نظر نگاه دارم». (ص ۶۶)

من هرچه نظر کردم در نیافتم سعدی چه «بازی» می کرده است؟! به ویژه در بیت دوم که «نظر» مصراع اول با «نظر» مصراع دوم گویا هیچ تفاوت با زنگفتنی ندارد.

به نظر می رسد استاد کاتوزیان از بس به شیفتگیهای شیخ شیراز و رنگارنگی ترفندهای ادبی او عادت

۴۷. در متن انگلیسی کتاب مورد بحث (p. ۴۷)، آقای کاتوزیان، «صاحب نظر» را «sahab-nazar» نوشته اند. البته بعضی عوام ایران و ژمه‌ای از مُتسابعان، «صاحب» را «صاحب» تلفظ می کنند، و شاید در همان خد بلا اشکال باشد؛ ولی آیا این عوام بازی‌ها در یک پژوهشنامه مثلاً آکادمیک هم جای دارد؟! ... این را باید از امثال «پاتریشیا کرون» می پرسیدیم که بر نشر چنین درفشانی‌ها نظارت عالی و عالمانه می کرده اند! چند سال پیش، در «سیما»ی خودمان، مُصاحبه‌ای را می دیدم با همسریکی از طلاب اهل مالزی که در زمان تحصیل شوهرش در قم فارسی آموخته بود، و من «بابل» (البته بابل‌های آقیانوسیه!) فارسی حرف می زد. از بنده خدا پرسیدند: زبان فارسی را از کجی یاد گرفته‌ای؟ برفور گفت: «از همساده»! ... صورت گفتارش بر صدق مدعی گواه بود! ...

باری، همان گرفتاری آقای کاتوزیان و کتابشان با کلمه «صاحب»، در واژه «صاحب دیوان» هم خودنمایی می کند؛ به قول ایشان: «Sahab-divan» (p. ۱۴۰)!

۴۸. کذا فی الأصل!

۴۹. کذا فی الأصل!

لا بد اُستاد کاتوزیان که
روایتگر تاریخ و فرهنگ
ایران اند، باید «خط غبار»
را بس به از این هیچمندان
بشناسند! ... و به هر روی،
امیدوارم خوانندگان کتاب
سعدی، شاعرِ زندگی، عشق
و شفقت، ملتفتِ نازکیهای
شعرِ شیخ باشند و خیال
نکنند سعدی پشت لب یار
گرد و خاک بیهوده کرده
است!

رسید کار به جایی که مَنْ چه عَرَضِ كُنْم؟! ... مقصود شیخ از «نظر حرام بکردند و خون خلق حلال» عَلِي الظَّاهِرِ اِشَارَت به دو معناست: یکی اینکه آن تحریمگران با نازواشماردنِ نَظَر، جَمَاعَتِ عاشق و نَظَر باز را به کُشتن می دهند (خواه از بابِ فِرَاقِ زیبارویان و عَدَمِ بَرخورداری از جَمَالِ ایشان، و خواه از بابِ بَرَأَالِیدِن توده ها بر جَمَاعَتِ عاشق و نَظَر باز که مُرْتَكِبِ چُنین کارهای نازوا می شَوْنَد)؛ و دُوم اینکه آن پارسا صورتانِ تَحْرِیمِگَرِ نَظَر، به سیرت از آن پارسائی مَرعوم بَس دوراند و ریختنِ خونِ خَلقِ خُدا را رُو می شمردند و از سَفْکِ دِمَاءِ باکی نَدَارَنَد. در واقع در این چشم انداز، سَعْدی می گوید یک جَمَاعَتِ بسیار بسیار مُعَرَّز و مُحْتَرَمِی آنجا بوده اند که نَظَر و نَظَر بَازِی را حَرَام می شمردند، ولی خونِ خَلق را حلال می شمردند؛ یعنی - مَثَلًا - اگر شازده پُسرِی از رُوی جَهَلِ جَوَانِی - چُنَان که اُفْتَد و دانی! - عَاشِقِ صَبِیئَه مُحْتَرَمَه هَمسایه می شُد و در کُوی و بَرزَن به نَظَر بَازِی با مُشَارَافِ اِشْتِغَال می یافت، با او - کَمَا یَنْبَغِی - بَرخورد قاطع اِرشادی می کردند، ولی هَمین سِلْسِلَه جَلِیلَه، وَقْتِ پَای بَعْضِ مَصَالِح و مَنَافِعِ پِیش می آمد، ریختنِ خونِ مَرَدَمِ بی گناه را رُو می شمردند و برایش هزار توجیه و بهانه و «کلاه شرعی» داشتند. به قول حَافِظ: «زهی طَریقت و مَلَّت؛ زهی شَرِیعت و کِیش! ... این داستانی است که بارها و بارها پیش آمده است و اُستاد کاتوزیان که خود را روایتگرِ سَرگُذشتِ «ایرانیان» می پندارند،^{۵۳} لَابد با آن آشنائی دارند!

سَعْدی حَرَفِ خود را به بِلَاغَتِی تَمَام گفته،^{۵۴} ولی اُستاد کاتوزیان - که شاید با اَلفبایِ این زَبان هَم - آشنائی کافی نَدَارَنَد.^{۵۵} سخن شیخ

۵۳. یکی از تألیفات اُستاد که مَن بنده چاپ نَهَم تَرجمَه فارسی اش را به دَسْت دازم و ایشان آن را به خَواستاری «دانشگاه بیبل» مَرعوم فرموده و نَحْست در امریکا و اروپا نَشْر داده اند و سِپس تَرجمه اش را در ایران، ایرانیان: دوران باستان تا دوره مُعاصِر (تَرجمَه حَسین شَهدی، تهرآن: نَشْر مَرکز، ۱۳۹۵ ه. ش.) است؛ که خود جِکایتی است عَلِی جَدَه.

۵۴. سَعْدی - بَرخلافِ حَافِظ - در عَزَل، اِشَارَاتِ سِیاسِی و اِجْتِمَاعِی انتقادی کَم دارد؛ و این، یکی از آن اندک شُمار است.

۵۵. اینکه می گویم، نه مَجَاز، که عَین حَقِیقت است.

در کِتَابِ ایرانیان که با مَشُورَتِ خود حَضَرَتِ اُستادی تَرجمه شُدِه و تَرجمه اش - به گُوهی یادداشت آغازین خودشان بَر کِتَاب - به تَأیید و تَحسینِ جَنَابِ اِیْشان رَسیده است، واژه «اولوالعزم» را به رِیخت «اولوالعظم» چاپ کرده اند! آن هَم با حُرُوفِ سِیاه!! و تازه چاپ نَهَم کِتَاب به دَسْتِ مَن است! (نَگَر: ایرانیان: دوران باستان تا دوره مُعاصِر، هَمایون کاتوزیان، تَرجمَه حَسین شَهدی، ج: ۹، تهرآن: نَشْر مَرکز، ۱۳۹۵ ه. ش.، ص ۷۳). در هَمان کِتَاب (ص ۱۹۷)، از «نامه ای مَنصُوب به مَراجِعِ نَجف» سخن رفته است که ما با اِجازه بَرزگ تَرها «مَنسُوب» می خوانیم!

اُستاد کاتوزیان، علاوه بر آن مُشَارَکَت و تَأیید و تَحسینِ تَرجمه، در حَقِّی مَرْتَجِمِ فَقِیدِ هَمین کِتَاب مَرعوم فرموده اند: «فارسی و انگلیسی را بسیار خوب می دانست و با فرانسه هَم آشنا بود. اَقَا سِلطَه اش به زَبانِ عَرَبِی چنان بود که گذشته از مَحاوراتِ روزمزه به آن زَبان درس هَم می داد و مَن این را در سفرهایی که به خَاطِر او را دیدن و با او بودن به لَبَنان کردم از نزدیک شَاهد بودم.» (مَجَلَه بُخارا، فروردین و آردیهِشْت ۱۳۹۳ ه. ش.، ص ۹۹، ص ۵۰۳ و ۵۰۴).

نَگارشِ صَحیح کَلِماتی چون «اولوالعزم» و «مَنسُوب» را به اَمثالِ ما در هَمان بَچگی در مَدْرَسَه می آموختند. اَقای کاتوزیان را نمی دَانَم؛ چون مَدْرَسَه رَفْتَنِ اِیْشان هَم غِیر از مَدْرَسَه رَفْتَنِ ما عَوامِ النَّاسِ بوده است.

اُستاد کاتوزیان خود فرموده اند: «مَن در دهه پنجاه میلادی دانش آموز البرز بودم. بارزترین واقعیتی که می توان درباره البرز گفت این است که: انگار از آسَمان نازل شده و در جایی فرود آمده بود که در آن زمان شمال شهر تهرآن به شمار می آمد.» (مَجَلَه بُخارا، تَهْمَن و اِسْفَنْد ۱۳۸۸ ه. ش.، ص ۷۴، ص ۳۷۰)

کرده اند، حَتّی آنجا هَم که شَیخِ غَلِغَلِک نمی دَهَد، اِیْشان خود به خود خَنده شان می گیرند!!! ... پیداست که به سَعْدی خیلی «اعتماد» دارند!^{۵۶}

قَالَ بِهْ زَبِنِ چَكَم!

دکتر کاتوزیان ناظر به این بیتِ سَعْدی که می فرماید:

شَرمش از رُویِ تَسو باید آفتاب
کاندَر آید بامداد از روزنت

فرموده اند: «... آفتاب شرم دارد براو بنگرد». (ص ۷۳)

می نویسم:

سخن از نَگَرِ سَتَنِ آفتابِ عَالَمَتابِ به یارِ بَدِیعِ الجَمَالِ شَیخ نیست. سخن از این است که باید آفتاب از عَرَضِ اَندام در بَرابَرِ چُنوئیِ حَجلِ گَرَدَد؛ زیرا جَمَالِ او چُنان جلوه و نمود و جَدَّابِیَّتِ خَیره کُننده ای دارد که روشنی و گیرائیِ آفتابِ جَهانتابِ در بَرابَرِ این جَمالِ هِیچ است و شایندَه اِعْتنائی نیست.

در بَحِثِ «شاهد، نَظَر، نَظَر بَازِی و صاحبِ نظر»، می خوانیم:

«در این بیت نیز در مصرع اول به عشق جوانان اشاره می شود. اما در مصرع دوم نظر محبوب به عاشق مطرح است:

مَن نَظَرِ بازگرفتن نَتوانم هرگز

از مَن ای خَسرو خوبان تو نَظَرِ بازگیر.»^{۵۷} (ص ۶۶)

اینکه «در مصرع دوم نظر محبوب به عاشق مطرح است»، صَحیح است و واضِح - و کَشَفِ مُهْمَتِی هَم نیست؛ ولی گویا تَوَجُّه نَفَر موده اند که «نَظَر» مِصْرَاعِ دُوم، عَینِ «نَظَر» مِصْرَاعِ نَحْست نیست. این «نَظَر» دُوم به مَعنایِ عِنایَت و تَوَجُّه است. سَعْدی که مَحْبُوب را «خَسرو خوبان» خوانده، عِنایَتِ شاهانه و تَوَجُّه مَلُوکانه این شاه زیبارویان را خواستار است. «نَظَر» را به هَمین مَعنی در دِیابَجَه گِلِستان هَم به کار برده است.^{۵۸}

اُستاد کاتوزیان جایِ دیگر فرموده اند: «در بیت زیر «حلال کردن خون خلق» استعاره از شکستن دلِ عاشق است:

جماعتی که نظر را حرام می گویند

نظر حرام بکردند و خون خلق حلال.» (ص ۶۶)

۵۶. آورده اند: دو بنده خُدا برای هَم لَطِیفَه می گفتند و می خندیدند. نَفَرِ سَومی که در فاصِلَه ای دور نَسْتسه بود و چیزی از حرفها یِشان نمی شنید، هَمراه با آنها می خندید و خیلی غَش و رِپسه می رَفْت. آن دو نَفَر رَفْتند و با تَعَجُّب از او پُرسیدند: اَخِر تو که لَطِیفَه های ما را نمی شنوی؛ این همه به چه می خندی؟! ... گفت: نمی شنوم ولی به شُما اِعْتِماد دازم!

۵۷. در کِتَاب: «نظر بازگیر».

۵۸. می فرماید: «دوستان را کُجا کنی مَحروم / تو که با دشمن این نَظَر داری؛ و باز می فرماید: «زانگَه که تورا بر مَن مسکین نَظَر نِست / اَنام از آفتاب مَشهور تر نِست / گر خود همه عَیْبها بدین بَنده دَرست / هر عَیْب که سِلطان پِشَنَد، هُنرست!».

سعدی، یک جا، در مُخاطَبَت با «دوست» و گِلِه از کَم لُطْفِي هاي او، و در عَيْنِ حَال، بيان اين مفهوم شایع که هرچه از دوست رَسَد نیکوست، - گفته است:

دُشَنام کَرَم کَردي و کُفَتِي و شَننيدم
خُرَم تَن سَعدي کِه برآمد به زبانت^{۵۸}

ما ساده لوحانِ مُهْمَل اندیش تا به حال خیال می کردیم که سعدی بر طریقِ عُمومِ کسانی چون عَيْنِ القُضَاة همدانی رفته است که مُعْتَقِد بودند عاشق، «دُشَنامِ معشوق، به از لُطْفِ دیگران داند»؛^{۵۹} و در خیالِ خود، این اِبتهاجِ سعدی را از عالمِ آن سخنانِ حافِظ می پنداشتیم که می گفت:

اگر دُشَنام فرمایي وگر نَفريمن، دُعا گويم
جوابِ تَلخ می زيبد لبِ لعلِ شکرخا را

یا:

نام من رَفْتِه سست روزي بر لبِ جانان بَسَهو
اهلِ دل را بوي جان می آيَد از نامم هَنوز
بل قولِ خودِ سَعدي را فَرِياد می داشتيم که می سُروَد:

زهُر از قِبَلِ تو نوشدارو
فُحش از دَهَنِ تو طَيِّباتست^{۶۰}

و:

بَدَم کُفَتِي و خُرَسَنَدَم عَفَاکِ الله! نکو گُفتي!
سَگم خواندِي و خُشَنوَدَم، جَزاکِ الله! کَرَم کَردي!

چه لُطْفست اين که فرمودي؟! مَگر سَبَقِ اللسان بودت!
چه خَرَفست اين که آوردي؟! مَگر سَهوَالَقَلَم کَردي!^{۶۱}

و از این حرفها!

«از بخت شکر دارم و از روزگار هم» که نمردیم تا دستِ تحليلِ اُستاد کاتوزیان از آستينِ اين «پژوهش ... مستند و دقيق» (ص ۵) بدر شد و دیدیم و دانستیم که قُضِيه بَکَل چيزِ ديگري است.

به فرموده حَضَرَتِ اُستادي در بابِ اين شِعْرِ سَعدي تَوَجُّه کنيد:

«دشنام دادن به عاشق سخاوتی است از جانب محبوب؛ زیرا در عین

۵۸. کُلِّيَاتِ سَعدي، ج ۱، آميرکبير، ص ۴۶۵، غ ۱۴۷.

۵۹. عَزَائِيَاتِ سَعدي، مُقابله، اِعْرَابِ گَداري، تَصحيح، توضيح واره ها و اصطلاحات، معنای آيات و تَرْجُمَه شِعروهاي عَرَبِي: کاظم بَرگ نَيْسي، ویراست ۲، ج ۱، تهران: شرکتِ اِنشازاتي فِکرروز، ۱۳۸۶ هـ. ش. ۱۰ / ۳۷۳ - در گُفتاورد از تَمهيداتِ عَيْنِ القُضَاة همدانی.

۶۰. کُلِّيَاتِ سَعدي، ج ۱، آميرکبير، ص ۴۳۱، غ ۵۳.

۶۱. همان، ص ۶۱۰، غ ۵۳۶.

شيراز را از عَرش به فَرش آورده و هَمَانِ مَعنایِ نَخُست را نيز «تَرقيق» کرده و «به کُشتنِ دادن» نَظَرِ بازان و عاشقان را در حَدِّ «شکستَنِ دل» تَنزِيلِ داده و فرموده اند: «حلال کردن خون خلق» استعاره از شکستنِ دلِ عاشق است! ... چه قَدَرِ زُمانتیک! و چه قَدَرِ بيهداشتی!! ... به کسی هم بَرَنمی خورد!

عُبَيْدِ زاکانی آورده است:

«طالِبِ عِلْمِي مُدَّتِي پيش مولانا مَجْدالدين دَرَس می خواند و فَهْم نمی کرد. مولانا شَرَم داشت که او را مَنع کُند. روزی چون کتاب بگشاد نوشته بود که «قَالَ بَهْرُ بِنِ حَكِيم». او بَتَضحيف می خواند: «به زین چِکُتُم؟»! مولانا بَرَنجيد و گُفت: «به زین آن کُنی که کتاب دَرَهَم زنی و بزوی، بيهوده دَرَد سَرِما و خود نَدِهِي!».^{۵۷}

زائوي شَهْرَتِ طَلَب!

اُستاد کاتوزیان - بنامیزد! - همه فَن حریف اند؛ در تَحليلهايِ رواشناختی نیز دَستی دارند و فِي المَثَل در بابِ هَمین شَيْخِ سَعدي خودمان تَشخِص کرده و احتمال داده اند که وی پَس از سَرايش بوستان و به پایان رساندنِ دورانِ یک خَلَاقِيَّتِ هُنْري سترگ، «حقیقتاً افسرده بود و شاید نوعی «افسردگی پس از زایمان» بعد از انتشار بوستان داشته است که گاهی بدن هنگام که اثری هنری تمام می شود و نویسنده را «ترک» می کند، پيش می آید». (ص ۴۸ و ۴۹)

باری، اُستاد به مَدَدِ هَمین تیزبینی هايِ رواشناختی، باریکیهايِ ديگري را از اَسرارِ صَميرِ هَمان شَيْخِ بَزُرگوار که لَحْتِي پيشتر به مَثابِت «زائو» موردِ تَحليلِ واقِع شد، مَکشوفِ ساخته اند که هرگز به دَهَنِ خوانندگانی عامی چون صَاحِبِ اين قَلَم، خُطور نمی کرد.

ما که خودمان در این گونه «نُزولاتِ آسمانی» نبوده ایم تا بدانیم «جَو» چگونه بوده است و آنجاها خواندنِ نوشتن را چگونه به اَمثالِ اُستاد کاتوزیان تَعليم می کرده اند؛ ولی آقای دکتر جلالِ مَتیني که یَکجَنَد اَفخارِ تَدريس در آن «مَکْتَبخانَه سَمَوي» را داشته و خاطراتی خواندنی از تَدريس خود در آن «جَو» آسمانی مَرقوم گردانیده اند، شاید بتوانند اندکی ما را به آن فُضا نَزديک کُند.

آقای دکتر مَتیني نوشته اند که وقتی بَرنامَه دَرسِي خود را که شاملِ قِرائت و اِملا و اِنشا و دَسْتورِ زَبانِ فارسی بوده به دایش آموزان اِبلاغ کرده اند، دایش آموزان از در اِعتراضِ درآمده اند و مَعْلوم شده در سالهاي پيش کسی دَسْتورِ زَبانِ فارسی به ايشان تَدريس نمی کرده است! حتّی یکی از دایش آموزان به دکتر مَتیني گفته بوده است که مَعْلَمشان در سال پيش سُروده هايِ شاعِرانِ مُخْتَلِف را در کلاس می خوانده و دایش آموزان در دَفتَر می نوشته اند، گاهی اِنشا می نوشته اند، گاهی شِعْر جَعْفُظ می کرده اند؛ نه قِرائت داشته اند و نه دَسْتورِ زَبان!

(نگر: خاطراتِ سالهايِ خدمت - از دیرستان البُرز تا فرهنگستانِ اَدب و هُنرِ ايران - جلالِ مَتیني، ج ۱، نَس اَجلِس: شرکتِ کتاب، ۱۳۹۵ هـ. ش.، ص ۱۸).

این، گُزارشي است از اوضاعِ تَدريسِ زَبان و اَدبِ فارسی در میانه آن «نُزولاتِ آسمانی»! و شاید در تَبیینِ بعضی کِفَيّياتِ آنچه امروز از بُلندايِ «کالجِ سنتِ اَنتوني» تَر سَر و روی خواننده ایرانی فُرو می ریزد، به کار بیاید!!

۵۶. در مَآخِزِ چاپی: بهرین حکیم.

«بَهْرينِ حَکيم» (فد پيش از ۱۵۰ هـ ق)، از ارويانِ حَديثِ شَرِيفِ بَشَمار است و در اَسانيدِ روائی مَلکوز.

۵۷. - کُلِّيَاتِ مولانا نِظامِ الدینِ عُبَيْداللهِ مَعروفِ به عُبَيْدِ زاکانی، تَصحيح و تَحقيق و شَرَح و تَرْجُمَه جِکايَاتِ عَرَبِي - پَرُوِيَرِ اَنابَکي، ج ۶، تهران: اِنشازاتِ زَوّار، ۱۳۹۳ هـ. ش.، ص ۴۴۰.

حال او را مشهور می‌کند؛ زیرا نامش به زبان معشوق آمده است». (ص ۷۲)

دیدید ما هنوز این شیخ شیرازی آب زیرکاه را نشناخته‌ایم... ای دُم بُریده! لابد می‌خواستی ای - بعد از آن «افسردگی پس از زایمان» است (که هنوز پرونده‌اش باز است و تحقیق و تفحصش به پایان نرسیده) - عضو شورای شهر شیراز شوی و برای رأی آوردن نیاز به «شهرت» داشته‌ای، لذا «دوست» بازی ات گُل کرده است و خواسته‌ای از طریق «فحاشی» های «دوست» همدستت شهرت نداشته را یک شبه حاصل کنی! ... ما را باش که یک عُمَر خیال می‌کردیم اینها سوز و گداز و حال عاشقانه است!!!

سایه همسایه!

در کتاب استاد کاتوزیان، ناظر بدین بیت سعدی که در غزلی عاشقانه فرموده است:

خوشا هوای گلستان و خواب در بستان

اگر نبودی تشویش بلبلِ سحرَم^{۶۲}

مَرقوم گردیده است:

«او می‌خواست که در باغ عشق می‌ورزیدند،^{۶۳} اما نگران است که بیگانگان و همسایگان آنها را دریابند و برانند: «اگر نبودی تشویش بلبلِ سحرَم». (ص ۷۵)

یک عُمَر «گشتِ ارشاد» و «ستادِ امر به معروف و نهی از منکر» و ... و ... بیخ گوشمان بوده است و این بیت سعدی را هم می‌خوانده‌ایم و بیهوده خیال می‌کرده‌ایم منظور شیخ از «تشویش بلبلِ سحرَم»، همان شور و بانگ و غوغای سحرگاهی بلبلان است؛ همان که سعدی خود می‌فرماید: «شورش بلبلان سحر باشد». ^{۶۴} ... آن وقت این مرد نازنین فروتن - استاد دکتر کاتوزیان را می‌گوییم!، در سرزمین انگلوساکسون‌ها، دور از این امکانات سابق الذکر ما، نشسته و آنگاه شستش خیردار شده است که مقصود از «بلبلِ سحر»، یک امر به معروف و ناهی از منکر بوده است که امکان داشته عیش شبانه سعدی را با مُتعلِّقه، ناگهان و سر صبح مُتَعَصَّ کند! ... سبحان الله! ... می‌بینید تا کجاها رفته‌اند و سیئر کرده‌اند؟! ... به قول خود سعدی، «سپاس دار، که جز فیض آسمانی نیست!»

پرونده عقیدتی و اتهام دگراندیشی!

ژرفنگری استاد کاتوزیان و دست‌آوردهای آن «مطالعه عمیق و نیز انتقادی آثار سعدی» که ایشان بدان اشتغال فرموده‌اند (سنج: ص ۱۱)، به قلمرو «ستادِ امر به معروف و نهی از منکر» آکسفورد و حومه محدود نمی‌ماند، بلکه پرونده عقیدتی و ماجرای دگراندیشی سعدی را هم روی دایره می‌ریزد و معلوم می‌کند این شیخ چه پدیده‌ای بوده و چه سوابقی داشته که مع الأسف تاریخ فراموشکار ایران همه را بر طاق نسیان نهاده و اینک دست توانای فرزند خلف «کالج سنت آنتونی»، به معاصدات استاد «مؤسسه مطالعات پیشرفته دانشگاه پرنستون»، گرد فراموشیها را از این جمله می‌زداید و چشم و گوش بسته آبناي وطن عقب مانده مان را بر حقایقی نویافته باز می‌کند!

ما مردمان سلیم دل عمری در باب هشتم گلستان خوانده بودیم:

یکی یهود و مسلمان نزاع می‌کردند

استاد کاتوزیان مثل هر کس دیگر که قدری سعدی و حافظ خوانده باشد، یعنی مثل هزاران نفر دیگر، متوجه شده‌اند که سعدی هم چونان حافظ (والبتّه نه به تند و تیزی او) از شماری از متصوفان که در پیرامون خویش می‌دیده است دل خوشی نداشته و گهگاه نقد صوفی را به محک خُرده گیرهای منکرانه آزموده است.

۶۲. همان، ص ۵۵۳، غ ۳۸۵.

۶۳. چه فصاحتی! چه بلاغتی! چه نوآوری و ابداع دلپذیری! ... آخر می‌دانید، ما غوام الناس می‌گفتم: «او می‌خواست که در باغ عشق بورزند / عشق ورزی کنند». اما این که در آن کتاب آمده لابد خیلی ژمانتیک تر و دلچسب تر است!

۶۴. کُنایات سعدی، ج امیرکبیر، ص ۴۸۰، غ ۱۹۳.

چنانکه خنده گرفت از حدیث ایشانم
به طیره گفت مُسلمان: گرین قبالة من
دُرست نیست، خُدايا! يهود ميرانم!
يهود گفت: به توریت می خورم سوگند
وگر خلاف کُتم همچو تو مُسلمانم!
گراز بسيطِ زمين عقل مُنعدم گردد
به خود گُمان نَبَرَد هيچکس که نادانم^{۶۵}

و خيال می کردیم آنچه شيخ شيراز در شعر سُروده است، عبارتِ اُخرای همان بندِ منثوری است که بر بالای آن نوشته: «همه کس را عقلِ خود بگمال نماید و فرزندِ خود بجمال».^{۶۶}

اینک در کتابِ مُستطاب - سعدی، شاعرِ زندگی، عشق و شفقت، در بابِ هَمین بیتها که شيخ شيرازی با کارگذاریِ یک بندِ منثورِ نامربوطِ اُذهانِ ما ساده دلان را از فهمِ ژرفايِ آن مُنحرف کرده بود!، می خوانیم:

«... [او = سعدی] تا آنجا پیش می رود که به بی ایمانی متهم شود وقتی دعوی حقیقت از جانب يهودیان و مسلمانان را نسبی می انگارد». (ص ۳۷)

ای دلِ غافل! ... تازه دَسْتِ این شيخ «نسبی انگار» برایمان رو شد! ... معلوم نیست در آن خندِ طرابلس با جُهودان و فرنگان چه هَمنشینی ها کرده بوده و چه ها گفته بوده و شنوده که حالا آمده وَسَطِ دارالْمُؤْمِنينِ شيراز از نسبی بودنِ حَقائِيتِ اُدیانِ حرف می زند و آن گاه، عینِ دیگر عوامِلِ نُفوذِي تهاجُمِ فرهنگي، سرنخ های انجراحی به دَسْتِ می دهد و حتّی اینجا و آنجا تَعَصُّبِ دینی هم نشان می دهد تا عقائدِ ضالّه مُضِلّه و پلورالیسمِ عقیدتی اش را استتار کند و ما ساده اندیشان او را «عابد و زاهد و مُسلمانا» بپنداریم! با این همه معلوم است از همان قَدیماها! برای بعضی پته اش روی آب افتاده بوده - که به فرموده نَصِ کتابِ مُستطاب، «... به بی ایمانی متهم شود»... می فرمایید: کج و کجا؟ ... اینهايش ديگر به من مربوط نیست! ... خودتان بپريد آکسفوردي، پرينستوني، جايي، ته و توي قضيه را در بياوريد!

نوشابه ساربانان!

سعدی در بیتهی که سده هاست زبانزد خُرد و کلان است، گفته:

با ساربان بگوئید احوالِ آبِ چشمم

تا بر شتر نَبَنَدَد مَحْمِلِ به روزِ باران^{۶۷}

ما تا هَمین اواخرِ خيال می کردیم مَقصودِ وی این بوده است که ساربان را از گریه سیلِ آسايِ سعدی بیاگاهانند تا در این روزِ بارانی گجاوه بر شتران نگذارد و آهنگِ سَفَرِ نَکُنَد؛ زیرا اشکِ سعدی عاشقِ چونان بارانی زَمین را گِلِ اَلود کرده و زَمینهُ سَفَر را نائُساعدِ نموده است و عزیمتِ شتران و کاروانیان مُمکن نَخواهد شد و پایها به گِلِ فُرو خواهد رفت.

اکنون در «پژوهش... دقیق و مستند» (ص ۵) و مُستشرقِ پَسَنَدِ اُستاد کاتوزیان که با اِتِکا بر «مطالعه

۶۵. همان، ص ۱۷۷.

۶۶. همان، همان ص.

۶۷. همان، ص ۵۷۹، غ ۴۵۰.

دکتر کاتوزیان بسیاری از حکایات سوانح و اَسفارِ سعدی را قابلِ اِسْتِناد و اعْتِمادِ تاریخی نمی داند، ولی بر بعض حکایات مثل قصه تحصیلِ سعدی در نظامیه مُصِرّانه اِعْتِماد می کند و در عَمَلِ دُچارِ تَرْجیحِ بلا مُرَجِّح و «یک بام و دو هوا» ی رُوشی می شُود. دیگرانی هم هستند که در تَقْرِیرِ سَوانِحِ اُحوالِ شيخ شيراز بدین «یک بام و دو هوا» ی رُوشی دُچارند

توضیحات گُلستانِ پژوهیده‌اش نوشته است:

بطرح دادن: فروختن جنسی بزور به رعایا به قیمتی دلخواه، فروش تحمیلی. اکثر شارحان و مترجمان آن را به همین صورت معنی کرده‌اند.... این مثال از تاریخ سیستان نیز مؤید آن است:

بسیار بره و مرغ برخوان نهادی ... چندان که کسی از حشم نتوانستی خورد تا شاگردان مطبخ به بازار بردندی و بطرح بفروختندی، چنان که هرچه به دیناری خریده بودی به درمی به بازار بفروختندی ... منظور آن که غذای مانده را بزور و تحمیل می‌فروختند. «بطرح فروختن بیعی است که همه آن عرضه باشد و تقاضایی در میان نه، و چنین معاملات گاه به زیان خریدارست که متاعی را بطرح و زور بروی تحمیل کنند تا بخرد چنان که شیخ سعدی در قصه برادرش که عمال صاحب دیوان خرمای بطرح به وی فروخته بودند گوید:

ز احوال برادرم بتحقیق
دانم که تورا خبر نباشد
خرمای بطرح می‌دهندش
بخت بد ازین بتر نباشد

و گاه به ضرر فروشنده است و این طبیعی است ...» (م. بهار، تاریخ سیستان ... ح).^{۶۹}

حالا شما بیابید و معنای پیشنهادی کتاب آقای کاتوزیان را علی‌الخصوص در آن عبارت تاریخ سیستان کارگذاری کنید و از همین جا به استنباط این دقیقه تاریخی - اجتماعی نائل شوید که در آن روزگاران دیرین رسم بر آن بوده است که شاگردان مطبخ از بازاریان مالیات حکومتی بگیرند!!! ... می‌بینید معلومات مندرج در «پژوهش ... مستند و دقیق» (ص ۵) استاد کاتوزیان، باب چه اجتهادات جدیدی را در علوم گوناگون مفتوح می‌سازد! ... «خدایا! چشم بد دور از چنین روز!».

مُعْضِلِ سَوْغَاتِي!

سعدی در اوایل بوستان، در سبب نظم کتاب فرموده است:

دَر اقصای عالم بگشتم تسی
بسر بُردم ایام با هر گسی
تَمَّتْ بِعَهِدِ هَرِ گُوشِه‌ای یافتم
ز هَرِ حَرَمَنی خوشه‌ای یافتم
چو پاکان شیراز خاکی نهاد

عمیق و نیز انتقادی آثار سعدی و نیز «آشنایی نزدیک» با «کل پیکره ادبیات کلاسیک فارسی» و «تاریخچه آن، قالب‌ها و محتواها، ژانرها و سبک‌ها، عروض، صنایع بدیعی و صناعات ادبی آن» (ص ۱۱) فراهم آمده است، معلومان شد، باز ماجرا - از بُن - چیز دیگری بوده است.

استاد کاتوزیان، ناظر به این بیت سعدی فرموده‌اند:

«عاشق چنان زار می‌گردد چون ابر بهاری، که ساربان می‌تواند به جای آب باران از آب چشم او استفاده کند». (ص ۷۹)

الله أكبر!!! ... پس قضیه به باران آسودن گریه عاشق و گل و شل ناشی از آن و دشواری سفر در چنین زمین و زمینه‌ای، ربط نداشته. «محمل» هم گجاوه و هودج نبوده، بلکه به مقتضای توضیح این ادیب جهان‌دیده، «محمل» لُئِد همان مشک آب بوده است^{۶۸} که ساربان برای تأمین آب شرب با خود برمی‌داشته‌اند و اینک «عاشق» به ساربان خبر می‌دهد که نیازی به برداشتن این «زار و زُمبیل»ها نیست؛ خودم چنان برای زار می‌زنم و مانند ابر بهاری می‌گیرم که بتوانی به جای آب باران قُلپ قُلپ از آب چشم خودم استفاده کنی!!! ... نوش جان! گوارای وجود!

«حَيْف» و «طَرَح»

در کتاب مُستشرقِ پَسَنَدِ دکتر کاتوزیان، درباره آن حکایت سعدی که در باب اول گُلستان فرموده است:

ظالمی را حکایت کنند که هیژم درویشان - خریدی به حیف و توانگران را دادی به طُح ...»، می‌خوانیم:

... در حکایت حاکم ظالم گفته می‌شود که هیژم افراد فقیر را ارزان می‌خرد و به قیمتی گران در بازار می‌فروخت. در اینجا سعدی برای مالیات ناعادلانه غیرقانونی که حکومت اخذ می‌کرد، زیرا خریدار انحصاری بود و تولیدات مردم را به قیمت دلخواه نازلی می‌خرد و به قیمت گران‌تر در بازار می‌فروخت، اصطلاح «طرح» را به کار می‌برد، و آن تفاوت قیمت خرید و قیمت فروش است که به نام «مالیات» اخذ می‌شد. سعدی به این عمل که در سیاست مالی حکومت روشی مرسوم بود حمله می‌کند. (ص ۱۴۲)

مَعَ الْأَسْفِ ذیل بیانات استاد کاتوزیان، ارجاعی، توضیحی، چیزی نیست که معلوم دارد این مفاد معنای «طرح» را در حکایت سعدی، از جایی برگرفته‌اند یا یکسره حاصل اجتهادات علمی نامبرده در تاریخ و فرهنگ و اقتصاد است!

استاد فروزان یاد دکتر غلامحسین یوسفی (۱۳۰۶ - ۱۳۶۹ ه. ش.) در

۶۹. گُلستانِ سعدی، تصحیح و توضیح: دکتر غلامحسین یوسفی، ج: ۱۰، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۹۱ ه. ش.، ص ۳۰۱ و ۳۰۲.

۶۸. در متنی انگلیسی کتاب دکتر کاتوزیان (p. ۶۱)، یعنی همان متن انتشار یافته تحت اشراف «پاتریشیا کرون»، واژه «محمل» در این بیت سعدی، صریحاً و واضحاً به "water-skin" ترجمه شده است! ... چه ترجمه مُهملی!!!

ندیدم؛ که رحمت برین خاک باد!

تَوَلَّي مَرْدَانِ اَيْنِ پَاكْ بَوْمِ
بِرَانِگِيخْتَمِ خَطِرَازِ شَامِ وِرومِ

دريغ آمدم زان همه بوسستان
تُهيدست رفتن سوي دوستان

به دل گفتم از مصر قند آورند
بر دوستان ارمغانی بزنند

مرا گرتهی بود از آن قند دست
شخنهای شیرین تر از قند هست

نه قندی که مردم بصورت خویند
که ارباب معنی به کاغذ بزنند...^{۷۰}

در کتاب سعدی، شاعر زندگی، عشق و شفقت، - می خوانیم:
«[سعدی] اعتقاد داشت که سفرکردگان بنا بر سنت، در بازگشت به وطن معمولاً قند از مصر به ارمغان می آورند». (ص ۲۳)

آنچه خواندید، برداشتی است غریب از بیت «به دل گفتم از مصر قند آورند / بر دوستان ارمغانی بزنند»!

یا للعجب! ... نویسنده چگونه پنداشته است که «... سفرکردگان بنا بر سنت، در بازگشت به وطن معمولاً قند از مصر به ارمغان می آورند»؟! ... یعنی: اگر من نوعی از اصفهان به چین و ماچین هم سفر می کردم، سر راه بازگشت باید یک تکه پا به مصر می رفته و از بازار قند فروشان قاهره برای اهل و عیال سوغاتی می خریده ام؟! ... آیا ایرانیان که به قول استاد کاتوزیان «اصولاً در اظهار نظرها و ارزیابی های خود درباره هر موضوعی اعم از ادبی، سیاسی و اجتماعی، به نگرش معتدل، سنجیده و انتقادی شهرت ندارند»، (ص ۱۸) این قدر سفیه و سبک مغز بوده اند؟! ... راستی را، کزتابی از جمله پردازي کتاب سعدی، شاعر زندگی، عشق و شفقت - است، یا کز فهمی از خود استاد؟! ... شاید هم شیخ شیرازی با قند فروشان مصری بند و بستی داشته است و می خواسته با شالوده گذاری این سنت التزام به سوغاتی مصری، صنعت توریسم را متوجه سواحل نیل کند!

مبداء تاریخ!

استاد کاتوزیان مثل هر کس دیگر که قدری سعدی و حافظ خوانده باشد، یعنی مثل هزاران نفر دیگر، متوجه شده اند که سعدی هم چونان حافظ (و البته نه به تندی و تیزی او) از شماری از متصوفان که در پیرامون خویش می دیده است دل خوشی نداشته و گهگاه نقد صوفی را به

۷۰. کتیبات سعدی، ج ۱، ص ۲۰۵.

مَحَكِ خُرْدَه گيرِي هَايِ مُنْكَرَانِه اَزْمُودِه اَسْت.

استاد کاتوزیان با اشارتی بدین معنی و شهرتی که حافظ به چنین خُرده گیری ها دارد، و مفاهیمی از این دست، فرموده اند:

«... اما تاکنون شناخته نبود که منبع و منشأ [/ منشأ] الهام او [= حافظ] غزل سعدی بوده است» (ص ۸۵)!

عَجَبَا! یعنی دقیقاً تا زمانی که استاد کاتوزیان این افاضات را سر قلم رفته اند، حتی در دوره «بازگشتی» ها که ادبای ما ریز و دُرُست شاعر حافظ و سعدی را سرمستی همه خلاقیت های خود کرده بودند و به قولی غزلهاشان نسخه بدل عَزَلِ اَيْنِ دو بزرگوار بوده است، یک نفر نبوده که یک دور غزلیات سعدی و یک دور غزلیات حافظ را مثل آدمیزاد خوانده باشد و فهمیده باشد این مضمون آشنا در سروده های هر دو شاعر هست!!!

در واقع، پیدا است که استاد کاتوزیان نفس نفیس خویش را، نه فقط ادیبی تمام عیار، که «مبداء تاریخ» بعضی تحقیقات ادبی نیز توهم فرموده اند و خود را کاشف عبارات و اشاراتی می پندارند که همه کس پیش از این خوانده و فهمیده و ...!

لَحْنِ وَايسْتَارِ كَاشِفَانِه حَضْرَتِ اُسْتَادِ وَا تَصْوُورِي كِه اَز پيشگامِي خويش دَارَنْد، مَرَا بِه يَادِ حِكَايَتِ قَزوينِي عُبَيْدِ زَاكَانِي مِي اِنْدَارْد كِه بِه جِهَادِ رَفْتِه بُوَد.

عُبَيْدِ گوِيَد: «جَمْعِي قَزوينِيان بِه جَنگِ مَلَا جِدِه رَفْتِه بُوَدَنْد؛ دَر بَا زَكَشْتَن، هَر يَك سَر مُلْجِدِي بَر چوب كَرْدِه مِي اُورْدَنْد. يَكِي پَائِي بَر چوب مِي اُورْد. پُر سِيَدَنْد: اَيْن رَا كِه كُشْت؟ كُفْت: مَن! كُفْتَنْد: چَرَا سَرش نِيَاوَرْدِي؟! كُفْت: تَا مَن بَر سِيَدَم سَرش بُرْدِه بُوَدَنْد!»^{۷۱}

استاد سعدی در نظامیه!

دکتر کاتوزیان بسیاری از حکایات سوانح و اسفار سعدی را قابل استناد و اعتماد تاریخی نمی داند، ولی بر بعضی حکایات مثل قصه تحصیل سعدی در نظامیه مُصْرَانِه اعتماد می کند و در عمل دچار ترجیح بلا مُرْجِح و «یک بام و دو هوا»ی روشی می شود. دیگرانی هم هستند که در تقریر سوانح احوال شیخ شیراز بدین «یک بام و دو هوا»ی روشی دچارند و من چون یکی دو جای دیگر در نقد این منظر قلم فرسوده ام،^{۷۲} در این باب درد سرتان نمی دهم.

آقای کاتوزیان، تحصیل سعدی را در نظامیه - که جز حکایتی در

۷۱ - کتیبات مولانا نظام الدین عبیدالله معروف به عبید زاکانی، تصحیح پرویز آتابکی، ج: ۶، ۱۳۹۳ هـ. ش، ص ۴۳۸.

۷۲ از جمله در - آینه پژوهش، س ۲۶، ش ۳، ش پیاپی: ۱۵۳، مرداد و شهریور ۱۳۹۴ هـ. ش، صص ۵ - ۱۱ / «حقیقت سوانح و اسفار شیخ شیراز» به قلم جویا جهانبخش).

پسان‌تر نیز با نظائر همین أدله تأکید و تصریح فرموده‌اند که «... سعدی هرگز به سرزمین‌های شرقی سفر نکرده بود». (ص ۲۵)

حاجت نیست تصریح کنیم که بنیاد مددعای حضرت استاد ی برباد است! ... «سعدی» قصه‌گوی مقامه‌پرداز ما، حتی اگر در حکایتی تصریح می‌کرد که مدتها در کرمان یا هرات به سر برده است نمی‌توانستیم اطمینان داشته باشیم این معلومات داستانی با واقع حیات شیخ تطبیق می‌کند یا نه؛ گما اینکه زفتن او را به کاشغریا سومنات یا صنعا، به صیرف حکایات مسطور در گیلستان و بوستان، نمی‌توان داده‌های تاریخی، آن هم داده‌های جزئی و قطعی، قلم داد. آن‌گاه استاد کاتوزیان لابد با همان روش پژوهش دقیق «کرون» پسنند که بناست ا بنای وطن از حضرتشان فرابگیرند، به صرف نیامدن نام کرمان و هرات و کجا و کجا در حکایات سعدی، استیقان فرموده‌اند که سعدی هرگز به سرزمین‌های شرقی سفر نکرده است! ... زاد فی الظنبر نعمة و زاد فی الشطرنج بغلة!

حجیت ظنون!

در زمره قصائد شیخ شیراز، قصیده‌ای کوتاه هست «در ستایش ابوبکر بن سعد» از این قرار:

و جودم به تنگ آمد از جور تنگی^{۷۳}
شدم در سفر روزگاری دزنگی

جهان زیر پی چون سنگندر بریدم
چو با جوج بگذشتم از سد سنگی

برون جسمتم از تنگ ثرکان چو دیدم
جهان درهم افتاده چون موی زنگی

چو با ز آمدم کیشور آسوده دیدم
ز گران بدر زفته آن تیز چنگی

خط ماهرویان چو مشک تناری
سر زلف خوبان چو درع فزنگی

به نام ایزد آباد و پرناس و نعمت
پلنگان زها کرده خوی پلنگی

درون، مردمی چون ملک نیک مخضر
برون، لشکری چون هزبران^{۷۴} جنگی

بپرسیدم: این کیشور آسوده کی شد؟

بوستان هیچ مستندی ندارد (و قرائنی هم آن را تضعیف تواند کرد) - مسلم می‌گیرد؛ بل از مسلم‌ترین مسلمات سرگذشت شیخ قلم می‌دهد (نگر: ص ۲۳ و ۲۴ و ۳۱ و ۱۰۳)؛ و این از نظر ما مردود است؛ لیک مستبدع مستبعد، بل مستتبشع مستکزه، آن است که در این کتاب، سعدی به مقام «شیخوخ و استادی مدرسه نظامیه» هم برگشیده شده است (نگر: ص ۳۲)؛ ... این یکی، حتی در قصه‌های قدیم نیز نیامده بود؛ راستی نمی‌دانم از حقه کدام عطار برآمده است!!! از منامات آکسفورد است یا گرامات پرينستون یا ...؟!

غزالی سازی بتکلف!

آقای کاتوزیان که مضرانه سعدی را از اهل نظامیه قلمداد می‌کند، گویا دریغش می‌آید از ماندن سازی او به مشهورترین شخصیت فرهنگی نظامیه، یعنی ابوحامد غزالی، ولو بتکلف، صرف نظر کند!

استاد کاتوزیان نخست فصلی به نام «فرار از مدرسه؟» می‌گشاید که تداعیگر کتاب فرار از مدرسه زنده یاد دکتر عبدالحسین زرین کوب است در باب احوال و افکار ابوحامد غزالی، و البته این یکی درباره سعدی است که می‌دانیم چنان تحوّل و احوالی را تجربه نکرده و چنان انقلابی، در او یا سابقه ندارد یا به ثبت ترسیده است.

اینها برای آقای کاتوزیان چندان اهمیّت ندارد. او می‌کوشد به تکلف هرچه تمام‌تر، از حکایاتی چون وعظ سعدی در جامع بعلبک و ملائت وی از صحبت یاران دمشق - که در هیچیک تصریحی به مناسبات سعدی با نظام آموزشی رسمی نمی‌بینیم، نوعی دلزدگی غزالی وار از فضای نظامیه بغداد را بیرون بکشد و به ریش سعدی ببندد! (سنج: صص ۳۲ - ۳۴ و ۱۰۳)

همه این آسمان و ریسمان‌ها مستندی ندارد جز تمایلات و توهمات نویسنده که بدفهمی عبارات سعدی نیز چاشنی آن شده است؛ و نمونه نمایان آن، همان ترجمه واژه «جامع» تعبیر «جامع بعلبک» است به university در متن انگلیسی (p. ۱۷)!!!

قلمرو اسفار شیخ

دکتر کاتوزیان با آنکه بسیاری از حکایات سوانح و اسفار سعدی را قابل استناد و اعتماد تاریخی نمی‌داند، از باب همان «یک بام و دو هوا» ی سابق الذکر، با استنادی جزئی حتی به ناگفته‌های سعدی!!!، قلمرو سیر و سفر او را تعیین و تحدید فرموده‌اند!

در کتاب سعدی، شاعر زندگی، عشق و شفقت، آمده است: «... ممکن نیست سعدی به نواحی شرقی جهان فارسی زبان هرگز سفر کرده باشد؛ در آثار او از شهرهای مهم شرقی چون کرمان، سیستان، نیشاپور، هرات و مرو اثری نیست...». (ص ۲۵)

۷۳. نسخه بدل: برانداخت شیرازم از جور تنگی.

۷۴. ضبط فروغی: «هزبران».

کسی گفت: سَعْدِي! چه شـوریده زنگی!

چنان بود در عَهْدِ اَوَّلِ کـه دیدی
جَهَانِي پُرْأَشُوبِ و تَشـویشِ و تَنگي

چُنين شُد در اَيامِ سُلْطَانِ عَادِلِ
اَتَابِكِ اَبُو بَكْرِ بِنِ سَعْدِ زَنگي^{۷۵}

در بعض نسخه‌های گِلستانِ شَيْخِ هَمِ روايتی از هَمين چکامه در ديباچه کتاب مُنَدَرَج - است. ۷۷، ۷۶

سَعْدِي، در اين بِيْتها، به کُدامين بُرهه و بَهْرهُ حَيَاتِ خويش اِشَارَتِ مِي دازد؟ مَاجِرَايِ اَن تَنگنَا و اَشْفَتگي و عُسْرَتِ کـه سَرَايندِه را به دوری از شيراز گرايانيدِه بوده است، چيست؟ اِشَارَتِ شَيْخِ به کي و کُجَايِ اَن تَارِيخِ پُرْأَشُوبِ و رَوَرْگَارِ پُرْتَشْوِيشِ رَا جَعِ مِي گَرَدَد؟

بُدُرُستِي نَمِي دَانِيم؛ و البتّه سَعْدِي پُرْوَهانِ در اين باره حَدِسهائِي زِدِه‌اند.

بَرخي چون اوستادِ اَنوشه ياد دَکْتَرِ دَبِيحِ اَللّهِ صَفَا - رَحْمَهُ اَللّهُ تَعَالَى - گفته‌اند که يَاحْتِمَالِ اين سَفَرِ سَعْدِي، در حُدُودِ سالهاي ۶۲۰ و ۶۲۱ هـ. ق. رُخ داده است، و اِشَارَتِ او، عَلَي الظَّاهِرِ، مُنْطَبِقِ است بر اَوْضَاعِ دُشْوَارِي کـه بر اَثَرِ تَارِشِ سُلْطَانِ غِيَاثِ الدِّينِ پيرشاهِ بِنِ سُلْطَانِ مُحَمَّدِ خَوَارِزْمِشاهِ به شيراز، در اَقْلِيمِ پارسِ پديد آمده بود. مُوافِقِ گِزارشِ تَارِيخِ نَگارانِ، اين غِيَاثِ الدِّينِ پيرشاه، پس از مَرگِ پدر، شُمَارِي از سِپاهيانِ او را گِرَدِ اَوْرُدِ و در عِرَاقِ و آذَرَبَايجانِ به فُتُوْحَاتِي نَائِلِ اَمَدِ. در اَوَاخِرِ سالِ ۶۲۰ هـ. ق.، عازِمِ پارسِ شُد و اَتَابِكِ سَعْدِ زَنگي کـه يارايِ اِيسْتادگيِ در برابرِ او نِداشْت، به قَلْعَهُ اِصْطَخَرِ پناه بَرْد. غِيَاثِ الدِّينِ پيرشاهِ در اَعْزَازِ سالِ ۶۲۱ هـ. ق. به شيرازِ دَرَاَمَدِ^{۷۸} - و بسياري از نَوَاحِيِ پارسِ را تَحْتِ تَصَرُّفِ خويشِ دَرَاوَرْدِ. و ي سَرانجامِ به دَرخواسْتِ اَتَابِكِ سَعْدِ، پارسِ را با او قِسْمَتِ کَرْد، و به وَسائِلِ التَّاصِرِ لِدِينِ اَللّهِ، خَلِيفَهُ عَبَّاسِي، به عِرَاقِ بازگِشت^{۷۹}.

يکي از مُعاصِرانِ با اَنکـه در تَارِيخِ اَن عَصْرها قَلَمها فَرَسودِه، پاکِ دَرِوا شُدِه است و جايي^{۸۰} - نَظَرِ سَعْدِي را به حَمَلَهُ سُلْطَانِ غِيَاثِ الدِّينِ

۷۵ - کُتُبَاتِ سَعْدِي، ج ۱، آميرکبير، ص ۷۵۵.

۷۶ - نمونه را، نَگَر - کِتابِ گِلستانِ شَيْخِ مَصْلِحِ الدِّينِ سَعْدِي، چاپِ سَنگي، به اِهْتِمَامِ مُحَمَّدِ طَاهِرِ بِنِ مُحَمَّدِ صَادِقِ تَبْرِيزِي، به خَطِّ مِيرزا اَقا المَتَخَلَصِ بـ صَاحِبِ قَلَمِ افشارِ رومِيه، اسلامبول: مطبعه ايرانيه، ۱۲۹۱ هـ. ق.، ص ۷.

۷۷ - از هَمين روست کـه هانري ماسه نيز شِعْرِي ياد شُدِه را از «ديباچه گِلستان» نَقْلِ مِي کُنَد.

نَگَر: حَقِيقِ دَرِبَارَهُ سَعْدِي، تَرَجْمَهُ دَکْتَرِ مُحَمَّدِ حَسَنِ مَهْدويِ اَرْدبيلي - و - دَکْتَرِ غَلامِ حَسَنِ يوشعِي، ج: ۲، اِنْتِشَارَاتِ تَوس، ۱۳۶۹ هـ. ش.، ص ۴۲.

۷۸ - بَعْضِ قَدَمًا، تَارِيخِ تَصَرُّفِ شيرازِ رَا بَر دَسْتِ او، «۶۲۰» گفته‌اند کـه خَطاسْت. سَنج - حَقِيقِ دَرِبَارَهُ سَعْدِي، هانري ماسه، تَرَجْمَهُ دَکْتَرِ اَرْدبيلي - و - دَکْتَرِ يوشعِي، ج: ۲، ص ۴۲.

۷۹ - نَگَر: تَارِيخِ اَدَبِيَّاتِ در ايران، دَبِيحِ اَللّهِ صَفَا، ج ۳، بَخشِ ۱، ج: ۷، تَهْران: اِنْتِشَارَاتِ فِرْدوسِ، ۱۳۶۹ هـ. ش.، ص ۵۹۲ و ۵۹۳.

۸۰ - نَگَر: سَعْدِي، خَاکِ شيرازِ و بويِ عِشْقِ، شِيرينِ تَيَانِي (اِسْلامِي نَدُوْشَن)، ج: ۱، يَزدا، ۱۳۸۹ هـ. ش.، ص ۶۳.

دانسته و جايِ ديگر^{۸۱} - به «تَهاجِمِ هَايِ اَوَّلِيَه و نَافِرْجَامِ مَغُولان».

ديگري از سَعْدِي پُرْوَهانِ، سالِ ۶۲۳ هـ. ق. و هُجُومِ مَغُولانِ را به فارسِ، مَدِّ نَظَرِ قَرارِ داده، ولي شُرُودَهُ شَيْخِ را نَاظِرِ به خُرُوجِ او از بَعْدادِ و باز نَگِشْتَنَشِ به شيرازِ شمرده است^{۸۲} کـه اِسْتِنْباطِ عَرَبِييِ است. ۸۳

دَکْتَرِ کاتوزيانِ، در کِتابِ سَعْدِي: شاعِرِ عِشْقِ و زَنديگي، گفته‌اند کـه اِشَارَتِ سَعْدِي به حُدُودِ سالِ ۶۲۳ هـ. ق. است و حَمَلَهُ مَغُولانِ به فارسِ. ۸۴

در اين کِتابِ سَعْدِي، شاعِرِ زَنديگي، عِشْقِ و شَفَقَتِ (نَگَر: صص ۲۵ - ۲۷ و ۹۱) هَم - اَقايِ کاتوزيانِ، اين شُرُودِه را، با اِطْمِينانِ خَاطِرِ، نَاظِرِ به حَمَلَهُ مَغُولانِ در سالِ ۶۲۲ هـ. ق. قَلَمِ داده و سَفَرِ ياد شُدَهُ سَعْدِي را نَاظِرِ به حَوالِيِ هَمانِ سالِ ۸۵ دانسته‌اند.

با صَرَفِ نَظَرِ از اينکـه چُنين داوَرِي هَايِ فَاطِعِ دِيْمِي، پيشِ ديگرِ اَسانگيرِيهائِي زيانبارِ جَسارَتِ اَميرِ نويَسَنده و در قِياسِ با بَدْفَهْمِي هَايِ صَرِيحِ فُضِيحِ او هِيچِ است، و گُذِشْتِه از اَنکـه اين اِشَارَتِ سَعْدِي به هِنگامَهُ غِيَاثِ الدِّينِ پيرشاهِ باشَد يا تَارِشِ مَغُولانِ، نَفْسِ اِطْمِينانِ و فَاطِعِيَّتِ اُسْتادِ کاتوزيانِ در تَعْيِينِ تَکْلِيفِ قَضِيَه، نِشانِ مِي دَهَدِ حَضْرَتِشانِ چِه التِّزامِي به «حُجَبِيَّتِ ظُنُون» دازند!

به قولِ بَهان: «دَرِيغِ از راهِ دورِ و رَنجِ بسيار!».

سَعْدِي و صُوفِي

دَکْتَرِ هُمَايونِ کاتوزيانِ، اُسْتادِ بُلندپايهٔ دانشگاهِ آکسفوردِ، شايد - و البتّه: «شايد» - دَرِبَارَهُ بَعْضِ مَقُولَاتِي کـه در اَن دَارِ اَلْعِلْمِ تَدْرِيسِ و اِفَادَتِ مِي کُنَد، صَاحِبِ نَظَرِ باشَد، ولي دَر مَقُولَاتِي چون پيشينهُ تَصَوُّفِ و دَگَرِ دِيسِي هَايِ سِيَمايِ اِجْتِمَاعِي اَن تَخْصُصِي نِدازد. تَخْصُصِي کـه نِدازد، هِيچِ، اَن اَندازِه رَا جَلِ است و از وُقُوفِ بر تَارِيخِ و رِجالِ و مَنابِعِ اين مُطالعاتِ مَحْرُومِ کـه در تَحْرِيرِ فارسيِ کِتابشِ مِيانِ «شِبلي» (صُوفِي مُتَقَدِّم) و «شِبلي نُعْمانِي» (اَدِيبِ و دَانِشْمَنْدِ هِنْدِي مُتَأَخَّرِ) خَلَطِ مِي کُنَد! ۸۶ با اين هَمه، و با اين بِيضاعَتِ مُزْجَاة، اِضْرارِ دازد دَرِبَارَهُ نَسَبَتِ «سَعْدِي» و «تَصَوُّفِ» اِظْهَارِ نَظَرِ کُنَد و دَرِبَارَهُ اَنچِه از اَن سَررِشْتِه نِدازد، مَقالَهُ مُفَرَّدَه بَنويَسَد! ۸۷

۸۱ - نَگَر: هَمانِ، ص ۹۴.

۸۲ - نَگَر: حَقِيقِ دَرِبَارَهُ سَعْدِي، هانري ماسه، تَرَجْمَهُ دَکْتَرِ اَرْدبيلي - و - دَکْتَرِ يوشعِي، ج: ۲، ص ۴۱ و ۴۲.

۸۳ - نيز: سَنج: سَعْدِي: شاعِرِ عِشْقِ و زَنديگي، دَکْتَرِ هُمَايونِ کاتوزيانِ، ج: ۱، نَشْرِ مَرْکُزِ، ص ۶۹ و ۷۰.

۸۴ - نَگَر: سَعْدِي: شاعِرِ عِشْقِ و زَنديگي، ج: ۱، ص ۶۸ و ۶۹ و ۷۸ و ۷۹.

۸۵ - در ص ۲۷ صَرِيحاً «۶۶۲» اَمَدِه کـه با حَيْتِمَالِ سَهوِ خُرُوفِ نَگاشْتِي است.

۸۶ - نَگَر: سَعْدِي: شاعِرِ عِشْقِ و زَنديگي، کاتوزيانِ، ج: ۱، ص ۲۱۹ - مَتْنِ و هَامِيش.

۸۷ - نَگَر: مِيراثِ تَصَوُّفِ، و بَراسْتَهُ دَکْتَرِ لِنُوْنارِدِ لُوِيْزِن، تَرَجْمَهُ دَکْتَرِ مَجْدِ الدِّينِ کِيُوَانِي، ج: ۱، تَهْران: نَشْرِ مَرْکُزِ، ۱۳۸۴ هـ. ش.، ص ۲۰ / ۲۱۶ - ۲۳۰.

بِرْخلافِ اِصرارِ آقاي کاتوزيان که می‌پندارد از بیشترينهُ آثارِ سَعْدِي برمی‌آید که وی صوفی نبوده است (سنج: ص ۲۳)، عَلَي الظَّاهِرِ سَعْدِي صوفی است.

طُرفه آنکه آقاي کاتوزيان سَخاوتَمندانه حَافِظ را، با آن نیش و کنایه‌هاي اَبْدارش به خانقاهيان، شاعری صوفی قَلَم‌داد می‌کُند، ولی تَصَوُّفِ سَعْدِي را مُنْکِر است (سنج: ص ۱۳۳)؛ حال آنکه تَعَلُّقاتِ رُوشَنِ صوفیانه در اَقوالِ و اَفْکارِ سَعْدِي، و حتّی گزارشهاي صَریحِ تاریخی در بابِ پیوندِ سَعْدِي با خانقاه و رِباط و دیگر فضاهای صوفیانه، بَسی بیش از شواهدِ نه چندان رُوشَن و دوپهلویی است که بر تَصَوُّفِ حَافِظ اِقامه تَوان کرد. گُمان می‌کُندم اگر کسی جُرأت کُند «حَافِظ» را به قَطْع و یقین صوفی بخواند، دیگر در تَصَوُّفِ «سَعْدِي» نباید شک کُند.

آقاي کاتوزيان، اِنتقاداتِ سَعْدِي را از برخی صوفیان و انحرافاتِی که در میانِ مُدعیانِ تَصَوُّفِ دیده می‌شود، بر نوعی بدبینی شیخ به تَصَوُّفِ رَسْمِي زَمانه حَمَل می‌کُند (سنج: ص ۹۴ و ۱۰۴). از پیش از روزگارِ سَعْدِي و بخصوص در عَصْرِ وی، آثارِ بسیاری از صوفیانِ نامدار از چُنین نَقدها بر مُدعیانِ تَصَوُّفِ گرانبار بوده است؛ و پیداست صرف این‌گونه نَقدها و خُرده‌گیری‌ها، هرگز به مَعنای اِنْفِکاکِ ناقِد از اَصْلِ سُنَّتِ صوفیانه یا بدبینی وی به این سُنَّت، تَلَقّی نَتواند شُد.

اگر مُطالعهٔ صدها مَتِنِ صوفیانهٔ کهنِ فارسی و عَرَبی که از نَقْدِ خانقاه و خانقاهیان سرشار است و نویسندگان آنها خود جُمْلگی مُتَصَوِّفِ بوده‌اند، بر مُرْتَبَقَهٔ کِتَابِ آکسفورد و ساکنانِ دُورالْعِلْمِ پرينستون گران می‌آید، یک تَصَفُّحِ اِجمالی تَکنگاریهائی چون کتابِ نَقْدِ صوفی آقاي دکتَر مُحَمَّدکاظمِ یوسف پور که تاریخِ تَصَوُّفِ را با تکیه بر اَقوالِ صوفیان و انتقاداتِ خود ایشان از زشتکاریهائی مُتَسَبان به تَصَوُّفِ، و رَق زده است، سَهَل است و بَسنده می‌نماید تا آن پژوهشگرانِ البتّه دَقِیقِ مُستَنَدِ نویس و آن مُستَشرفانِ البتّه عَمِیقِ رُوشَمند، اگر می‌لشان کَشید و مانعی نبود، آن‌دکی با گُسترهٔ سُنَّتِ نَقْدِ «درونِ سازمانی» نِظامِ تَصَوُّفِ اَشْناثَر شُوند و بدانند اِنتقاداتِ اَمثالِ سَعْدِي، پیشِ بَعْضِ اَنجِه شَهیرترینِ صوفیانِ عَالَمِ اِسلام کُفته - و گاه در بیانِ آن از تَعْبیرها و تَمثیلهای فوقِ العاده «آبِ نَکَشیده» ای هَم مَدَد جُسته - اند، نَمی است در بَرابَرِ یَمی!

در هَمان کتابِ نَقْدِ صوفی، نویسنده کارِ بسیار دُرُستی کرده است که سَعْدِي را هَم در زُمَرهٔ ناقِدانِ مُتَصَوِّفِ تَصَوُّفِ جای داده است.^{۸۸}

پیوندهای اَمثالِ سَعْدِي با دَرَبار و دَرَباریان هَم، چُنان که خود آقاي کاتوزيان هَم «تا حُدودی» دریافته است و خَسْتُ شُدّه (سنج: ص ۱۳۳)، هیچ بر نَفیِ تَصَوُّفِ از آنان دَلالت نَتواند کرد.

ناآشنائی آقاي کاتوزيان با اَسناد و مَداریکِ حیاتِ صوفیانهٔ آن روزگار، به اندازه‌ای است که وی مولوی را به عنوانِ مِثالِ صوفیانِ «کاملاً بی‌ارتباط با دربارها و حامیان» قَلَم می‌دهد (نگر: ص ۳۹)؛ حال آنکه اگر سرگُذشتنامه‌ها و آثارِ مولوی - و بالأَخَص: نامه‌های او - را بَدُرُستی خوانده بود، از چُنین دَاوَرِ بی‌پروائی سَخْت حَدَر می‌کرد؛ بَل دُرُستی عَزِیمَتِ بَعْضِ تَحلیلگرانِ زمانِ ما را درمی‌یافت که به جای چُنین اِنکارهای موهوم، از چون و چرای زَوابطِ بسیار گُسترده و تَعامُلاتِ وَسِیعِ مولوی با قُدَر تَمَدارانِ زَمانِ می‌پُرسند.^{۸۹}

اعتراضِ آقاي کاتوزيان بدان دیدگاهِ سُنَّتِ شایع و بَدْفَهْمیِ مَرسوم که در پَسِ ظاهِرِ هَر مَتِنِ اَدَبی، باطنی صوفیانه و عِرْفانی سُراغ می‌کُند (سنج: ص ۵۲ و ۵۴)، بجاست؛ لیک تردید نباید کرد که اَمثالِ آقاي کاتوزيان، خود، در بَرابَرِ آن اِفراطِ نابَهَنجار، به تَفْرِیطی زیانبار دُچار آمده‌اند.

حاجت نیست تصریح کنیم که بنیاد مدّعی حضرت اُستادی بر باد است! ... «سَعْدِي» قِضه گوی مقامه‌پرداز ما، حتّی اگر در حکایتی تصریح می‌کرد که مدّت‌ها در کرمان یا هرات به سر برده است نمی‌توانستیم اطمینان داشته باشیم این معلومات داستانی با واقع حیاتِ شیخ تطبیق می‌کند یا نه؛

۸۸. نگر: - نَقْدِ صوفی (تَریسِ اِنتقادی تاریخِ تَصَوُّفِ با تکیه بر اَقوالِ صوفیانِ تا قَرَنِ هفتمِ هجری)، دکتَر مُحَمَّدکاظمِ یوسف پور، ج: ۱، تهران: اِنشِاراتِ روزنه، ۱۳۸۰ هـ. ش. صص ۷۶ - ۷۸.

۸۹. نمونهٔ کُنْجکاویهای اَخبارِ الذِّکْرِ را نگر در: مقالهٔ آقاي دکتَر مُحَمَّد فُتوحی رُود مَعجَنی زیر نامِ تَعامُلاتِ مولانا جلال الدین بلخی با نهادهای قُدْرَت و سیاست در قَونیه (چاپ شُدّه در: فِصلنامهٔ درِیچِه، تابستانِ ۱۳۹۴ هـ. ش.، ش ۳۷، صص ۲۰ - ۲۲).

آقای کاتوزیان، بی آنکه شواهدی کافی ارائه دهد و بی آنکه - از بُن - نشانی از آشنائی دُرُست با چُنین شواهد و مقولات فراماید، از عَدَمِ اِسْتِعْرَاقِ شَخْصِي سَعْدِي در تَجَارِبِ صُوفِيَانِه جَانِبِدَارِي مِي كُنْد. از قضا، نمونه هائی از عَزَلِ سَعْدِي و مولوی که او چُونان گُوَاهِي بَرْدِيْدِگَاِه خود به مُقَايِسِه مِي گِيْرِد (سَنج: ص ۵۶ و ۵۷)، گُوِيَا بَرِآن مُدَّعِي دَلَالْتِي تَام نَدَارَنْد؛ بَل شَايِد عُمُقِ عَرْفَانِي مَعَانِي در خُصُوصِ آنچِه از عَزَلِهَائِي سَعْدِي به گُوَاهِي آورده اند، از آن عَزَلِ پُرشُور و اِحْسَاسِي كِه از مولوي به شَهَادَتِ گِرْفْتِه اَنْد، نِه كَمْتَر، كِه بِيَشْتَر بَاشَد.

عَجَب است که اُستادِ عالی قَدْرِ آکسفورد، هَم در این کتاب و هَم در کتابِ فارسی و هَم در مَقَالَه مُفْرَدِه اِي كِه در باره سَعْدِي و تَصَوُّفِ پَرْدَاخْتِه است، هَزَار و يَك چِيْز مَرْبُوط و نَا مَرْبُوط رَا بَر مُدَّعَايِ خُود گُوَاه مِي سَازَد، و لِي يَك نُك پَا بِه اَسْنَادِ شَرْحِ حَالِ سَعْدِي و آنچِه هَم رُوزگَارَان و پَسِينِيَانِ قَرِيبِ اَلْهَدِ شَيْخِ تَنْظِيْم و تَحْرِيْر كَرْدِه اَنْد، نَزْدِيك نَمِي شُود و نَمِي نَكْرَد كِه از مَاجِرَايِ اَن «رِبَاط» كِه سَعْدِي در زِيْر قَلْعَه فَهَنْدَر سَاخْتِه،^{۹۰} و تَصْرِيحِ كَسَانِي كِه گُفْتِه اَنْد وِي اَبْتِدَا در بُقْعَه شَيْخِ كَبِيْر اَبُو عَبْدِاللهِ خَفِيْفِ مُجَاوِرِ بُوْدِه،^{۹۱} و تَبْيِيْنِي كِه پَسِينِيَانِي چُون صَاحِبِ شَدِّ الْاِزَارِ از شَخْصِيَّتِ شَيْخِ بِه دَسْت مِي دَهَنْد و اَوْرَا «صُوفِي» و اَهْلِ رِيَاضَتِ مِي خُوانَنْد^{۹۲} و گَزَارِ شَهَائِي حَاكِي از اَيْن كِه سَعْدِي «خَانقَاِه» مِي دَاشْتِه و در اَن قَفِيْرَان و مَسَاكِيْن رَا اِطْعَام مِي كَرْدِه و در صُفْعَه هَمَان خَانقَاِه بِه خَاك سِيَاْرْدِه شُدِه،^{۹۳} و گَزَارِشِ اَنان كِه مِي گُوِيَنْد اَحْوَالِ اَيْن خَانقَاِه و «زَاوِيَه» در اَن رُوزگَارَان و پَس از اَن چِه سَان بُوْدِه،^{۹۴} و ... و ... در ذَهْنِ خُوانَنْدَه تِيْزُوِيْر، جُز چِهْرَه مَرْدِي مُتَّصُوفِ تَر سِيْم نَمِي گِرْدَد؛ مُتَّصُوفِي كِه بِه گُوَاهِي اَثَارِش، در عَالَمِ تَصَوُّفِ، بِه مَشِي و مَشْرَبِ اِعْتِدَالِ گَرَايِ اَمْثَالِ صَاحِبِ عَوَارِفِ اَلْمَعَارِفِ بَسِيَار نَزْدِيك تَر اسْت تَا جِهَانِ خَيَالِ اَكْنَدِ اِبْنِ عَرَبِي مَبَانِ لَفَازِ، يَا هِيَا بَانِگ هَائِي مَوْلُويِ وَا ر و شِيْد اَكُوْنِه.

از بُن بَايْدِ گُفْت: صُوفِي نَبُودِن يَك مُسْلِمَانِ در زَمَانِه و اِقْلِيْمِي كِه سَعْدِي در اَن مِي رِيْزِسْت، چَنْدَان هَم اِخْتِيَارِي نَبُود! بَدِيْن مَعْنِي كِه مُسْلِمَانِي بَا چُنَانِ خُوانِشِي صُوفِيَانِه قَرِيب و عَجِيْنِ شُدِه بُوْد كِه هَر پُروردَه اَن جَامِعِه، خُواِه نَاخُواِه، حَامِلِ اَنْدِوختِه اِي عَظِيْمِ از مَوَارِيْثِ فِكْرِي و عَمَلِي تَصَوُّفِ مِي گِرْدِيْد.

آقای کاتوزیان خوشبختانه بدین معنی تَوْجُّه یافته است که تَصَوُّفِ، شیوه عمومی و صِبْغَه غالبِ حیاتِ اندیشگی و اعتقادی مردمان این اقالیم در سده هفتم هجری بوده است (سَنج: ص ۹۱)؛ لیک در بازشناسی معالم و عوالم روش و مینش صوفیانه سَعْدِي، چَنْدَان كَامِگَار نَكْرْدِيْدِه.

شاید تر آنست داستان تَصَوُّفِ سَعْدِي و بَد فُهْمِي هَائِي مُدَّعِيَانِ، در مَجَالِي فِرَاخ تَر پِي گِرْفْتِه شُود. هَمِيْن

آقای کاتوزیان، انتقادات سَعْدِي را از برخی صوفیان و انحرافات که در میان مدعیان تَصَوُّفِ دیده می شود، بر نوعی بدبینی شیخ به تَصَوُّفِ رَسْمِي زَمَانِه حَمَل مِي كُنْد (سَنج: ص ۹۴ و ۱۰۴). از پیش از روزگارِ سَعْدِي و بَخْصُوصِ در عَصْرِ وِي، اَثَارِ بَسِيَارِي از صُوفِيَانِ نَا مَدَارِ از چُنِيْن نَقْدِهَا بَر مُدَّعِيَانِ تَصَوُّفِ گَرَانْبَار بُوْدِه اسْت؛ و پِيْدَا سْتِ صَرَفِ اَيْن گُوْنِه نَقْدِهَا و خُرْدِه گِيْرِي هَا، هَر گَز بِه مَعْنَايِ اِنْفَاكِ نَا قِدِ از اَصْلِ سُنْتِ صُوفِيَانِه يَا بَد بِيْنِي وِي بِه اَيْن سُنْتِ، تَلْقَى نَتَوَانْد شُد.

۹۰. نگر: کُلِّيَاتِ سَعْدِي، ج ۱، آميرکبیر، ص ۹۱۹.

از برای تصحیح «فهندزه» به «فهندره»، نگر: مرزبان فرهنگ (جشن نامه دانشور فرهنگیار حجة الاسلام والمسلمین دکتر سيد محمود مرعشي نجفی)، به اهتمام مؤسسه خانه کتاب و کانون نویسندگان قم، ج ۲، ص ۱، قم: نور مَطاف، ۱۳۹۳ هـ. ش. / ۱۴۳۵ هـ. ق. ۳۱۶ / ۱۰۰ - ۳۲۴ (از مقاله نگارنده، زیر نام «تصحیحاتی در کُلِّيَاتِ شَيْخِ سَعْدِي»).

۹۱. نگر: سَدِّ الْاِزَارِ فِي حِطِّ الْاُوزَارِ عَن رُؤَا الْاَمْرَارِ، مَعِيْنِ الدِّيْنِ اَبُو الْقَاسِمِ جُنَيْدِ شِيْرَازِي، بِه تَصْحِيْحِ وَ تَحْشِيْئِه: عَلَامَه مُحَمَّدِ قَرُوْبِي - و - عَبَّاسِ اِقْبَالِ، ج: ۱، طهْران، ۱۳۲۸ هـ. ش. ص ۴۶۱؛ وَ تَذْكِرَةُ هَزَارِ مَرَارِ، عَيْسِي بِنِ جُنَيْدِ شِيْرَازِي، بِه تَصْحِيْحِ وَ تَحْشِيْئِه دَكْتَرِ نُوْرَانِي وِصَالِ، ج: ۱، شِيْرَازِ: كِتَابْخَانَه اَحْمَدِي، ۱۳۶۴ هـ. ش. ص ۴۷۷؛ وَ نَفْحَاتِ الْاُمْسِ مِنْ خَضْرَاتِ الْاَقْدَسِ، نُوْرَالدِيْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ جَامِي، مُقَدَّمَه، تَصْحِيْحِ وَ تَعْلِيْقَاتِ: دَكْتَرِ مَحْمُودِ عَابِدِي، ج: ۱، تِهْران: اِنْتِشَارَاتِ اِطْلَاعَاتِ، ۱۳۷۰ هـ. ش. ص ۵۹۸.

۹۲. نگر: سَدِّ الْاِزَارِ فِي حِطِّ الْاُوزَارِ عَن رُؤَا الْاَمْرَارِ، مَعِيْنِ الدِّيْنِ اَبُو الْقَاسِمِ جُنَيْدِ شِيْرَازِي، ط. قَرُوْبِي - اِقْبَالِ، ص ۴۶۱؛ وَ تَذْكِرَةُ هَزَارِ مَرَارِ، عَيْسِي بِنِ جُنَيْدِ شِيْرَازِي، ج نُوْرَانِي وِصَالِ، ص ۴۷۷.

۹۳. نگر: سَدِّ الْاِزَارِ فِي حِطِّ الْاُوزَارِ عَن رُؤَا الْاَمْرَارِ، مَعِيْنِ الدِّيْنِ اَبُو الْقَاسِمِ جُنَيْدِ شِيْرَازِي، ط. قَرُوْبِي - اِقْبَالِ، ص ۴۶۱؛ وَ تَذْكِرَةُ هَزَارِ مَرَارِ، عَيْسِي بِنِ جُنَيْدِ شِيْرَازِي، ج نُوْرَانِي وِصَالِ، ص ۴۷۷.

۹۴. مانند گزارش بسیار نهادار این نطوطه مغربی (۷۰۳ - ۷۷۹ هـ. ق.) در سفرنامه اش که «زاویه» «شیخ صالح» سعدی شیرازی را در سفرش به اقلیم پارس زیارت و توصیف کرده است.

نگر: رَحْلَةُ اِبْنِ بَطُّوْطَةَ الْمُسْتَعْمِرَةِ ثَعْلَبَةَ الْاَنْطَارِ فِي غُرَابِ الْاَمْصَارِ وَعَجَائِبِ الْاَسْفَارِ، سَمْسِ الدِّيْنِ اَبُو عَبْدِاللهِ مُحَمَّدِ بِنِ عَبْدِاللهِ الْاَلْوَانِي الطَّنْجِي، قَدَمٌ لَهْ وَ حَقَّقَه وَ وَضَعَ حَرَائِظَه وَ فِهَارِشَه: عَبْدِالْهَادِي الْغَازِي، الرِبَاط: مَطْبُوعَاتِ اَكَادِيْمِيَةِ الْمَمْلَكَةِ الْمَغْرِبِيَّةِ، ۱۴۱۷ هـ. ق. ۲۰ / ۵۰.

به یاد داشته باشیم که این تعبیر «شیخ صالح» در لسان ابن بطوطه مغربی، در این مقام، توصیفی است صوفیانه؛ که بلافاصله در همان کتاب (۲ / ۵۲) در حق شیخ ابوسعحاق کازرونی هم تکرار می گردد.

اندازه بگویم و بگذریم که: تَصَوُّف، در چهره تاریخی اش، و به ویژه در سده هفتم هجری - و در غوغای آن عجائب احوال و غرائب اطوار که از بام و در زمانه فرومی ریخت، بر طیفهای گونه‌گونی اشتغال داشته است که گاه به هیچ روی برهم منطبق نمی افتاده‌اند. نادیده گرفتن این گوناگونی‌ها، و آن‌گاه کسانی چون ابن عربی یا مولوی را سنجه تَصَوُّفِ زَمَانِ قَرَارِ دَادَن - انسان که بسیاری از خامان عصر ما کرده‌اند و می‌کنند، پیامدی جز دورافتادن از داوریهایی تاریخی سخسته ندارد.

آری؛ کسانی چون عبدالرحمن جامی که در سرگذشتنامه‌های صوفیان، به شرح حال سعدی هم پرداختند، در تشخیص و کار خویش مُصِیَّب بودند.

هُنَر نَزْدِ «کاتوزیان» است و بس!

بهره جویی حوصله‌مندانه از منابع و مآخذ و زیر و رو کردن بهترین و کارآمدترین سندها و منابع‌ها و گزارش آمینانه این استفادات و ارجاع دقیق و راهگشا به مراجع بحث و تحقیق، از لوازم هر پژوهش دقیق و مستند است؛ که البته در شاهکار استاد کاتوزیان چندان مُراعات نشده است.^{۹۵}

نویسنده کتاب سعدی، شاعر زندگی، عشق و شفقت، اولاً، گویی به مصداق «هُنَر نَزْدِ «کاتوزیان» است و بس!»، به آثار پژوهشی پُرشمار که ایرانیان و ایرانیان درباره شیخ شیراز و اندیشه و هنر او انتشار داده و رساله‌ها و کتابها که در شرح افکار و آثار او قلمی کرده‌اند، جز شماری اندک، بی‌اعتناست؛ نه از آنها بهره‌ای درخور می‌جوید و نه به آنها ارجاعی روشن‌نگر می‌کنند. ارجاعات اندک‌شمار و نه چندان راهگشای کتاب، به مجموعه بسیار محدود و معدودی از منابع راجع است، و نه لزوماً منابع باینده و دست‌آورد. حتی در سیاهه‌ای که در پایان کتاب به دست داده‌اند، غیبت اکثر قریب به اتفاق منابع سعدی‌شناختی چشمگیر است. در مقابل، در آنچه به عنوان «پژوهش‌های انتقادی» برشمرده‌اند (ص ۱۶۷)، و نیز در ارجاعات سعدی‌شناختی (نمونه را، نگر: ص ۱۶۲، ش ۲۱)، سهم اوفر و حظ اکثر، بل اکثریت قاطع و مسلم، از آن مکتوبات و مقالات خود استاد کاتوزیان است. در واقع ایشان در سعدی‌شناسی نیز (چنان‌که در غیر سعدی‌شناسی)،^{۹۶} با همان «اعتماد به نفس» مشهود معهود خویش، عمده به خود متکی و «خودکفا» هستند و با ولعی نمایان به بازخوانی و بازخوانی آثار خویش مشغول‌اند.^{۹۷} ... همین است که عرض می‌کنم: هُنَر نَزْدِ «کاتوزیان» است و بس!

وانگهی، در همان قلیل آثار دیگران - که أحياناً «بناچار» دیده و نام برده‌اند!، نه بهره‌ای که جسته‌اند درخور بوده است و نه - گویا - حتی در نام بردن این منابع دقت و حوصله‌ای در کار کرده‌اند.

نمونه را نوشته‌اند:

«محمد علی فروغی، کلیات سعدی (ویرایش بهاء الدین خرم‌شاهی)، تهران، نشر آروین، ۱۳۷۴». (ص ۱۶۵).

راقم این سطور همین اندازه می‌دانست که استاد بهاء الدین خرم‌شاهی، دوبار - کلیات سعدی ویراسته زنده یاد محمد علی فروغی (۱۲۵۴ - ۱۳۲۱ ه. ش.) را بازویرایی کرده‌اند: بار اول، در سلسله منشورات مؤسسه انتشارات امیرکبیر؛^{۹۸} بار دوم - با مقابله با بعضی دیگر و ویراستهای آثار سعدی و افزایش بعضی فواید

۹۵. شگفت آنکه در متن انگلیسی کتاب، نشانی یکایک نصوص کلیات سعدی را که نویسنده به آن زبان نقل کرده و در تضاعیف تألیف خویش گنج‌نابیده است، ذیل هر فرقه به دست داده‌اند؛ ولی در ترجمه فارسی این نشانی‌ها نیز حذف شده است! ... شاید خیال کرده‌اند خواننده فارسی زبان اهل این «سوسول بازی»ها نیست!!!

۹۶. نمونه‌وار، بنگرید بدین که در مقوله فراخ‌دامنه‌ای چون خصال فرمانروایان و فرمانروایی در تاریخ ایران (سنج: ص ۱۲۷) و «بحث و تحلیل مشروح درباره جامعه‌شناسی تاریخ ایران» (ص ۱۶۳)، تنها نمونه‌ای که سراغ می‌دهند، همانا تألیف خودشان در باب تاریخ و سیاست ایرانیان است.

۹۷. نمونه‌ای از این ولع نمایان و نگذاشتن از باز نمودن خرد و کلان افاضات خود و اصرار و ابرام در این باب، آن است که در کتابی که مقدمه‌اش تاریخ ۲۰۰۵ م. (ص ۱۱) دازد به آثار چاپ‌شده خویش در ۲۰۰۶ م. (ص ۱۶۲ و ۱۶۷) هم ارجاع می‌دهند. ... پیدا است چه قدر تا واپسین دم و آخرین بازبینی‌ها، مصر بوده‌اند چیزی از قلم نیفتد و فایده‌ای از خواننده فوت نشود!

۹۸. چاپ پانزدهم این ویراست، به سال ۱۳۸۹ ه. ش. صورت گرفته است.

و توضیحات - در چاپی که «انتشاراتِ دوستان» منتشر کرده است.^{۹۹} با این همه، قول آقای کاتوزیان را مُنکر نتوانستم شد و دربارهٔ این ویراست (مَزْعوم الطَّبع!) «نشر آروین»، از خود اُستاد خُرْمشاهی پُرسان شدم. ایشان نه تنها وجود چُنین ویراستی را نَفی کردند، تصریح نمودند که ناشی به نام «آروین» نمی شناسند!!! نمونهٔ دیگر، در کتاب آقای کاتوزیان، این گونه شناسانیده شده است:

«میرزا ابراهیم و میرزا کریم مظفری، کلیات سعدی، بمبئی، مظفری، ۱۲۹۶ ش.» (ص ۱۶۵).

آیا کَلِّیاتِ سَعْدِي مُصَحَّحانی به نام «میرزا ابراهیم و میرزا کریم مظفری» داشته است؟! ... عَلَي الظَّاهِر، خیر! ... گویا آقای کاتوزیان نامهای «اقامیرزا ابراهیم» و «اقامیرزا مُحَمَّد کریم» دو پَسِرِ صَاحِبِ «مطبع مظفری» بمبئی را که در آنجامهٔ کَلِّیاتِ سَعْدِي چاپِ سَنگِي مُصَحَّح «فَصِيح المُلک شوریدۀ شیرازی» به عنوانِ مُبَاشِرانِ طَبِعِ کتاب آمده بوده است،^{۱۰۰} بدین ریخت و به عنوانِ مُصَحَّحانِ کتاب آورده اند؛ حال آنکه مُصَحَّحِ اصْلِي کتاب، همان شوریدۀ شیرازی (۱۲۷۴ - ۱۳۴۵ هـ. ق.) است که چاپِ مذکور نیز به نام او اشتها یافته و دَسْتِيارِوی در این کار، محمود بنِ عَلِي نَقِي شيرازی (ف: ۱۳۱۴ هـ. ش.) بوده است که متن را نیز وی کَتَابَت کرده.^{۱۰۱}

مهم‌ترین فائدهٔ اِرجاع و اِستناد - انسان که بر همه کس معلوم است - این است که خوانندهٔ مسکینی چون من، دریابد فُلان دُرْفشانی نویسندهٔ مفضالی چون اُستاد کاتوزیان، بر چه سَنَدِي اِبتِنَا دارد و خاستگاهِ بَهمان اِفاضتِ ایشان کُجاست. افسوس که اُستاد کاتوزیان در این - به اِصطِلاح - «پژوهش ... مستند و دقیق» خود!، اُغْلَب ما را در چُنین عوالمِ هَنباز نمی فرمایند!!

مهم‌ترین فائدهٔ اِرجاع و اِستناد - انسان که بر همه کس معلوم است - این است که خوانندهٔ مسکینی چون من، دریابد فُلان دُرْفشانی نویسندهٔ مفضالی چون اُستاد کاتوزیان، بر چه سَنَدِي اِبتِنَا دارد و خاستگاهِ بَهمان اِفاضتِ ایشان کُجاست. افسوس که اُستاد کاتوزیان در این - به اِصطِلاح - «پژوهش ... مستند و دقیق» خود!، اُغْلَب ما را در چُنین عوالمِ هَنباز نمی فرمایند!! شاید هم در قَد و قَوَارِه خوانندگانِ فَلَک زده‌ای مِثَل ما نمی بینند که حَس و حَالِ تَتَبُّعَاتِ فراخِ دامنه‌ای چون آن ایشان را داشته باشیم و چهارتا کتاب و مَقَاله وَرَقِي بَرَنِيم!

نمونه را، حضرتشان در بابِ اِشْتِهَارِ کُستَرده دامنِ سَعْدِي در زَمَانِ حیاتِش بَحْثِي کرده و سپس فرموده اند: «مثلاً، نامه‌ای از آن روزگار، نوشته شده در آناتولی (که محمد قزوینی کشف کرد)، با قطعه‌ای کوتاه از سعدی آغاز می‌شود که حاکی است آن شعر خاص، و آثار او به طور کلی، در آن نقطه از جهان شهرت داشته است.» (ص ۳۷) ... در بابِ اینکه آن نامه در کدام مجموعهٔ مُنَدَرَج است یا مُحَمَّد قَزوینی دَقِيقًا کُجَا این معنی را اِظْهَار کرده است، لَب نمی جُنَبانند؛^{۱۰۲} و شاید - از بِن - به این لُوشِ بازِی‌ها، خاصه در چُنین «پژوهش» های «مستند و دقیق»، عقیده‌ای نداشتند! حالا یک بیچاره‌ای اگر خواست بداند این نامه کُجَا بوده و علامهٔ قزوینی درباره‌اش چه گفته است، - به اِصطِلاح ما اِصْفَهانیه‌ها - خیلی «آقاوار» چَند ذَه جُزء مَقالات و یادداشتها و تَصْحِیحات و حتّی مُراسَلاتِ چاپ شده از علامه مُحَمَّد قَزوینی را تَصَفَّح می کند؛ اگر به مقصود دَسْت یافت، فَبَها، وگرنه، سُراغِ حَطْطی‌ها و چاپ نشده‌ها می رُود. اگر باز هم نیافت، احتمال می دَهد این فائدهٔ علمی به طور شِفاهِي و از طَرِيقِ عَنَعْنَه مَرسومِ عَلَما به گوش اُستاد کاتوزیان رَسیده است و ایشان به هَر دَلِیلِی مِیلشان نَکَشیده است در ضَمْنِ «پژوهش ... مستند و دقیق» خویش، نه مَثَلًا سُخْرانِی یا ...، به مَأخِذِ خود اِشارَتی بفرمایند! ... تازه باید مَضایِقِ کارِ اُستاد را نیز در نَظَر داشت. اَخْرَتا پايِ مَبَاحِثِ مَهِم تری، مانند اِبتِلايِ شَيْخِ سَعْدِي به نوعی «افسردگی پس از زایمان»، یا سَبِیَه سَازِي خِیالی زندگی سَعْدِي به حیاتِ اَبُو حَامِدِ عَزّالی، در میان باشد، آیا باید از اُستادی چون هُمایون کاتوزیان اِنتِظار

۹۹. چاپ پنجم ویراستِ اَخیرالذِکَر، به سال ۱۳۸۶ هـ. ش. صورت گرفته است.

۱۰۰. سَنج: - کَلِّیاتِ سَعْدِي، به تَصْحِیحِ فَصِيح المُلک شوریدۀ، به حَظِّ مِیرزا مُحَمَّد اَدِيبِ مُصَطَفَوِي، ج: ۱، شیراز: اِنْتِشاراتِ اَدِيبِ مُصَطَفَوِي، ۱۳۸۸ هـ. ش.، ص ۴۳۲.

۱۰۱. دربارهٔ این ویراستِ فَجْري کَلِّیاتِ سَعْدِي، نَگَر - کَدَر عارِف (جشن نامهٔ دکتَر عارِفِ نَوشاهي)، به خواستاری: سَعِيد شَفِيعَتون - و - پَهروز اِيمانِي، ج: ۱، تهران: کتابخانه، موزه و مَرکَز اَسنادِ مَجْلِسِ شُورايِ اِسلامِي، ۱۳۹۱ هـ. ش.، صص ۱۰۷ - ۱۱۲ (مقالهٔ رِوايَتِ فَصِيح المُلک از اَتارِ اَفْضَح المُنْتَكَلِمين به قَلَمِ نَگازنده).

۱۰۲. نیز سَنج: مَتنِ اِنگِلِسی، ۲۲. p.

تا ببینند و بچسند خواندنِ مِحْنَتِ بار و آنگاه مُطَابَقَتِ دادنِ این تَرْجَمَهٗ ناهمواری بندوبار با متنِ اصلی چه مَرَاتَبی دارد! ... باری، در مواضعی چند که شاهرکار ایشان را با اصلِ سنجیدم، برآستی از کار و بار این مَترجمِ پُرکارِ ذوفنون خیره ماندم و «لا حول» ها گفتم.

یک رَسَم از یادرفته شیرازی!

أستاذ فیروزمَند یک جا (ص ۲۴) مرقوم داشته‌اند:

«... سعدی ... تاریخ مرسوم وفاتش بین ۶۹۱ و ۶۹۴ ... است.»

راستش با این کوره سوادى که مُخْلِصِ دارد، بعید است بروشنی دَرْتَوَانَد یافت که «تاریخ مرسوم وفات» چگونه چیزی است؟! ... آیا این تاریخی است که «عَلَى الرَّسَمِ» شَخْصِ در آن می‌مُرد است؟! ... یعنی مثلاً در شیراز رَسَمِ بوده است که سعدی بین سالهای ۶۹۱ و ۶۹۴ بمیرد؟! ... خوبست مَرْدُمِ شناسان همین جا دَست به قَلَمِ شَوْنَد و «آیینِ مَرْدُمیِ مرگِ شیخِ سعدی» را در عداد آنچه از «فولکلور» و فرهنگ عامهٔ اقلیم فارس باید استدراک شَوْد، محسوب دارند! ... راستی که این شیرازیها چه رُسومِ عَجیبی داشته‌اند!!! ... که می‌داند؟! شاید از بَخْتِ بَلَنَدِ ما، کتاب «حافظ» هم در مجموعهُ «سازندگان جهان ایرانی - اسلامی» به قَلَمِ توانایِ هَمینِ مَترجمِ به فارسی (!؟) تَرْجَمه گردید و از رَهگذَرِ آن، «تاریخ مرسوم وفات» حافظِ شیرازی هم دَسْتگیرمان شُد!

ابتدائاً که به زُرْفایِ تعبیرِ مَترجمِ پی نَبُردم بودم، به متنِ انگلیسی کتاب سَرکِ کشیدم و آنجا (p. ۱۰) دیدم نوشته‌اند: «the traditional date of his death» و با آن سَرِ سوزنِ انگلیسیِ آکابری که بَلَدَم، خیالِ کَرَدَم مقصود تاریخی است که به عنوان تاریخِ وفاتِ سعدی منقول و مأثور است و جا افتاده و زبانزد شده ... خوب شد تَرْجَمهٔ أستاذِ فیروزمَند به فریادم رسید و بابی نوازِ آیوابِ معارفِ مفتوح گردید!

نگارش در گردش!

در وَصْفِ نَصِيحَةِ المُلُوكِ عَزَالِي می‌خوانیم: «نوشته شده در گردش قرن ششم» (ص ۴۴).

«گردش قرن ششم» دیگر چیست؟! ... آیا این هم یک رَسَمِ از یادرفته است؟! ... آیا مَراسِمی مثلِ سیزده بدر نبوده؟! ...

در متنِ انگلیسی کتاب (p. ۲۷) آمده است:

«written at the turn of the twelfth century»

«turn» را شاید خافدستی چون مَن، بی دَرَنگ و تَأَمُّل، به معنای مشهور آکابریِ آن، یعنی همان «گردش» و چرخش و پیچیدن، برگرداند؛ اَمَّا مَترجمِ جَسابی، لابد به واژهٔ نامه‌ها رُجوع می‌کُند و آنجا می‌بیند که در معنایِ «the turn of the century» نوشته‌اند: «شروع / آغاز / آستانهٔ قرن جدید».^{۱۰۶}

داشت به کارهای بیهوده‌ای چون ذِکْرِ مَأْخَذِ و مَنَبَعِ و گُزارِشِ مَشْخَصَاتِ مُسْتَدَاتِ خود پیردازد؟! ...

ما که راضی به رَحَمَتِ ایشان نیستیم! وانگهی، در دورانِ ما نیز کم نیستند عزیزگردگانی که مُعْتَقِدند چُنین چون و چراهایِ ما، قَشِیرِ قِ بَهانه‌گیران و هِیاهویِ بیکارگان و نِقِ نِقِ اَلْکِیِ مُشْتیِ میرزا قَلَمْدانِ است،^{۱۰۳} و هَمینِ کارها را کرده‌ایم که بعضیها خیال می‌کنند ایرانیِ جَماعتِ «بی‌جنبه» است و لیاقَتِ چُنین «پژوهش» های «مستند و دقیق» «کرون» پَسَنَد نَدازد! ... باری، کسانِی هَمِ هَسْتند که مُعْتَقِدند وَظیفهٔ نویسنده در چُنین کتابی آنست که مَأْخَذِ چُنانِ قولی را بروشنی مُبَيِّنِ دارد. اگر شُما نیز از این شُمارید، بدانید آن مَأْخَذِ و نشانی که آقای کاتوزیان در کارِ دَرَجِ آن اِهمال فرموده‌اند، این است: یادداشت‌هایِ قَرونی، به کوششِ ایرجِ افشار، ج: ۳، تهران: انتشاراتِ علمی، ۱۳۶۳ هـ. ش، ۵ / ۱۰۴ و ۱۰۵.

اِنْهَزَامِ مُضَاعَف!

مُردَمِ ز مردمانِ مَن و مُردَنَدِ مَرْدَمَانِ

از مَن، تَسو باز ناز کُسن و باز ناز کُسن^{۱۰۴} [!]

(همایون کاتوزیان)

در لشکر شکست خوردهٔ عبارات و فصولِ کتابِ پریشانِ سعدی، شاعرِ زندگی، عشق و شفقت، که در برابر دیدگان خوانندهٔ مُتَحَمِّلِ نَاگُزیرِ رُزهِ می‌رُود، تَرْجَمهٔ آقای کاظمِ فیروزمَند، پیرایه‌ای علی‌جده را می‌ماند که برنگاریِ دَلَبَرِ و دَلَبَنَدِ بَسْتِه باشند!^{۱۰۵} این خَصِیصهٔ تَرْجَمهٔ فیروزمَندانهُ کتاب، عَلَی اَلْخُصُوصِ بَر کُسی هُویدا می‌گردد که پیش از این به مُطالعهٔ غَالِبِ هَمینِ مَطَالِبِ در کتابِ تَألیفیِ آقای کاتوزیان (یعنی: «سعدی: شاعرِ عشق و زندگی، تهران: نشرِ مرکز»)^{۱۰۶} مُفْتَخِر شده باشد!، و اینک آن لُقْمهٔ گلوگیر را بخواهد دیگر باره از رَهگذَرِ تَرْجَمه‌ای نازسا و مَخدوش دور سَر بگرداند و دیگر باره بَلَعِ کُند!

مَن سَرایایِ تَرْجَمهٔ آقای فیروزمَند را با متنِ اصلیِ آن بَرابَر نکرده‌ام و گُمان می‌کنم جَنابِ ایشان خود به چُنین «کِیْفَر»یِ أَحَقِّ اَنَد و اَوَّلیِ ...؛

۱۰۳. حَتَّى ای بسا بگویند: چه فَرْقِ دارد که کَی گفته و کُجا گفته! ... گیزم قرونی کشف نکرده باشد، خوب میثوی که کرده!! ... برِوید مقالهٔ سودمندِ ذِکْرِ جَمیلِ سعدی را در کتابِ نَقْدِ حَالِ أستاذِ انوشه یاد مَجْتَبیِ میثوی بخوانید و ببینید که آن پُوهندهٔ قَعید می‌گوید که در کُتبخانه‌هایِ تَرکیه نَسْخهٔ حَظیِ مُنَسَّاتِ یک نَفَر طَبیبِ قونیه‌ی را دیده است که مُعاصرِ سعدی بوده و یکی از نامه‌هایِ خویش را با قطعه‌ای از منظوماتِ گُلستانِ شیخِ آغازیده، و در ضمنِ نامه‌ای دیگر هم آبیاتی چند از سعدی آورده، و در یکی از سُروده‌هایش نیز شعری را از سعدی اِسْتِیْقَالَ کرده، و از جَمعِ قرائنِ هُویدا می‌گردد که سالها پیش از وفاتِ سعدی شعرِ سعدی در قونیهٔ اَنسَنایِ اَهْلِ فَضْلِ بوده است و موردِ تَمَثُلِ واقع می‌شده (شرح و گُزارِشِ عالِمانهٔ مِثْوَیِ وارِ این مَعانی را، خود بخوانید در نَقْدِ حَالِ، مَجْتَبیِ مِثْوَیِ، ج: ۱، تهران: شرکتِ سِهامیِ اِنْتِشَارَاتِ خَوارزمی، ۱۳۵۱ هـ. ش، صص ۳۳۸-۳۴۱).

۱۰۴. مَجَلَهٔ کَلک، خُرداد ۱۳۷۲ هـ. ش، ص ۳۹، ص ۱۲۲.

۱۰۵. «خریفِ مَجْلِسِ ما خود همیشه دِل می‌بُرد / عَلی اَلْخُصُوصِ که پیرایه‌ای بَرِو بَسْتَنَد» (سعدی).

چه شد؟! ... چنين قرائتی آن هم قبل از «نَهَضَتِ سَوَادِآموزی»؟!

در متن انگلیسی (p. ۲۲) از واژه recite استفاده شده است؛ یعنی: از بر خواندن، از حفظ خواندن.

ابلیس جوان!

در بازگفتِ داستانِ کسی که ابلیس را در خواب دید «به بالا صنوبر، به دیدن چو حور...» (که در بوستانِ شیخ آمده است)، آقای کاتوزیان، و صَفِ ابلیس را از دید آن بیننده، «tall and handsome» نوشته‌اند (p. ۱۱۳). مترجم مرقوم داشته‌اند: «جوانی بلندبالا و زیبا» (ص ۱۲۹).

باید شاکر بود که اگر ترجمهٔ ایشان خواننده را «پیر» می‌کند، دست کم ابلیس هزاران ساله را «جوان» می‌گرداند! هرچند نه سعدی گفته باشد و نه نویسندهٔ کتاب!!

الغَاءِ رُجُولِیت!

باز در همین کتاب می‌خوانیم: «تعداد شعرهایش خطاب به بزرگان (و دوزن، ترکان خاتون و دخترش ابش خاتون سلغری)، در مقایسه با دیگر آثار او ناچیز است». (ص ۳۹)

از عبارت «بزرگان - و دوزن» چه در می‌یابید؟ ... آیا زنان هیچگاه جزو بزرگان نیستند؟ ... آیا چون برخی از بزرگان مردان نامحرم‌اند، باید حساب زنان را از آنها جدا می‌کرده‌اند؟ ... آیا ...؟ ... خیر! مسأله، کم لطفی مترجم است و بس! ... آنجا که ایشان «بزرگان» نوشته‌اند، در متن انگلیسی (p. ۲۳)، «great men» نوشته شده است و حضرتشان بی سبب از این ممدوحان که جُمْلگی کبارِ رجال بوده‌اند، **الغَاءِ رُجُولِیت** فرموده‌اند!

حرف اضافه و توقّف بیجا!

در نشر استاد فیروزمند، «حرف اضافه» برای خودش داستانی دارد.

مثلاً یک جا (ص ۲۵) مرقوم فرموده‌اند: «... برگذرا بودن جهان و لزوم توبه پی نبرده‌ای!» ... در فارسی متعارف امروزین می‌گوییم: «... به گذرا بودن جهان و لزوم توبه پی نبرده‌ای».

جای دیگر (ص ۳۹) می‌فرمایند: «... تبحرشان بر اشکال و قوالب شعری ...!» ... آن قدیمها می‌گفتیم: فلان کس در بهمان چیز تبحر دارد.

استاد فیروزمند، - برخلاف کسبه بازار که می‌نوشتند و بردیوار دکان می‌زدند: «توقّف بیجا مانع کسب است!» - به «توقّف بیجا» هم علاقه خاصی دارند؛ و این، شاید از اختصاصات نشر کم عیار این مترجم پرکار باشد.

نمونهٔ توقّف بیجا (و نشانه‌گذاری غریب ناشی از آن) را در نشر ایشان ببینید:

پس کتاب نصیحة الملوك «در گردش» فلان قرن نوشته نشده است، بلکه در آستانهٔ فلان قرن نوشته شده. ... به همین سادگی!

نمونه‌های پُرشماری از این خامدستیها را که مزال اقدام مترجمان تازه کار سر به هواست، در این «کتاب عالمانه و ویراسته» می‌توان نشان داد.

در همان صفحه وقتی می‌خوانیم که سعدی «در بوستان ... سعی کرده، اما نتوانسته شعر حماسی معقولی عرضه کند»، به جای دست‌ویازدن برای فهم چیستی «شعر حماسی معقول»، کافی است بدانیم واژه «reasonable» که در متن اصلی آمده است، علاوه بر معقول و منطقی و ...، به معنای «مناسب و متناسب و درخور و مقبول و موجه» نیز هست.

وقتی مترجم با ناشیگری می‌گوید: «... فتحعلی خان صبا در نصیحت نامه از ... [بوستان سعدی] تقلید و رونویسی کرده ...» (ص ۴۳)، هر ترجمان میان‌مایه‌ای می‌داند مقصود نویسنده این نبوده است که از روی بوستان «استینساخ» کرده‌اند. مترجم اهل‌تعمد، در چنین مقامی، از برای ترجمه «copy» که در متن اصلی مورد استفاده قرار گرفته، از تعبیری چون گرده‌برداری کردن و سرمشق گرفتن و مانند آن بهره می‌برد، نه «رونویسی کردن»!!!

دربارهٔ بایزید بسطامی که سعدی می‌گوید:

شنیدم که وقتی سحرگاه عید
ز گرمابه آمد برون بایزید ...

مرقوم فرموده‌اند: «هنگام بیرون آمدن از گرمابه در شب عید ...» (ص ۹۶)؛ در حالی که در متن انگلیسی (p. ۷۹) آمده است: «as he was leaving a public bath on the Festival of Id».

پیدا است گزافندگان یا پردازندگان حکایت، با توجه به ارتکاز و آگاهی عمومی مسلمانان بدین که کسی چون بایزید در سحرگاه عید به گرمابه می‌رفته و غسلی برمی آورده و مَهتای نماز می‌شده است، حکایت را واگویه کرده‌اند. استاد فیروزمند واقعهٔ سحرگاهی را به شب پیش منتقل فرموده‌اند. ... خود دانند با بایزید!

در جای دیگر در ترجمه (p. ۸۶) «according to the great Sufis»، مرقوم فرموده‌اند: «بنا بر مشایخ صوفی» (ص ۱۰۲)!!! ... در فارسی می‌گوییم: «بنا بر قول / به قول / به گفتهٔ فلان کس»، نه «بنا بر فلان کس»!! در اصل عبارت سعدی هم آمده است: «نقلست از مشایخ معتبر ...».^{۱۰۷}

قبل از نهضت سوادآموزی!

در این کتاب، دربارهٔ سعدی می‌خوانیم: «آثارش را حتاً^{۱۰۸} فارسی زبانان بی‌سواد در طول اعصار می‌خواندند» (ص ۳۷).

^{۱۰۷} . کلمات سعدی، ج امیرکبیر، ص ۸۸۹.
^{۱۰۸} . کذا فی الأصل!

«وصف بسیار زنده و شورانگیز، هرچند هنوز ایده آلیستی، شبی در کنار یار است». (ص ۷۵)

تَعَجُّبَ نَفْرَمَائِد! اِشْتِبَاهِ چَپِي نِيسْت. ايشان پس از کسرهٔ اضافه نشانِ فَاصلِ (ویرگول) می‌گذرانند. ...
ظاهرًا می‌خواهند به نحو زبانِ مَبْدَأِ اِعْلَامِ وفاداری کنند؛ ولو به قِيَمَتِ کَلَه پاشدَن خوانندهٔ فارسی زبان و
دَرزَفْتِنِ زَهْوَارِ جُمْلَه خودشان!

به نمونه‌های دیگر بنگرید:

«تقریباً همهٔ این باب از بوستان را می‌توان به عنوان شاهد آشنایی سعدی با مفاهیم و مراتب
صوفیانه و همدلی، اگر نه وابستگی، عظیمش با آن مفاهیم ذکر کرد». (ص ۹۷)

«نکتهٔ بسیار نامعمول، رواداری، اگر نه نسبیّت، مذهبی او است!» (ص ۱۰۹)

خاک بر مَلِکِ الشُّعْرَاءِ بهار خوش باد که می‌گفت: «... که پارسی شناسد و بهای او!»

«ب. ت. ت.»

یکی از مشهورترین آفات و عُیُوبِ «تَرْجَمَه» ها، آن است که ریختهٔ خامهٔ تَرْجُمَان، با قَوَالِبِ زَبَانِ مَقْصَدِ
سازگاری نداشته باشد و تداعیگرِ ساختهای صرفی و نحوی و بلاغی زبانِ مَبْدَأِ باشد که در زبانِ مَقْصَدِ
غریب می‌نماید. به آن کِنِیفِیَّتِ ناخوشی که از این ناسازواری حاصل می‌گردد و بر اثر آن، غرابتی نکوهیده بر
ذهنِ مُخَاطَبِ سَنَگِیْنِی می‌کند، در اصطلاح، «بویِ تَرْجَمَه» گفته می‌شود.

تَرْجَمَهٔ آقايِ فِیروزمَنْد، از این چشم انداز، برآستی از بویِ ناک‌ترین تَرْجَمَه‌هائی است که این سالها دیده و
خوانده‌ام. در نمونه‌های پیشین دیدید و پس از این بسی بیشتر خواهید دید که بویِ تُنِدِ تَرْجَمَهٔ ایشان، گاه از
بویِ «د. د. ت.» هم آزارنده‌تر و تَعَجُّبِ برانگیزتر است، و از حیثِ عَدَمِ وفاداریِ تَرْجُمَانِ به دَسْتور و بِلَاغَتِ
فارسی مثالِ زَدَنی است.

نمونه‌هائی از «بویِ تُنِدِ تَرْجَمَه» را در کار ایشان که به اِخْتِصَارِ و قِیَاس، «ب. ت. ت.» می‌توان نامید!، از
نَظَرِ بَگَدَرانید:

● «آخوند زاده ... انتشار دیوان سروش اصفهانی - شاعر مشهور آن زمان، اما نه به هیچ روی شاعری بزرگ - را
دستاویزی برای حملهٔ کلیّ اش به شعر فارسی قرار داد». (ص ۱۶)

● «... کسروی - که با وجود احترامی نسبی که برای فردوسی قائل بود به شدت مخالف کنفرانسی بود که به
افتخاروی برگزار شد - اعتقاد داشت، هرچند چندان منطقی نمی‌نمود، که قرار بود کنفرانس بزرگ بین‌المللی
مشابهی به افتخار سعدی برپا شود، اما به سبب مخالفت وی به کنفرانسی داخلی بسنده شده بود.

کنفرانس نشان داد که کیش سنتی ستایش سعدی چون همیشه بسیار شدید است. ...» (ص ۱۷)

● «... این نظر، چنان که دیدیم، در سال‌های پنجاه و شصت و به خصوص در سال‌های هفتاد که دورهٔ
اوج خردگریزی در ایران، همچنان که در دیگر کشورها، بود تغییر یافت تا آنجا که آموزگاران جوان، تقریباً
همه سرسپردهٔ نوعی ایدئولوژی چپ، در کتابهای درسی وقتی به قطعه‌ای از سعدی می‌رسیدند معمولاً آن
را نادیده می‌گرفتند و رد می‌شدند». (ص ۱۹ و ۲۰)

● «به کارگرفتن ارزش‌های معاصر در محیط و شرایط اجتماعی و فرهنگی بسیار متفاوت، مستلزم نوعی
ناهنگامی اندک اما بیهوده است». ^{۱۰۹} (ص ۳۹)

۱۰۹. برخی از این تعابیر جان می‌دهد برای گنده‌گویی‌های ذَهَنِ پُرکَنِ و البتّه بی‌تَمَرِ تَعَضِ گَرْدَنَفَرَاانِ زَمَانِ ما. فرض کنید در فلان مَجَلَه می‌خوانید:
«بهمان کس گفت: جهان غرب، در استلزام نوعی ناهنگامی اندک آفا بیهوده دست و پا می‌زند!» یا: «سناد مبارزه با استلزام نوعی ناهنگامی
اندک آفا بیهوده، به ریاستِ فُلانی تشکیل گردید!» ... خودمانیم؛ چه لَحْنِ آشنایی دازد!!!

● «عاشق چنان بر سرشوق است که سعادت خود را باور نمی‌کند و مکرر در حیرت است که یا ماجرایش واقعی است یا توهم محض؟ و لحظه‌ای که به حقیقت آن پی می‌برد بدین گمان می‌افتد که ...». (ص ۷۶)

● «... او معتقد است نسبت دادن هر مقدار تصوف به سعدی و آثارش اشتباه است، که تا حدودی ناشی از مصاحبت سعدی با یکی دو صوفی شرعی مسلک است و تا حدودی به سبب وجود چند شعر صوفیانه در میان غزلیات اوست. اما او نمی‌تواند مقدار قابل توجهی مطالب و منابع در باب صوفیگری و صوفیان و درباره آنها در گلستان و به ویژه بوستان ذکر کند». (ص ۹۰)

● «... اتفاقاً، سعدی به ندرت اصطلاح صوفی را به کار می‌برد. چنان‌که در فصل پیشین گفته شد، آن را گاهی در غزلیات او می‌بینیم و اغلب چندان جنبه تکمیلی ندارد که گویی پیشدستی بر نظر کاملاً منفی حافظ درباره صوفیان است در زمانی که صوفیگری اگر نه سنتی تثبیت شده، طریقتی کاملاً جاافتاده شده و نگرش‌ها و رویکردهای صوفیانه آزاداندیش تری در این فاصله ظهور کرده بود». (ص ۹۲)

● «باب دوم گلستان همتای تجربی تری در برابر رویکرد نظری باب سوم بوستان به مضامین صوفیانه است». (ص ۹۳)

● «این رسائل همان نگرش دوگانه را دارند که اخلاص عارفانه و تقوای دینی را رویکردی جایگزین، و هم چنین مکمل، به شناخت و رستگاری می‌دانند». (ص ۱۰۱)

● «اگر اشاره‌های معمول به «خرد عملی» سعدی را از برخی صفحات گلستان بتوان توجیه کرد، در بوستان اندک نشانه‌ای هست، اگر اصلاً باشد، که چنین توصیفی را توجیه کند». (ص ۱۵۹)

● «این شاعر... در اواخر عمر زندگی عاشقانه غنی نه اما همیشه خشنود را با ریاست کاتدرال سن پل درآمیخت». (ص ۱۶۰)

● «سعدی شاعرو نویسنده قرن هفتم هجری و یکی از بزرگ‌ترین شعرای کلاسیک زبان فارسی است. جایگاه او به عنوان یکی از چهره‌های کلاسیک، بنا بر این، جهانی است». (ص ۱۶۰)

و اینک نمونه‌های دیگری از مُنشآت این مُترجم قابل در کتابی که در باب أَفْصَحِ الْمُتَكَلِّمِينَ است!:

● «... تا قرن چهارده هجری شاعران دیگری وجود نداشت». (ص ۱۹)

● «تأثیر کلی گلستان این است که سعدی در عین ارج دادن به میراث صوفیان بزرگ گذشته، نسبت به تصوف رسمی زمانه اش تا حدودی بدبین و مشکوک است». (ص ۹۴)

● «بوستان که اثری تأملی تراست، در باب سوم نظرات عمیق تر سعدی در باب زندگی و عشق صوفیانه، طالب و مطلوب را در بردارد». (ص ۹۶)

● «مولوی و عراقی هردو از جمله شاعران ایرانی قرن هفتم معاصر سعدی بودند، اما شیوع تصوف حتا^{۱۱} در میان نخبگان از شاعران و ادیبان بسی فراتر رفت». (ص ۹۲)

(مُشْفِقَانَهُ پِشِنَهَادِ مِی کُنَم هَر کَس رِبَطِ مُفَادِ جُمْلَهُ پَاشَانِ وَ بِي سَرِ وَ سَامَانِ اَخِيرًا فَهَم كَرَد، اَز اَوِيخْتَنِ نَظَرُ قُرْبَانِي وَ تَعَاوِيذِ كُونِه كُونِ بِر خُوِيشْتَنِ غَافِل نَشُوْد!)

بَعْضِ دِيكِرِ جُمْلَه هَايِ تَرْجُمَانِ اُسْتَادِ رَا بَا هَم بِخَوَانِيْم:

یکی از مشهورترین آفات و عیوب «ترجمه»ها، آن است که ریخته خامه ترجمان، با قوالب زبان مقصد سازگاری نداشته باشد و تداعیگر ساختهای صرفی و نحوی و بلاغی زبان مبدأ باشد که در زبان مقصد غریب می‌نماید. به آن کیفیت ناخوشی که از این ناسازواری حاصل می‌گردد و بر اثر آن، غرابتی نکوهیده بر ذهن مخاطب سنگینی می‌کند، در اصطلاح، «بوی ترجمه» گفته می‌شود.

یا برتری یا اصلاً چه رابطه‌ای را از این «خَم شُدن» برداشت و افادت فرموده‌اند... تا اصل شعر فَرْخِي - عَفَا اللهُ عَنْهُ! - دیده نشود نیز پرونده این رفتارِ نامتعارفِ همچنان مفتوح خواهد ماند!!... لیک اگر مقصودشان چیزی از قبیل تعظیم کردن و گزینش نمودن و نماز بُردَن باشد - چنان که واژه bow که در متن انگلیسی (p. ۳۷) به کار رفته است، بدین معانی هم به کار می‌رود، در زبان شکرین فارسی تعبیر بسیار گویائی برای بیان این معنی هست که شاید این «خَم شُدن»، نادر خورترین آنها باشد!

در همین ترجمه به یاد ماندنی، مرقوم فرموده‌اند: «... قصیده‌ای نه چندان مشهور که در سالهای ۶۵۰ سروده شد...» (ص ۲۵) باز مرقوم فرموده‌اند: «... هر دو در اوایل سالهای ۶۸۰... درگذشتند...» (ص ۲۶) باز مرقوم فرموده‌اند: «... وی شیراز را در سالهای ۶۱۵ ترک کرده بود...» (ص ۲۶)

می‌گویند: بنده خدائی گفته بود که من قبل از انقلاب با دو نفر دعوایم شد و دو نفر آن موقع خیلی بود؛ ده نفر امروز بود!... حالا حکایت این سنوآت است. پیداست از بركت قدوم پرمیمنت أتباع چنگیزخان، سعه سنوآت فزونی گرفته و هر سال آن قرن برای خودش سالیان بوده است!

یک جای دیگر (ص ۱۵۷) می‌خوانیم: سعدی «صوفیان بزرگ افسانه‌ای را سخت می‌ستود».

«صوفیان بزرگ افسانه‌ای» دیگر کیستند؟! آیا کسانی چون بایزید بسطامی و ذوالنون مصری و...، شخصیت‌هایی افسانه‌ای بوده‌اند و -مثلاً- وجود خارجی نداشته‌اند؟!

در متن اصلی (p. ۱۴۳)، سخن از «legendary grand sufis» است. واژه legendary به معنای افسانه‌ای و اساطیری هست، ولی معنای «مشهور» و «سرشناس» و «نامور» هم می‌دهد؛ فلاحظ!

با این ترجمه مشغشع شاهکار استاد کاتوزیان، و ارزشهای افزوده ترجمان بر آن تألیف منیف!، دیگر باید در حق این ثحفه فزنگ و لغبت فزنگی ساز گفت:

هیچ پیرایه زیادات نکند حُسنِ تو را!

هیچ مَسَّاطه نیاراید ازین خوبترت!

من خواننده هرگز انتظار ندارم نثر آقای مترجم به درخشانی و شیوایی و رسائی نوشته‌های پیشروان نثر معاصر فارسی چونان محتبیبی میثوی و پرویز ناتل خانلری باشد. نیز نمی‌خواهم بمانند بعضی ناصحان مشفق یادآور شوم که: «زیبائی گفتار و شیوایی کلام شما معرف شخصیت شما می‌باشد»،^{۱۱۱} یا «زبان دانی شما معرف میزان دانائی شما است»^{۱۱۲}

۱۱۱. سعدی.

۱۱۲. شالوده نحر زبان فارسی، مَحْمَدِ پزوه، تهران، ۱۳۴۶ هـ. ش، ص ۳.

۱۱۳. همان، ص ۴.

● «... خصلت ایجاز همراه با فصاحت و زیبایی کلام... سعدی در استفاده نزدیک به کمال از این هنر، هم در نظم و هم در نثر، تقریباً بی‌همتا است. ایرج میرزا، شاعر اوایل قرن چهاردهم هجری، در اثر خود بدان نزدیک می‌شود.» (ص ۴۶)

«در اثر خود»؟! ... دقیقاً یعنی چه؟ -

● «مقدمه گلستان... در آن از چگونگی پیدایش اثر سخن می‌رود. با نکته‌هایی همراه که تاکنون نادیده مانده است.» (ص ۴۷)

«با نکته‌هایی همراه...» دیگر چه سیغیه‌ای است؟!

جای دیگر در کتاب سعدی، شاعر زندگی، عشق و شفقت، - می‌خوانیم:

«شعر صوفیانه مولوی در قرن هفتم درست در همان شکل و محتوای اشعار سنایی و عطار در قرن دوازدهم نبود.» (ص ۵۳)

مدلول بسیار صریح جمله، این است که «سنایی و عطار» چهار صد پانصد سالی پس از مولوی می‌زیسته‌اند؛ حال آنکه همه کس می‌دانند این دو بر مولوی تقدم زمانی دارند!... دسته گلی که مترجم - سامحه الله! - به آب داده، اینست که به هنگام ترجمه متن انگلیسی (p. ۳۷)، سده حیات مولوی را به تاریخ اسلامی (هجری) بدل کرده، لیک سده حیات سنایی و عطار را با همان تاریخ ترسائی (میلادی) می‌مذکور در متن ایفا کرده و در نتیجه مولوی چند قرنی بر سنایی و عطار مقدم شده است!!!

در ادامه همین شلخته نگاری‌ها، در همان صفحه ترجمه (ص ۵۳) می‌بینیم که مترجم، سده یازدهم تاریخ ترسائی (میلادی) را بدل کرده است به - سده هفتم - از تاریخ اسلامی (هجری)، و در نتیجه، فَرْخِي از شعرای قرن هفتم شده است!

اینکه مترجم، در همان صفحه، رنج یافتن اصل اشعار و عبارات فَرْخِي را بر خود هموار نکند، و به ترجمه شعر فَرْخِي از زبان انگلیسی اکتفا نماید، آنسان که استاد فیروزمند کرده‌اند، البته جای گله‌مندی است؛ ولی اجازه دهید اصل رَشحاتِ قلم ایشان را بیاورم تا معلوم شود گیر و گِله اصلی کجاست:

«... در تغزل عاشقانه شاعران قرن هفتم [کذا!]، معشوق اگر معمولاً فروتر از عاشق و شاعر نباشد با او برابر است. فرخی در مطلع شعری عاشقانه می‌گوید: [پس از نزاعی طولانی با محبوبم آشتی کردم]. در شعر دیگری می‌گوید: [محبوب در برابرش خم شد، در حالی که در دوره‌های بعد شاعر و عاشق در روابطش با معشوق کاملاً سرسپرده اوست حتا [کذا!] اگر جایگاه اجتماعی اش بالاتر از او باشد...» (ص ۵۳ و ۵۴)

این که محبوب کسی در برابر او خم شده باشد، البته معانی و مدالیل گوناگونی را احتمال می‌کند؛ و من نمی‌دانم مترجم چه نوع فروتری

فارسی اش حول سَعْدِي مُرْتَكِب شده است؛ و ما در مقاله سَعْدِي خوانی در آکسفورد بدان پرداخته‌ایم؛ فَلْيُرَاجِعْ.

مزید فصاحت!

برخی از مترجمان، عادت دارند بر کتابی که ترجمه می‌کنند حواشی ایضاحی و توضیحات تکمیلی بیفزایند، و برخی، نه. پاره‌ای از این‌گونه حواشی و توضیحات، گاه ضرور به نظر می‌رسد، و برخی، بیهوده و لاطایل. مترجم پُرکار کتاب آقای کاتوزیان، عادت به تَحْشِيه و توضیح ندارد. با این‌همه یک جا در این کتاب، حاشیه‌ای توضیحی مرقوم فرموده است که البته متن را ایضاح نمی‌کند، بلکه بوضوح فرا می‌نماید که مترجم حقیقه در ادراک متنی که ترجمه می‌کرده ناتوان بوده است.

در متن، بابهای گِلستان سَعْدِي مَعْرِفِي می‌شود و سپس می‌خوانیم: «این باب‌ها، همچون باب‌های بوستان که یک سال پیش نشر عمومی یافت، شامل حکایات و امثال و لطائفی است که گاهی در اول شخص مفرد روایت می‌شود.» (ص ۴۵).

مُرَاد مَاتِن از عبارت «بوستان که یک سال پیش نشر عمومی یافت»، عَلِي زَعَمِ تَرْجُمَه ناخوش و ناهم‌آوازش، روشن است. چنان‌که در دوران مدرسه نیز بارها خوانده‌ایم، سرایش بوستان در ۶۵۵ ه. ق. پایان یافت و تصنیف گِلستان در ۶۵۶ ه. ق.؛ و اشاره مَاتِن به همین است که فَرَاغِ سَعْدِي از نَظْمِ بوستان یک سال قَبْل از تصنیف گِلستان بوده، و بوستان سالی پیش از نگارش گِلستان در اختیار خوانندگان قرار گرفته است. مترجم که مُرَادِ روشن مَاتِن را در نیافته، در اینجا، در حاشیه نوشته است: «ظاهراً منظور نویسنده انتشار در خارج از ایران است. م.» (ص ۴۵، هامش!!!)

پیدا است آقای مترجم خیال کرده‌اند نویسنده به چاپی ارجاع می‌دهد که یک سال قبل از تألیف کتاب خودشان، مثلاً به سال ۲۰۰۴ م. در فَرَنگِستان انتشار یافته است! ... آیا ایشان از خود نپرسیده‌اند: مگر بوستان چاپ ۲۰۰۴ میلادی فَرَنگِستان چه خصوصیتی داشته است که فقط و فقط ابواب این بوستان - و نه سایر نسخ بوستان - با گِلستان مُشَابَهَت‌هایی دارد؟! ...

فَظْطِ مَعْنِي در میان ناها!^{۱۱۶}

بعد از هزار سال نشین با خیال من
وز این کتاب باز تو آنگاه راز کن^{۱۱۷}

(همایون کاتوزیان)

۱۱۶. «... راه هموارست زیرش دامها / فَظْطِ مَعْنِي در میان ناها / لفظها و نامها چون دامهاست / لفظ شیرین ریگی آب غمر ماست / آن یکی ریگی که جوشد آب از او / سخت کمیابست؛ رو آن را بجو...» (مثنوی معنوی).
۱۱۷. مَجَلَّة کَلک، خرداد ۱۳۷۲ ه. ش.، ص ۳۹، ص ۱۲۲.

لیک، نیز نمی‌توانم هر نثر شلخته و سبک‌سرانه و هرگونه کثافتکاری قلمی را که به خورد ذهمن داده می‌شود، تَحْمُلِ کُنْم و دَمِ بَرِيَاوَرَم!^{۱۱۴}

بعضی رایمندان گفته‌اند: «... به مرحله‌ای رسیده‌ایم که کیفیت نثر مترجم به اندازه دقت و وسواس او اهمیّت پیدا کرده است.»^{۱۱۵}

ما البته آسوده‌ایم و فارغ‌البال؛ چه، در کتاب سَعْدِي، شاعر زندگی، عشق و شفقت، با مترجمی استاد سرورکار یافته‌ایم که آرج و آرز نثر او کمتر از دقتی که در کار کرده نیست!!!

کشفی بزرگ درباره مثنوی معنوی!

استاد کاظم فیروزمند که در باب تاریخ و فرهنگ و ادب ترجمه‌های پُرشمار مُرْتَكِب گردیده‌اند، فَرُوت‌نانه و بی‌هیچ هیابانگ، کشفی بزرگ را درباره مثنوی معنوی در ضمن سَطْرِي مُنْدَرَج ساخته‌اند؛ و آن، اینکه مَثْنَوِي مَعْنَوِي که ما عمری خیال می‌کرده‌ایم «مثنوی» است، «عَزَل» است! آری، «عَزَل» است!!

تَرْجُمَه استاد فیروزمند را خود بخوانید و در این کشف بزرگ هنباز گردید:

«آخرین بیت شگفتا که یادآور بیتی از مولوی است ... در عَزَلِ مشهوری که از زبان نی سخن می‌گوید:

سَرَّ مَن از نالُه مَن دور نیست
لیک گوش و چشم را آن نور نیست» (ص ۹۸)!

صَعْفَ الظَّالِبِ و المَطْلُوب!

برخی از ندانم‌کاری‌های مترجم کتاب سَعْدِي، شاعر زندگی، عشق و شفقت، گویا به واسطه تَبَعِيَّتِ او از ندانم‌کاری‌های خود استاد کاتوزیان است در تألیف فارسی اش موسوم به سَعْدِي: شاعر عشق و زندگی که زین پیش نشر مرکز به چاپ و بازچاپ سرفرازی یافته است.

به عنوان مثال، «پیرامنت» را در جایی که در کنار «تَنَّت» و «رَفْتَنَّت» و «رُوزَنَّت» و «دَامَنَّت» و «مَسْكَنَّت» و ... کلمه قافیه واقع شده است، «پیرامنت» - به صَمِي مِم - ضبط کرده (ص ۷۳)، و تَوَجُّه نداشته‌اند که واژه «پیرامن» به تصریح اهل لُغَت هم به پیش مِم «پیرامن» تَوَانَد بود و هم به زَبَر «پیرامن». بدین سان، انسجام آوایی و خوانش صحیح و اصیل قافیه شعر سَعْدِي را - به نحوی که از میان مایه‌ترین آشنایان ادب مدرسی مُسْتَبَعِد است، تَبَاه کرده‌اند (وگرچه اصل قافیه برقرار باشد).

عین این ندانم‌کاری و خوانش ناخوش را خود دکتر کاتوزیان در تألیف

۱۱۴. درباره تَرْجِمَة و ساختارهای غیرفارسی و عبارات ناهموار و ناستواری ترجمه این مترجم پُرکار، نیزنگر: مَجَلَّة جهان کتاب، مرداد و شهریور ۱۳۹۵ ه. ش.، ص ۳۲۷ و ۳۲۸، صص ۴۵ - ۴۷ (مقاله خانم آرزو رسولی).

۱۱۵. از پست و بُنْد تَرْجُمَة (هفت مقاله)، کریم امامی، ج: ۳، تهران: انتشارات نیلوفر، ۱۳۸۵ ه. ش.، ص ۲۳۵.

بیش از ده و آند سال پیش و در بَحوه آن «شکوفایی مطبوعاتی و تحوّل اجتماعی» که پیش از «وقوع» مُصیبتِ بار دولت «مُعجزه هزاره سُم»! رُخ داد - و «راستی» آن شکوفایی و گشایش نیز بمانند «خاتم فیروزه بو اسحاقی»، «خوش درخشید ولی دولت مُستعجل بود!»^{۱۱۸}، به طور اِثفاقی در سَفَری با یکی از جوانان پُرشور روزنامه نگاران سالها که از رسیدگان این سالها بشمارست، هَمَنشین و هَمَمَدَم بودم. نیک در یاد دارم که با شوری فزاینده و نازشی بالنده می‌گفت که: ما خودمان در روزنامه فُلان و مجله بهمان چُنین و چُنان کرده‌ایم و «فُلان کتاب را توری» بوق کردیم!

از آن روز تا همین امروز، هرگاه دیده‌ام کتابهایی را - و کتابنویسانی را - با تبلیغ و تعریف و توصیف‌های روزنامه نگارانه و کارهای صوری دیگر، بر سر زبانها انداخته و مهم جلوه داده‌اند، یادم به تعبیر صادقانه و جوانانه آن روزنامه نگار می‌افتد و این که می‌توان چه چیزها را «توری» بوق کرد!

نویسندگان پُرشمار و کتابهای نِسبته زیادی را می‌شناسم که در این دو دهه، به مدد همان «بوق»، صَدرنشین محافل و مجالس و طاچه‌ها و قفسه‌ها شده‌اند.

در جامعه‌ای که طالع کتاب و قلم زبون گشته است و نگون، و فرهنگ و فرهنگمندی را رونقی نیست، از ترویج و تبلیغ نوشته‌ها و نویسندگان باید استقبال کرد؛ آما نه هر نوشته‌ای، و نه هر نویسنده‌ای.

به گواهی همین کتاب سَعْدی، شاعر زندگی، عشق و شفقت، و امثال آن، مقام و نام کسانى چون «پاتریشیا کرون» و «مُحمّد علی هُمایون کاتوزیان»، در عرصه مطبوعات و تبلیغات فرهنگی ما، بیش از آنچه طاقت و لیاقت داشته‌اند، بزرگنمایی شده است. و سلسله‌هائی چون «سازندگان جهان ایرانی - اسلامی»، افزون بر قیمت راستینشان، توصیف و تبلیغ گردیده‌اند. نتیجه همین تبلیغات نه چندان واقع‌نمایانه، آن می‌شود که همین کتاب سَعْدی، شاعر زندگی، عشق و شفقت، با این حُسن روزافزون که مذکور اُفتاد! و مزایا و سجایای عاشق کُشی که ملحوظ گشت!، شهر آشوب شود و در بعضی کتابفروشیهای بزرگ تهران به یکی از ده کتاب پُرفروش هفته بدل گردد!^{۱۱۹} «چشم بد از روزگارش دور باد!».

با نمونه‌هائی که تاکنون از این کتاب در همین مقاله آوردم، و با شرحی که زین پیش در مقاله سَعْدی خوانی در آکسفورد نوشته‌ام، بعید می‌دانم اُحدی از اولوالألباب، چُنین اقبالها را پیمای طبیعی ژرفای اُنظار و آرای سَعْدی شناختی مؤلف نامتّبع کتاب، یا گیرائی و خوشخوانی و صحت و دِقّت ترجمه‌های مُترجم پُراک و ولی خامدست آن، قلم دهد.

در این کار فیروزمندی که راست؟!^{۱۲۰}

راست آنست که نویسنده و ترجمان و ویراستار و ناشر کتاب سَعْدی، شاعر زندگی، عشق و شفقت، هریک به سهم و نوبه خویش، داد کم لطفی داده‌اند!

در نُسخته‌ای از کتاب که در اختیار منست، صَفحات ۹۶ - ۱۱۳ درهم ریختگی دارد؛ یعنی: ترتیب صَفحات از این قرار است: ۹۶، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۰۵، [۱۰۶]، [۱۰۷]، ۱۰۸، ۱۱۳. گویا این مُشکل، نه مُختَص و مُختَصّه نُسخته داعی، که عیبی است فراگیر که به لغزش در ترتیبات فتنی تشر بازمی‌گردد.

ناشر در باب اصلاح نمونه‌های خروفاگاشتی هم سهل‌انگاری کرده است و از این حیث نیز کتاب را -

به گواهی همین کتاب سَعْدی، شاعر زندگی، عشق و شفقت، و امثال آن، مقام و نام کسانى چون «پاتریشیا کرون» و «مُحمّد علی هُمایون کاتوزیان»، در عرصه مطبوعات و تبلیغات فرهنگی ما، بیش از آنچه طاقت و لیاقت داشته‌اند، بزرگنمایی شده است، و سلسله‌هائی چون «سازندگان جهان ایرانی - اسلامی»، افزون بر قیمت راستینشان، توصیف و تبلیغ گردیده‌اند.

۱۱۸. حافظ.

۱۱۹. چنان که زین پیش نیز باینسازتی گفتم، بر بنیاد جدولی که هفته نامه صدلا ش ۹۰، شنبه ۲ مرداد ۱۳۹۵ [ه.ش.]. ص ۸۲) از «پرفروش‌های هفته [ی] چهارم تیرماه» به چاپ رسانیده است - وَالْغُهْدَةُ عَلَي الْمُخِيرِ. کتاب سَعْدی، شاعر زندگی، عشق و شفقت، دهمین کتاب پُرفروش «شهر کتاب» های «ابن سینا» و «نیوران» و «مرکز» قلمداد گردیده است.

۱۲۰. «بینیم کز ما بُلندی که راست / در این کار فیروزمندی که راست» (نظامی گنج‌ای)

سهل انگاری در پردازش کتاب، بیش از اینهاست. بر ظهیر صَفْحَه عنوان، جایی که مثلاً مُشَخَّصَاتِ مَتَنِ أَصْلِي / مَاخَذَ تَرْجَمَهُ حَاضِرًا آورده اند، مرقوم داشته اند:

Sa'di

Homa Katouzian

Oneworld Publications, ©2006

Translated into Persian

by Kazem Firouzmand

Naamak Publications

Tehran 2016.

لائِد تَوَجُّهُ دَارِدِ كِه اِسْتِمَالِ مُخْتَصَّاتِ كِتَابِشِنَاخْتِي نُسْخَه أَصْلِي چاپ فَرَنگ بِر مُشَخَّصَاتِ نَشْر تَرْجَمَه كُنُونِي، بِه مَقُولَه «تَقَدُّم شَيْء بِر ذَاتِ خَوِيش» مِي اِنجَامَد! ... البتَّه دَر بَعْضِ مَمَالِكِ عَالَم، وَاز جُمْلَه هَمِين مَرز پُر كَهْرِمَا، گَاه اَز اَيْنِ چيزها رُخ مِي دَهْد!!!^{۱۲۴}

تنها چاره‌ای که مانده است!

شاید در «کالج سنت آنتونی و انستیتوی مطالعات شرقی» دانشگاه آکسفورد که آقای کاتوزیان به ذکر نام آن در محلّ اِمضای پیشگفتارهای آثارشان (نمونه را: ص ۱۱۱^{۲۵}) دِلْبَسْتگی پیوسته و عِنَايَتِ نمایانی دارند، آن قدرها فرصت به دست نیاید، یا دِمَاغِ آن نباشد که اَوْقَاتِ عزیز را به آموختن نیاموخته‌ها و تَلْقِینِ و تَكَرَّارِ اَبْجَد و هَوُزِ عُلُومِ اَدَبِ مَصْرُوفِ دارند. اگر یک تُك بِا قَدَمِ رَنجِه مِي فَرمودند و چندی در ایران و در میان ما «ایرانیان» که به فرموده ایشان «اصولاً در اظهار نظرها و ارزیابی‌های خود درباره هر موضوعی اعم از ادبی، سیاسی و اجتماعی، به نگرش معتدل، سنجیده و انتقادی شهرت نداریم» (نکر: ص ۱۸) بَد مِي گُذَرانند، در بَعْضِ دِه‌كُورِه‌هائِ هَمِين سَرزَمِين قَنَات و قُنُوت و قَنَاعَت، هَنُوز هَم مَرْدُمَانِي صَاچِبِدِل و بِي اِدْعَا و پَاك طَيَبْت مِي يافتند که خواندن و معنی کردن شعر سعدی را بَلَد باشند و بتوانند به اُستاد پُر مُدَّعَائِي چون

۱۲۴. البتَّه بَعْضِي بَا اَيْنِ تَقَدُّم و تَأخُّر هَا مُشْكَلِي نَدَارند! ... دَر غِيَابِ نِظَامَاتِ مَنطَقِي و سَنجِيده دَر فِكْر و عَمَل و فِقْدَانِ دَقَّتِ دَر اَنجِه مِي گُويِم مِي كُنِيِم (يعني: هَمَان چيزِي كِه اُستاد كاتوزيان هَم دَر اَتَار و كُفْتار هَا شَان خِيَلِي اَز اَن كِلِه مَنَدند!)، چُنِين تَهَا فَنِيهَا سِيكَه رَا بِيچِي اِسْت.

به قول يك لطيفه قديمي: ظرف به برادرش نامه نوشته و گفته بود كه «چند سال است به ولايت سرزنده‌اي، دل‌مان برایت تنگ شده؛ اين چند وقت كه نبودى برایت زن گرفتيم، خدا يك پسر كاكل زرى هم بهت داده؛ لااقل يك سسرى به ولايت بز، زنت را بين، اسم پسترت را هم خودت انتخاب كن!»

۱۲۵ - نيز سَنج: سَعْدِي: شَاعِرِ عَشْقِ وَرَنَدگِي، ج: ۱، ص: ۱؛ وَ: گُلچين سَعْدِي: گُرِيده ي گُلستان، عَزَلِ هَا، بوسْتان، قَصِيده‌هَا، گُرِينِش و وِيَرَايش: مُخَمَّد عَلِي هَمَايُون كاتوزيان، ج: ۱، تِهْران: نَشْر مَرَكز، ۱۳۸۸ هـ. ش.، ص: ۹؛ ...

خاصه در نقل عبارات و اشعار خود سعدی (که در چنین متنها اهميت بسیار دارد) - بی غلط یا کم غلط از چاپ برنیاورده.

بدین مثالهاي نادرستی و افتادگی و پریشانی - که ای بسا برخی نیز بد خوانی و بد فهمی باشد، نه سهو حروفنگاشتی، بنگرید:

ص ۳۷: يهود گفت به توريه مي خورم سوگند ← يهود گفت به تورپه (/ تورپت) مي خورم سوگند / اگر از بسيط زمين ... ← گراز بسيط زمين ... / ص ۴۰: وينچه مي بيني هم نماند برقرار ← وينچه بيني هم ... / ص ۵۳: جزييات ← جزئيات / ص ۵۶: ديده شير ← ديده سير / ص ۷۶: وان تشنه ← روان تشنه / همي ساعتش ← همين ساعتش / بوالعجب ← بوالعجب (يا: بلعجب) / ص ۷۸: نفحات انس داني ز چه روي ... ← نفحات صبح داني ز چه روي ... / ص ۸۱: جو ← چو / ص ۹۵: دوگفتيم ← دو گفتيم / سود ← سو / بخواهد ← بخواند / ص ۹۹: سماع ← سماعست / ص ۱۰۹: اختر ← اخير / ص ۱۱۳: مُردند حسرت بردند ← مُردند و حسرت بردند / ص ۱۱۴: مؤيد^{۱۲۳} ← موبد / ص ۱۱۵: در اين بوم حاتم شناسي مگر ← درين بوم حاتم شناسي مگر / اگر گُلي ← اگر گُلي / ص ۱۲۳: گدا را كند ← گدا را كند / ص ۱۲۵: بحمدالله ← بحمدالله / ص ۱۲۴: بگردد ← بگرد / ص ۱۲۷: برآنكو شير خورد ← سير خورد / ماند و ← ماند و پوست / - ص ۱۲۷: برآنكو برد نام مردم به غار ← هر آن كو برد نام مردم به عار / ص ۱۳۴: دومين نوبه خانه و بند است ← دومين نوبه خانه و بند است / ص ۱۴۵: خرد له ← خردله / ص ۱۴۶: انگشتر بي نگين ← انگشتر بي نگين / ص ۱۵۳: مزيبت ← مزيت.

وانگهی، چون در این کتاب می خوانم: «شنیدم که درویش^{۱۲۲} را با حدثی بر خُبثی گرفتند» (ص ۳۶) و می بینم «خُبث» را «خُبث» خوانده اند، یا می خوانم: «با خمر خمار است» (ص ۳۶) و می بینم که «خُمار» را «خَمار» خوانده اند یا می خوانم: «درویش از آنجا که فراغ ملک قناعت است، سر برنیاورد» (ص ۱۴۷) و می بینم که اضافه را در «فراغ ملکی قناعت» تشخیص نکرده اند،^{۱۲۳} حق دارم مُحْتَمَلِ بَدَارَمِ پَرْدَانَدگان و طابَعانی که گویا روخوانی گُلستان را نمی دانند، بسیاری جا بهای دیگر نیز لغزیده باشند؛ و خلاصه هر کثافتکاری سَبْکَسَرانِه را در کتاب، بی دَرَنگ نَباید «عَلَطِ چاپی» و «سهو حروفنگاشتی» قَلَم داد! ... آری، بیهوده سیاهه گناهان کرده و ناکرده حروفنگاران را دراز نکنیم!!

۱۲۱. نویسنده «موبد» به ریخت مَهْمُوز «مؤید»، گویا از ابتلائات مُترجم کتاب است و در دیگر تراوشهای قَلَم کُنیرالزَم ایشان نیز مَشْهُود.

سَنج: مَجَلَه جِهَانِ كِتَاب، مُرداد و شَهْرِيُور ۱۳۹۵ هـ. ش.، ص: ۳۲۷ و ۳۲۸، ص: ۴۶ (از مقاله خانم آرزو رسولی در نقد ترجمه ای از همین مُترجم).

۱۲۲. كَذَا.

۱۲۳. کافی بود عِبَارَتِ سَبْسِينِ سَعْدِي را - که می گوید: «سلطان از آنجا که سطوت سلطنت است، بزنجید» - بِتَأَمُّلِ بخوانند و با این بسنجند.

کاتوزیان هم بیاموزند و برخلاف او با خوارداشت این خاکِ کم آب ولی آبرومند، نَزْدِ امثالِ پاتریشیا کرون، آبروی مَثَلًا کادمیک دست و پا نکنند.

اندراج این تالیفِ سطحی دکتر کاتوزیان در مجموعه «سازندگان جهان اسلام»، بی هیچ گفت و گوئی، آرج و آرز خود سلسله رازیر سؤال می برد و ما را با این پرسشِ جدی رویاروی می گرداند که وقتی در چنین مجموعه ای، در معرفی سعدی شیرازی که از اَشْهَرِ مشاهیر است و جهانی کتاب و مقاله و رساله در باب او و آثارش قلمی شده و به چاپ رسیده، اینگونه کاهلی و کوتاهی شده باشد، در شناختن و شناسانیدن بسیاری از دیگران که درباره شان به چنین پشتوانه هائی از منابع و مطالعات نتوان استظهار و استحضار داشت، چه کرده اند؟! ... باز گلی به جمال بعضی همان مستشرقانِ خاچ پَرستِ قدیم و اسلافِ استشرق پاردم ساییده عصر ویکتوریا!

این کتاب ناپخته و نابسامانیهای آن، گواهی است روشن بر عدمِ اَهْلِيَّتِ «پاتریشیا کرون» در گزارِ وظیفه خطیری که بر عهده داشته است، و نشان می دهد این خاورشناس آوازه مند، چه اندازه در ساماندهی مجموعه تحت اشراف خویش ناکامیاب بوده است.

نگرانی خواننده ایرانی وقتی مضاعف می شود که فریاد آرد نَمکِ این آش را مترجم چه سان مزید کرده است! ... اینک می توانیم از خود پرسیم: وقتی در این سلسله، شناختنامه «سعدی» ایرانی و آشنای ایرانیان، با یک نویسنده ایرانی و یک مترجم ایرانی، اینگونه غریب و مستغرب می تواند شد!، بر امثال ابن عربی و ابن رشد و ... و ... که لابد خود غریب تر و غریبه تراند، چه ها تواند رفت؟!

عجالةً، کتاب سعدی، شاعر زندگی، عشق و شفقت، برستی کتابی است ناخوشگوار و بی سامان. معایب فراوانی دارد که در این نوشتار مذکور نشده است؛ بویژه از آن روی که طاقّت خود من به سر آمد، و یا حتمالاً، طاقّت خوانندگان این سطرها نیز!

به قول عبید:

بَدِ او گرچه گفته ام بسیار،
چون که واینبی، اندکی باشد!

حق آنست پردازندگان و عرضه دارندگان چنین متاع ناموزون و دفتر بی اندام، به جای اعزاز به کاری که کرده و خط زشتی که نوشته و رقم ناخوشی که بردفتر «سعدی شناسی» کشیده اند، انصاف به خرج دهند و لا اقل شرمند باشند!! ... در این میانه شاید کم تقصیرتر از همه، همان غریبگانِ غربی باشند که خواسته اند چیزی در شناخت و شناسانیدن سعدی شیرازی انتشار دهند ولی نتوانسته اند و در این اقدام، دچار اِهمال و تساهل و فروگذاری شده اند؛ و آنگاه فریبان خودمانی، از نویسنده و سپس مترجم و ویراستار و ناشر ایرانی، هریک به نوبه خود، بر این اِهمال کاری و فروگذاری مزید فرموده و در ادای حق فرهنگ ایران و خواننده دوستدار سعدی شوربختانه کوتاهی و جفا کرده اند. به قول خود شیخ: «فَضْلُ از غریب هست و وفا در قریب نیست!»، وَالسَّلَام!

